

صفحات شمال افغانستان در فاصله بین

طرح و تحقق برنامهء خروج ارتش سرخ

از این کشور

اسدالله ولوالجی

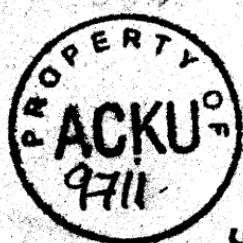
Ketabton.com

پیشگیری از
تندیز
برای
کنوار
لهم
۱۹-۱۱-۲۰۰۸

صفحات شمال افغانستان در فاصله بین

طرح و تحقق برنامه خروج ارتش سرخ

از این کشور



اسدالله ولوالجی



شناسنامه

نام کتاب: صفحات شمال افغانستان در فاصله بین طرح
وتحقیق برنامه، خروج ارتش سرخ از این کشور

نویسنده: اسدالله ولی‌الجی

ناشر: اداره نشراتی گلستان

تیراز: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰ خورشیدی



حق‌چاپ محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

تدايير تدافعي حاكمت دكتور نجيب الله در صفحات شمال افغانستان قبل از خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از این کشور

پس ازینکه دستگاه رهبری اتحاد شوروی طرح خروج قرای نظامی این کشور از افغانستان را اعلان داشته و در راه تحقق آن قدم گذاشت. حاکمیت دکتور نجيب الله در مشوره با مشاورین روسی خوش، تدابیر تدافعي ذیل را در صفحات شمال کشور رویدست گرفت.

- ۱ - تاسیس «اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال» به ریاست نجيب الله مسیر در شهر مزار شریف.
- ۲ - اکمالات لوزیستیکی و تسليحاتی ولایت بدخشان.
- ۳ - به نظم در آوردن گروبهای مسلح «سازا» در چوکات قطعات قومی وزارت داخله
- ۴ - ارتقا و انکشاف تشکیل واحد های نظامی «سفزا» در ولایت بدخشان
- ۵ - ایجاد آمریت اوپراتیوی زون شمال در تحت اداره محمد جمعه اخک.
- ۶ - ایجاد فرقه ۵۳ به قوماندانی جنگن عبدالرشید دوستم.
- ۷ - ایجاد فرقه ۸۰ به قوماندانی سید علفر نادری.
- ۸ - ایجاد لوای ۷۰ حیرتان به قوماندانی جنرال مومن اندرابی.

۹ - تاسیس اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال:
هینکه دکتور نجيب الله با ابراز موافقت به باز گشت قوای نظامی اتحاد شوروی از کشور خوش، اعتماد رهبری آنرا بدست آورده و جای ببرک کارمل را در اداره امور افغانستان به خود اختصاص داد. جانب شوروی آماده

صفحات شمال افغانستان ...

۲

گردید، تا از طریق تهیه، مواد لوزستیکی و نظامی به دولت افغانستان، حاکمیت وی را مورد حمایت قرار دهد. بناءً، ضرورت افتاده تا جهت نظم دهی به جریان تسلیم گیری، ذخیره و توزیع مواد مذکور، دفتری بنام «اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال»^(۱) (به ریاست نجیب اللہ مسیر) در موقف معاون صدر اعظم افغانستان در شهر مزار شریف ایجاد شده و به کار خود ادامه داد. مقر این اداره در هتل مزار قرار داشت. دکتور حیری به صفت معاون و معین های چند وزارتخانه به صفت اعضای آن تعیین گردیدند. همزمان با آن، جنرال محمد رفیع که مسؤولیت جلب و حضار در صفحات شمال را به عهده داشت، از چگونگی پیشرفت کار اداره، موصوف نظارت کرده و امور انتقال مواد مورد ضرورت موسسات ملکی و نظامی پایتحت کشور را نظم می بخشید.

همچنان، در حالی که پرسه، انتقال کالا های کمکی اتحاد شوروی به بندر حیرتان با سر و صدای زیادی تحقق می یافتد، تشکیل پوهنتون بلخ، پوهنه‌ی طب بلخ و حریق شونه‌ی در شهر مزار شریف به پا افتاده و علاوه بر بیز های اکمالاتی اردو، خارندوی و امنیت دولتی در بندر حیرتان یک بیز دیگر بنام بیز تجاری نیز ایجاد شد.

از آنجایی که مراسم افتتاح و به کار اندازی این همه ادارات جدید در ولایت بلخ ایجاد رفت و برگشت مقامات بلند پایه، دولتی به ولایت مذکور را می کرد، بنابر آن، سلطان علی کشتمند صدر اعظم افغانستان و یک عده از وزرای دولت وقت زیادتر در شهر مزار شریف مصروف شده و آین برنامه را با جدیتی انجام می دادند، که در آثار آن ناظرین سیاسی پنداشتندا که رهبری افغانستان می خواهد تا در صورت اضطراری گردیدن وضع در کابل، از شهر

(۱) در صفحه ۳۲ کتاب فقیر محمد ودان تحت عنوان «دشنه های سرخ» بنام «کمیته اجرائیه ولایات شمال» آمده است.

مزار شریف به صفت پایتخت دوم افغانستان استفاده کند. اداره، موصوف که با چنین شور و هیجان اداری فعال شده بود، پس از تقرر دکتور محمد حسن شرق به جای سلطان علی کشتمند به صفت صدر اعظم افغانستان، لغو گردیده و از کار انداخته شد.

II - اعمالات لوزیستیکی و تسليحاتی ولايت بدخشنان!

ولايت بدخشنان که بخاطر قوار داشتن خود در دور افستاده ترین بخش شمالشرقی افغانستان با مشکلات اکمالاتی از طریق خطوط زمینی مواجه بود، مواد مورد ضرورت قطعات نظامی آن عمدتاً از طریق هوا و گاهگاهی هم توسط قطار های نظامی شوروی با استفاده از خط مواصلاتی پنهانمری فیض آباد و کندز فیض آباد انتقال داده می شد. ولی این عملیات تبارکاتی که در اوایل ماه اسد سال ۱۳۶۶ آغاز گردید، یکی از استثنایی ترین عملیات به حساب آمده و در آن قوای نظامی مستقر در میدان هوایی کندز اتحاد شوروی و فرقه، ۲۰ پیاده به فرماندهی جنرال عبدالروف بیکی معاون وزیر دفاع در امور کماندو ها شرکت داشت. قوت مذکور بی آنکه به مقاومت جدی جبهات جهادی حاکم بر ۸۰ دز صند راه کندز تالقان و تالقان فیض آباد مواجه گردد، کار انتقال مواد مورد ضرورت ولايت بدخشنان را در مدت اضافه ترا از یکماه به سر رسانید. از آن به بعد، جنرال عبدالروف بیکی با استفاده از موقع به اجرآت ذیل توسل ورزید:

۱ - تخلیه، غند ۷۵ مربوط به فرقه، ۲۰ پیاده از شهر تالقان به میدان هوایی کندز.

۲ - اجرای عملیات تصفيیوی در منطقه، دشت قلعه، ولايت تخار

الف - غند ۷۵ فرقه، بیست که از واخر سال ۱۳۵۸ تا آن زمان وظیفه، مدافعه از شهر تالقان را به عهده داشت. قرار گاه آن در استقامت جنوبی شهر مذکور در جوار دریای تالقان واقع بوده و اضافه ترا از ۷۰ نفر افراد مصلح

صفحات شمال افغانستان ...

ع

در چوکات آن اجرای وظیفه می کرد. اکثر سر بازان این غند را آنها بی تشکیل من دادند، که خانواده های شلن در شهر تالقان و یا اطراف و نواحی اش زندگی داشته و وظایف خود را به شکل داوطلب به پیش می بردنند. رهبری ولایت در برابر این تصمیم مقامات کابل قرار گرفته و یا ازایه این دلیل که هنگام انتقال غند مذکور به شهر کندز، سرباز های تالقانی آن ترک وظیفه گفته و بالاتر تشکیل قطعه، موضوع صفو خود را از دست خواهد داد. با تخلیه، این قطعه از تالقان ابراز مخالفت کرد. محمد حکیم صدیقی پسر کاکای چنزا عبدالروف بیگی که به صفت رئیس جبهه، ملی پدر وطن ولایت تخار اجرای وظیفه می غود، یکی از آنها بی بود، که در این راستا تلاش زیادی به خروج داده و به هدف نه رسید. در نهایت امر، غند ۷۵ داشت در حدود ۳۰۰ نفر سرباز از جمع ۷۰۰ نفر وارد شهر کندز شده و در قسمتی از میدان هوایی این شهر وضع الحیث گرفت. عبدالروف بیگی بخاطر اینکه خلای به وجود امده از این ناحیه را پر کند، منظوری تشکیل یک کندز دیسانیت هجومی به قوماندانی عبدالقادر اوچیون یکی از سفرای های شناخته شده در ولایت تخار را از سرقومندانی اعلای قوای مسلح پیدست آورده و کندز مذکور را در نقطه، قرار گاهی غند ۷۵ جایجا کرد. این کندز با سه چین تانک، دو چین ماشین محاڑی و دو ضرب توپ مجهز گردیده و در اندک زمانی تعداد پرسونل آن به اضافه تراز ۲۵۰ نفر بالغ گردید، که اکثر ایشان با سفرایی بودند و یا هم افراد هوا خواه به این سازمان.

ب - در اکثر قریه جات منطقه، دشت قلعه که جبهه، نیرومند حزب اسلامی به قوماندانی ملا ابرکش مشهور به آمر عباس مسلط بود، جبهه، مذکور باداشت در حدود ۴۰۰ نفر مجاهد مسلح یکی از پر قدرت ترین جبهات منطقه به حساب می آمد. در برابر این جبهه قوماندانی غند ۱۸۵ قومی به فرماندهی غلام سخی صدیقی و گروه ملا متعین دشت قلعه به امریت

احمد اکه قرار داشت. غند ۱۸۵ قومی دشت قلعه که در قریه، نوآباد مستقر بود، از لحاظ توانایی رزمی ضعیفتر از جبهه حزب اسلامی آمر عباس محاسبه می گردید. بنابر آن، با خروج قوای شوروی از افغانستان احتمال سقوط آن توسط این جبهه یک امر پذیرفتی به حساب می آمد. از همین بود، که جنرال عبدالروف بیکی پیشنهاد اجرای عملیات تصفیه وی در منطقه دشت قلعه را کرده و توافق مقامات کابل در این زمینه را بدست آورد. عملیات طرح شده توسط وی، دو اوآخر ماه سپتمبر، سال ۱۳۶۶ بر جبهه، آمر عباس آغاز گردید. در این عملیات قطعاتی از فرقه، ۲۰ پیاده، نیروهای مسلح سازا به قوماندانی قوماندان شاه مخصوص مشهور به آمر مالی، افراد گروه مدافعين احمد اکه و قوماندانی غند ۱۸۵ غلام سخن صدیقی شامل بود. تهاجم قوای عملیاتی در برابر مقاومت شدید و آمر عباس قرار گرفته و تا مدت ده روز ادامه یافت. پس از مدت مذکور، جبهه آمر عباس در حالی ترک منطقه گفته و از راه قریه جات سکرکول و عرب کاکل به جانب منطقه، قاضی کسر قرمانده دیگر حزب اسلامی در ساحت وسیع ولسوالی ینکی قلعه عقب نشست، که فیصلی زیادی از امکانات جنگی خوش را به مصرف رسانیده بود. آنگاه، تمام ساحت دشت قلعه از جبهه، موصوف تخلیه گردیده و به این ترتیب فرماندانی غند ۱۸۵ بر آن تسلط یافت. در این میان به تعداد ۶ نفر از افراد مسلح مربوط به آمر صمد در قریه، سکرکول جایجا شده و در تحت حمایت جزو تام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم قرار گرفت به همین ترتیب قوماندانی غند ۱۸۵ طی این عملیات در حدود ۳۰ میل سلاح خفیفه ۸ میل راکت انداز R-P-G-7، ۵ میل ماشیندار از نوع P,K دو ضرب توب بی پسلگد چینایی، یک میل هاوان چریکی چینایی، دو میل ده شه که، یک عدد کامره، فلم برداری، دوپایه تلویزیون جاپانی و یک پایه ویدیو باکست های تبلیغاتی بدست آورد. پیوسته بدان، جنرال عبدالروف بیکی منظوری تشکیل

یک کندک دیسانست هجومی را برای ارباب محمد خلیل قوماندان یکی از تولی‌های غند ۱۸ و منظوری تشکیل یک کندک مستقل قومی در چوکات فرقه، ۲. راهبرای قوماندان شریف کاه فروش «سفراپی» که موظیفه، أمریت کشف ۱۸ را بدوش داشته و به صفت سر پرست سمه تولی این غند در ولسوالی رستاق توظیف بود، از سر قوماندانی اعلیٰ قوای مسلح بدبست آورد. افزون بر آن، جنral موصوف حین بازگشت قطعات عملیاتی از منطقه، دشت قلعه دو ضرب توب ۷۷۷ صحراء، دو ضرب توب دافع هوا از نوع زیو ۲۳ و یک عراده زره پوش نوع بیردیم را برای قوماندانی غند باد شده تسليم داده و بالوصیله به تقویت آن پرداخت، در حالی که قوماندانی غند ۱۸ قبلاً هم یک ضرب توب دافع تانک را بر اختیار داشت.

III- به نظم در آوردن گروهی مسلح «سلا» در چوکات قطعات قومی وزارت داخله.

طوریکه در بخش سوم این تحقیق اشاره شد، جبهه، سازائی شده، أمر صمد در پیوند به حمایت قطعات شوروی مستقر در ولایت تخار، به یک قوت قابل حساب مبدل گردیده و با گذشت زمان ساحه تحت سلطه اش وسعت می یافت. در حالی که پیروزی های پیهم نصیب آمر موصوف می شد. وئی در جریان سال ۱۳۶۴ پایگاه ثابتی را در قریه، سیاب ولسوالی رستاق ایجاد کرده و در این نقطه تحت تربیت فرهنگی و سیاسی روشنفکران سازایی قرار گرفت. ایشان کوشش به خرج می دادند تا این قهرمان ساخته شده توسط خویش را باطرز بکار برد تشریفات ابتدایی ملاقات و صبحت با سیاستیون، شیوه، پذیرش عارضین، بلدیت با آذاب اشرافی صرف طعام وغیره آموزشی سنتی سیاسی اجتماعی افغانی ایکه باید یک شخصیت مهم از آن استفاده ببرد، آشنا سازند. علاوه بر آن، أمر صمد بنابر همکاری قطعه شوروی مستقر در سرپل دریایی کوکچه به قریه، آرتی خواجه این نقط زاد گاهی خویش که از طریق قوماندان جمعیت خان سترغی در تحت اداره، غند ۱۸ غلام سخن

صدیقی قرار داشت، نیزدست یافته ودم و دستگاه وسیعی را در آن بر پا کرد.
امر صمد به ادامه تحقیق بر نامه های توسعه جویانه، خود، عملیات مشترک دیگری را در اوآخر تیرماه سال ۱۳۶۵ یکجا با قوای شوروی جهت تصفیه، جبهه، حزب اسلامی ملاتا در از قریه باغی حصار ولسوالی رستاق به راه انداخته و بر آن مسلط گردید.

از آن به بعد یکی از جزو تامهای افزار شده از قطعه، شوروی هستقر در مرکز ولسوالی رستاق در استقامت جنویگری قریه، باغی حصار جا بجا شده و به حمایت از فعالیت سازایی ها در منطقه پرداخت. پیوسته به آن، قوماندان حفیظ باغی حصاری بنابر دستور امر صمد به ولسوالی رستاق مراجعت کرده و بایدست آوردن هشتاد میل مسلح خفیقه از نوع پ، پ، شه و کارابین به صفت قوماندان گروه مدافعين قریه، باغی حصار تعین گردید. همچنان یک گروپ ۲۰ نفری سازایی به قوماندان معلم قلعه دوایمی که تعداد آن به شکل نوسانی کم و زیاد می گردید، پوسته ای را در جوار قرار گاه جزو تام شوروی ایجاد کرده و به کار در میان مردم باغی حصار پرداخت. حفیظ باغی حصاری که تاماه سنبله سال ۱۳۶۶ ماهانه یک حصة از مواد اعاشه وی و معاشر ماهوار افراد مسلح خوش را برای سازایی ها تسلیم می داد. با گذشت هر ماه توقع آنها از قوماندان موصوف رو به فزونی نهاده و منجر به ایجاد درز در میان وی و دوستمان سازایی اش گردید. به همین اساس، قوماندان حفیظ مورد حمله امر صمد قرار گرفته و بعد از فرار آن به جانب شهر نو رستاق، قریه، باغی حصار نیز در تحت تسلط کامل امر صمد در آمد.

در حالی، که امر صمد در طول سال ۱۳۶۶ تلاش می ورزید تا امکانات نظامی کافی جهت اکشاف ساحه، تحت نفوذ خوش در ولاست تحار را بدست آورد. رهبری سازمان مربوط اش پس از چانه زدن های سیاسی با مقامات دولتی و لزوم دید مشاورین شوروی فرمان ایجاد یک عده قطعات قومی را در

چوکات وزارت داخله از دکتور نجیب الله حاصل کرد. بخاطر فعال ساختن قطعات مذکور در ساحات تحت تسلط گروپهای مسلح سازا یک هیئت بلند پایه، حزبی و دولتی تحت ریاست سلطان علی کشمند صدر اعظم افغانستان وارد ولسوالی خواجه غار گردید، که در ترکیب آن اشخاص ذیل شامل بود:

- ۱ - محبوب الله کوشانی رهبر «سازا» ۲ - سید محمد گلاب زوی وزیر
- ۳ - نجم الدین کاویانی منشی و رئیس کمیته تشکیلات حزب داخله
- ۴ - ظاهر حاتم یکی از اعضای رهبری سازمان دموکراتیک خلق افغانستان
- ۵ - دکتور پترویج سر مشاور فدائیان زحمتکشان افغانستان «سفزا»
- ۶ - دکتور مركزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

پس ورود هیئت موصوف در میدان هوایی خواجه غار، جلسه وسیعی در دفتر ریاست پروردۀ کوکجه واقع در قسمت شمال غربی پل دریای کوکجه دایر گردید. اشتراک کننده گان این جلسه عبارت بودند از: ۱ - سلطان علی کشمند ۲ - محبوب الله کوشانی، ۳ - نجم الدین کاویانی ۴ - سید محمد گلاب زوی ۵ - دکتور پترویج ۶ - ظاهر حاتم ۷ - آمر صمد ۸- انعام الدین رسولی والی ولايت تخار ۹- محمد نذیر میهن پور منشی کمیته ولايتي حزب دموکراتیک خلق در ولايت تخار ۱۰- محمد الیاس سيفی رئیس امنیت ولايت تخار ۱۱- احمد اکه قوماندان گروه مدافعين در شهر دشت قله

۱۲- معلم عبدالروف همکار سیاسی احمد اکه که کاملاً بی سواد بود.

پس از آغاز جلسه، بحث چنگال زیادی میان آمر صمد مازائی شده، ظاهر حاتم و معلم عبدالروف سفزا ی بخاطر سهم دادن به گروه مدافعين احمد اکه در تشکیل غند آبیاری صورت پذیرفت. از جمع شرکت کننده گان در این نشست، محبوب الله کوشانی، نجم الدین کاویانی، انعام الدین رسولی، محمد نذیر میهن پور و الیاس سيفی با اتفاق هم به شریک ساختن احمد اکه در رهبری غند آبیاری موافقت کردند. ولی دکتور پترویج به تنها ی جانب

امر صمد را گرفته و حکم صادر کرد که تشکیل غند آبیاری کاملاً برای آمد صمد داده شود. با صدور این فیصله ویکتور پتروویچ، به جنجال آغاز شده میان سفرایی ها و امر صمد نقطه پایان گذاشتند.

۷- اطلاعات مختصری راجع به سبقه غند آبیاری:

پس از دویاره فعال گردیدن پروژه، کوکجه به کمک اقتصادی اتحاد شوروی در سال ۱۳۶۲، یک کندک مسوتوریه در چوکات تشکیل وزارت داخله جمهت حفظ امنیت و بدرقه قطار های اکسالاتی آن، در استقامت جنویغری پل کوکجه ایجاد شد. قوانین این کندک را که محمد نعیم تلاش یکی از افسران خیلی ها مدیر مربوط به جناح خلق حزب دموراتیک حلق افغانستان به عهده داشت. کندک مذکور با ۴ چین ماشین معارضی ۴ هزاره روپوش از نوع 60 P-P و بیردیم یک عراده موتو جیپ، ۲ عراده گاز ۲۲۰ عراده ڈیل ۳۱ و ۲ عراده تانکر تیل مجهز بود. تعداد پرسنل آن به اضافه تراز ۲۰۰۰ نفر تی رسد. همینکه، امر صمد در سال ۱۳۶۵ وارد قریه آرتی خواجه شده و در آنجا دم و دستگاهی را به خود تهیه دید، میان گروبهای مسلح وی و سر بازان کندک محمد نعیم تلاش جنجال های دایمی صورت پذیرفته و این امر اسباب برهم خوردن مناسبات امر صمد و نعیم تلاش را فراهم ساخت. بنابراین رهبری سازا و مقامات دولتی بازها پیشنهاد تسلیم گیری این کندک را از نعیم تلاش به دکتور نجیب الله ارایه داده بود. نعیم تلاش با ابراز مخالفت جدی در برابر وی استاده و در این راه سد واقع می شد. چون نعیم تلاش به خوبی میدانست، که پس از دست یافتن امر صمد بر اداره، این کندک، اختیار عام و تمام ریاست پروژه نیز بدست وی افتاده و هست و بود، آن توسط امر صمد به تاراج خواهد رفت. طوریکه بعد ها دیده شد، اعتبار از روزی که ویکتور پتروویچ تسلیم کندک مذکور را به غند ارتقا داده و در تحت اداره،

امر صمد گذاشت. همزمان با آن رهبری سازا منظوری تقرر اخینتر بدیع الزمان سازایی را به صفت رئیس پروژه بدست آورده و پیشنهاد دگروال اعظم دوست شخصی امر صمد را به صفت قوماندان دگرمن جلال الدین و تورن نیاز محمد را به صفت معاون و رئیس ارکان غند مذکور عنوانی وزارت داخله تقدیم کرده و امر مقری ایشانرا یادست آورد. از آن به بعد، پروژه کوکچه در انحصار امر صمد و قوماندان مجید برادر وی در آمد. مدتی نه گذشت که رئیس سازایی آن توسط قوماندان مجید برادر و کوب گردیده و از صحنه خارج ساخته شد. آنگاه چیزی را که نعیم تلاش پیش بینی کرده بود در زمان کوتاهی تحقق پذیرفت.

ناظرین سیاسی به این معامله پترویج ارزش سیاسی داده و اظهار میداشتند که رهبری اتحاد شوروی از اول الى اخیر رضائیت نداشت تا کار پروژه، آبیاری کوکچه با موفقیت به پیش برود. چون در صورت اقام آن، به هر اندازه زمینی که در افغانستان توسط آب دریای کوکچه آبیاری می گردید، به همان اندازه زمین زراعتی در کشور های اوزبکستان و ترکمنستان شوروی از استفاده خارج می شد. بناءً، مشاورین شوروی این برنامه را بخطاطر تحریب پروژه مذکور انجام دادند.

به هر صورت، پس از رود هیات یاد شده به ولسوالی خواجه غار، قطعات قومی سازایی در چوکات تشکیل وزارت داخله بر حسب ذیل ایجاد گردید:

- ۱ - غند آبیاری به قوماندانی دگروال محمد اعظم یکی از دوستهای شخصی امر صمد.

- ۲ - غند کوهی به قوماندانی قوماندانی محمد علی سازایی مشهور به وفا در ارتفاعات زاو دره و قریه، آرتی خواجه.

- ۳ - غند باغی حصار به قوماندانی محمد علی سازایی مشهور به وفا در قریه، سیاب ولسوالی رستاق.

صفحات شمال افغانستان ...

۱۱

- ۴ - غند قزاق به قوماندانی قوماندان شاه محمود در قریه، قزاق منطقه، سرای سنگ شهر تالقان.
- ۵ - غند چهار آسیا کابل به قوماندانی دگروال میر احمد سازابی بدخشی در ولسوالی چهار آسیاب.
- ۶ - غند میمنه به قوماندانی دگروال پیغمبر قل در شهر میمنه.
- ۷ - غند جممعه بازار به قوماندانی ضیا بیک در ولسوالی جموعه بازار ولايت فارياب.
- ۸ - غند بغلان به قوماندانی پسترايشان بابا در ساحه، حسن تال شهر کنه، بغلان.
- ۹ - غند مرکزی شهر فیض آباد به قوماندانی دگروال لعل محمد در قریه، بتاش ولسوالی ارغوی ولايت بدخشنان.
- ۱۰ - غند بهارک به قوماندانی دگرمن میر احمد.
- ۱۱ - غند کرخ به قوماندانی کریم ذینل در ولايت هرات.
- ۱۲ - کندک کشم به قوماندانی پهلوان رازق.
- ۱۳ - کندک شهر بزرگ به قوماندانی احمد شیخانی.
- ۱۴ - کندک لای آبه، ولسوالی کشم به قوماندانی جگرن دوست محمد.
- ۱۵ - کندک ولسوالی درواز به قوماندانی قربان محمد مشهور به قربان سبز.
- ۱۶ - کندک سریل به قوماندانی عبدالمنان در مرکز ولايت سریل.
- ۱۷ - کندک خواهان به قوماندانی قوماندان اوستا در مرکز ولسوالی خواهان ولايت بدخشنان.
- ۱۸ - کندک چاه آب به قوماندانی راز محمد در مرکز ولسوالی چاه آب ولايت تخار.
- ۱۹ - کندک جلگه به قوماندانی قوماندان عبدالحمید در منطقه، جلگه ولسوالی ینگکی قلعه، ولايت تخار.

جهت اکمال قطعات و جزو تامهای مذکور از لحاظ تسلیحاتی به اساس یک روایت به تعداد ۱۸ هزار میل سلاح و به اساس روایت دیگر از هشت تا دوازده هزار میل سلاح از طرف وزارت داخله به آمر صمد مستول نظامی این سازمان تحويل داده شد.

در حالی که این پروسه مسیر اجرایی خوش را می پیمود، آمر صمد بر جمهه متعدد حرکتی خود که تحت قومانده، میرزا عبدالرحیم عمل کرده و ساحات وسیعی از ولسوالی رستاق را در اختیار خوش داشت. فشار وارد آورد تا با تداخل در تشکیل نظامی سازا فعالیت جبهه وی خود را در چار چوب قطعات جدیداً تأسیس شده، این سازمان تنظیم کند. وی در هر این تقاضا و تهدید های پیهم آمر صمد از در مخالفت پیش امده و جهت محفوظ نگهداشت منافع نظامی خود، همزمان با ایجاد رابط با قوماندانی قطعه، شوروی مستقر در ولسوالی رستاق از طریق آمر رسول آمر امنیت دولتی این ولسوالی ارتباط خود با حاکمیت دولتی را نیز تأمین کرد. آنگاه، محمد الیاس سیفی رئیس امنیت دولتی ولايت تخار، وارد قریه بیش کند منطقه، قرار گاه، میرزا عبدالرحیم شده طی ملاقاتی که باوی و برادرزاده اش قوماندان جلیل اغهام داد. منظوری تشکیل یک غند قومی در چوکات فرقه، بیست پیاده، بغلان را برای میرزا عبدالرحیم از سر قوماندانی قوات مسلح افغانستان بdest اورد. به همین ترتیب الیاس سیفی در عین زمان برای قوماندان رسید مشهود به رشید تاتار که از سال ۱۳۶۱ به اینطرف ڈر رابطه به ریاست امنیت دولتی ولايت تخار در ولسوالی ینکی قلعه عمل می کرد، فرمان تشکیل یک غند قومی به قوماندانی ملک تاتار برادر وی و تشکیل یک گند مخفی امنیت دولتی به قوماندانی خودش را از مرجع ذکر شده حاصل کرد. به این ترتیب دو غند و یک گند دیگر نیز از امکانات جبهات جهادی به نفع حاکمیت دولتی در ولايت تخار تأسیس شد.

۷- ارتقا و اکتشاف تشكیل واحد های نظامی «سفزا» در ولایت بدخشان.

همانگونه که در نوشتہ، قبلى (آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد؟) مذکور افتاد، پس از سرکوب قیام مسلحانه ماه اسد سال ۱۳۵۷ سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان در حرصی از ولایت بدخشان، یگانه گروپ مسلحی که از این حادثه جان به سلامت برد، عبارت از گروپ مریوط به ظاهر حاتم بود، که در دره، ورده و لسوالی بهارک مرکز گرفته و از نقطه، مذکور به فعالیت پرداخت. این گروپ مسلح که تعداد آن به ۱۸ نفر می رسید، با گذشت زمان تعداد اعضا اش رو به فزونی نهاد. تا اینکه پس از ورود یک گروپ ۶ نفری مبارزین مسلح مریوط به حزب جمیعت اسلامی در ماه سرطان سال ۱۳۵۸ از پاکستان به ولسوالی بهارک ولایت بدخشان، روابطی میان این دو گروپ برقرار گردیده و بعد از توافقی که بین آنها صورت پذیرفت، اولین عملیات مشترک خوش را بر علاقه داری کران و منجان انجام دادند. با آغاز این برنامه، عملیاتی مواضع دفاعی قوای دولت در اثر همکاری کادرهای سفزا بی موجود در میان دولتی ها توسط این جبهه، متعدد اشغال شد.

گروپهای مذکور که با استفاده از سلاح و مهمات بدست آمده از کران و منجان تسلیح و تجهیز شده بودند، تعریض دومی و سومی خوش را بر ولسوالی های بهارک و جرم ولایت بدخشان برآه انداخته و آنها را نیز سقوط دادند. آین همکاری ظاهر حاتم با گروپهای جمیعتی که در اوایل مورد ستایش استاد برهان الدین زبانی قرار گرفته و بخاطر تشویق وی یک قطعه مکتوب شادباش و یک قبضه تفکیچه از جانب استاد برایش سوغات شده بود. مدتی بعد، فرمان عملیات بالای گروپ مسلح او به قلم استاد موصوف عنوانی گروپهای مسلح احزاب اسلامی فعال در ولسوالی های فرخار، خوسته و فرنگ بکجا با جنبه، ارباب حیدر کندزی صادر شده و جبهات مذکور تعریضات

پیهمی را بر جبهه ظاهر حاتم سازمان دادند. در نتیجه، برخورد های خونینی که میان طرفین به وقوع پیوست، در ابتدا یک گروپ هفت نفری سفرازی به قوماندانی عبدالعزیز فرغامنچی در قریه، اسکان از بین رفته و از آن به بعد گروپ یانزده نفری ایکه در تحت قومانده، عبدالرؤوف زردبوی عمل می کرد، مورد حمله جبهات یاد شده اسلامی قرار گرفت. این گروپ، پس از مقاومت شدیدی که انجام داد. همه اعضای آن به قتل رسیده و ساقه، تحت عمل شان بدلست جبهات مسلح اسلامی افتاد.

بعد ازین در گری های هشت روزه که در آخرین ایام زمستان سال ۱۳۵۸ انجام شد، در آغاز بهار سال ۱۳۵۹ گروپ مسلح هژده نفری ضابط سخنی داد سفرازی در قریه، «میان شهر» ولسوالی کشم ولايت بدخشنان مورد تعریض جبهه، جمعیتی آرین پور قرار گرفت. گروپ موصوف که به شکل ناگهانی در خانه، استاد جلال خان در محاصره افتاد، عده، زیادی از افراد آن در جریان برخورد مسلحانه و انهدام تعمیر مورد استفاده ایشان توسط جوی ایی که از موقعیت مرتفع مشرف بر آن توسط مجاهدین سرمازیر شد، از بین رفتند. در آخر ضابط سخنی داد، عبدالودود فرزند استاد جلال خان و فیض الله اسیر غلام محمد آرین پور شده و تیر باران گردیدند.

افراد باقی مانده، جبهه ظاهر حاتم پس از مواجه شدن با چنین وضعی، وارد منطقه، چته، شهر فیض آباد گردیده و یا ایجاد مخفی گاه ها در این موقعیت، به دفاع از خود پرداختند. تا اینکه ظاهر حاتم از طریق ایجاد رایط با فرمانده قوای شوروی مستقر در شهر فیض آباد به حفظ نیروی خود پرداخته و زمینه رفت و برگشت ایشان به فیض آباد را مساعد ساخت. از آن به بعد، فرمانده سفرازی مذکور توسط شوروی ها به شهر کابل انتقال داده شده و گروپهای مسلح تحت قومانده اش در همکاری با قطعه، شوروی عملیات چربکی زیادی را علیه گروپهای مسلح جهادی انجام دادند. اینها، که در زیر

پوشش و حمایت تسلحاتی و تدارکاتی قطعه، شوروی عمل می کردند. در اندک زمانی ساحه، فعالیت خویش را وسعت بخشیده و بر تعداد صنوف خود افزودند. این شیوه، کار کرد سفرازی ها در ولایت بدخشنان که تا تاریخ انحلال سازمان شان در سلطان سال ۱۳۶۲ جریان داشت، پس از توافق رهبری سازمان موصوف با حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ظاهر حاتم منظوری تشکیل کنده های قومی ذیل را در ولایت بدخشنان از دولت بدست آورده.

- ۱ - کنده قومی بهارک به قوماندانی عطا الله کریم
- ۲ - کنده قومی خواهان به قوماندانی اسد الله فرزند وکیل بهادرخان خواهانی

۳ - کنده قومی درواز به قوماندانی معلم عبدالله در ولسوالی درواز به همین ترتیب سفرازی ها در اثر ابتکار شخصی خویش یک کنده قومی به قوماندانی شریف شهر بزرگی را در شهر بزرگ و یک کنده نظامی دیگر را در رابط به غند ۲۴ بدخشنان در میدان هوایی فیض آباد به قوماندانی نعمت الله فرزند میرزا تورسن ایجاد کردند. علاوه بر آن، ابراهیم فدا و معلم احمد خان رزمچی در منطقه جلگه ولسوالی یمنگی قلعه و شهر چاه آب ولسوالی چاه آب ولایت تخار با افراد مسلحی که در اطراف خود گرد آورده بودند، اولی توسط جبهه، امتیت دولتی رشید تاتار از بین برده شده و دومی در جریان یک برخورد از طرف دولتی های ولسوالی چاه آب ترور گردید.

با مطرح شدن بر نامه، خروج قوای شوروی از افغانستان، جزو تامهای سفرازی یادشده در ولایت بدخشنان با ترکیب اولی خود فعال بوده و بعد از آن تشکیل کنده عطا الله کریم در ولسوالی بهارک و کنده معلم عبدالله در ولسوالی درواز به غند ارتقا داده شد. همچنان، ظاهر حاتم توفیق یافت تا گروه مدافعين احمد اکه در منطقه، دشت قلعه را در چوکات یک کنده مربوط

صفحات شمال افغانستان ...

۱۶

به وزارت داخله تنظیم کرده و به این ترتیب، جزو تام دیگری را نیز به آدرس سازمان منحل شده، خود فعال سازد

۷- ایجاد آمریت اوپراتیوی زون شمال در تحت اداره، جنرال محمد جمعه اشک.

طرح ایجاد این آمریت که بعاظر نظم دهی به عملیات های نظامی و اکسالات قطعات و جزو تامهای مربوط به قوای مسلح در صفحات شمال ریخته شد. پس از صدور فرمان تاسیس آن از جانب دکتور غبیب الله، جنرال دوست محمد ریس عمومی مدافعته، ملکی به صفت آمر اداره، موصوف تعین گردید. جنرال دوست محمد که در ولایت یکتیا زاده شده بود، از لحاظ سیاسی به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان وابسته گی داشته و دارای پیوند و علایق شخصی با شهناوازنی لوی درستیز قوای مسلح افغانستان بود. تراکم این همه شاخص ها در هویت آن؛ سبب شد تا دستگاه رهبری ولایت بلخ که همه به جناح پرچم حزب حاکم رابط داشتند، یا تقریباً در این پست حساس نظامی مخالفت ورزند. از همین بود که شورای دفاع ولایت مذکور تحت ریاست اخیر شریف منشی کمیته، ولایتی ولایت بلخ طی جلسه ای فیصله صادر کرد تا مقام تصمیگیری دولت فرمان تقرر محمد جمعه اشک پرچمی را که در فرقه ۱۸ دهدادی سابقه کار داشت، بجای جنرال دوست محمد صادر کند. بنابراین، ریاست شورای عالی دفاع به در خواست شورای موصوف پاسخ مثبت داده و منظوری تقرر محمد جمعه اشک در این کرسی را صادر کرد. جنرال محمد جمعه اشک که در آن زمان به صفت قوماندان فرقه ۱۵ قند هار اجرای وظیفه کرده و نسبت برداشت براحة در شفاخانه چهارصد بستر تحت تداوی قرار داشت، پس از معالجه وارد مزار شریف شده و آمریت اوپراتیوی زون شمال را به تاریخ ۱۰ سنبله، سال ۱۳۶۷ در شهر مزا شریف رسماً افتتاح کرد. در تشکیل رهبری این آمریت افسران آتی المذکور

شامل بودند:

- ۱ - تورجنزال محمد جمعه احک به صفت آمر اوپراتیوی زون شمال
- ۲ - برید جنزال جمعه گل (پرچمی) به صفت معاون در بخش امنیتی
- ۳ - برید جنزال محمد حسن (خلقی) به صفت معاون در بخش ځارندوی
- ۴ - دکروال عزیز الرحمن (پرچمی) به صفت معاون اوپراتیوی
- ۵ - برید جنزال شرف الدین بدرا (پرچمی) به صفت رئیس ارکان
- ۶ - دکروال محمد نسیم مشیر (خلقی) به صفت آمر سیاسی

VII - ایجاد فرقه ۵۳ به قوه‌ندهانی جگون عبدالرشد دوستم.

قبل از اینکه طرح ایجاد فرقه، ۵۳ روی دست گرفته شود، امان الله استوار رهبر «گروه کار» فرمان تأسیس چهار غند قومی در چوکات تشکیل وزارت داخله در ولایت بلخ، شيرغان، فارياب و سرېل را از دکتور نجيب الله حاصل کرده بود. برنامه مذکور که به اساس پیشنهاد مشاورین شوروی جهت تهیه، امکانات نظامی برای گروه کار در مسیر افتاد، همین با طرح در چوکات در آوردن گروبهای مسلح سازا از طریق توزیع قطعات قومی ځارندوی برای سازمان موصوف مطرح گردید. از همین بود، که حلقات روشنفکری برنامه، ترتیب شده، مذکور از جانب مشاورین را، طور دیگری تعییر کرده می گفتند که رهبری اتحاد شوروی در نظر دارد تا از اینطریق بر عقیدتی و دامنه دار شدن اختلافات قومی در افغانستان سرمایه گذاری کرده و با اندختن آب بر آتش مخاصمات ایدیولوژیک جلو سرایت اسلام گرابی در آسیای میانه را بگیرد.

به هر صورت، امان الله استوار در حالی که فرمان تأسیس غند های یاد شده در چهار ولایت نامبرده را بدست داشت، در اوایل زمستان سال ۱۳۶۶ با یکی از مشاورین وزارت داخله وارد شهر شيرغان گردید. محمد اسماعیل اکبر یکی از اعضای رهبری سازمان فداییان رحمتکشان افغانستان (سفرا) در این مورد می گوید: «امان الله استوار که با بدست داشتن فرمان دکتو

نجیب الله و همکابی یک مشاور روسی به شیرغان آمده و مورد استقبال گرم سید نسیم میهن پرست منشی کمیته ولایتی ولایت جوزجان و سید حکیم ریس امنیت دولتی این ولایت مواجه شد. دستگاه اداری آستان مذکور با رعایت احترام به حکم فرمان دکتور نجیب الله کار مقدماتی فعال سازی غندهای منظور شده به گروه کار را سر برآ کرده و به کمیسواری ولایت هدایت دادند، تا در جهت ثبت هویت سربازان مراجعه کنند به غند گروه یادشده در شهر شیرغان بذل مساعی کنند. در حالی که این پروسه با جدیت خاصی به پیش می رفت، در روز سوم جلب و جذب مراجعین، جگرن عبدالرشید دوستم که به صفت قوماندان یکی از مفرزهای زیاست امنیت دولتی اجرای وظیفه می کرد. در یکی از جلساتی که به منظور بحث روی چگونگی همکاری با آقای استوار در سطح رهبری ولایت دایر شده بود، مخالفت جدی خود را علیه این برنامه اعلام داشته و بر حسب احتجاج به تعداد هفتاد نفر روشنفکران هواخواه گروه کار را که در اطراف تشکیل لوای سازمان خویش گرد آمده بودند دستگیر کرده و همه را پس از انتقال به منطقه، خواجه دوکه در قلعه ای زندانی ساخت. در این جریان دو نفر از اعضای گروه کارزخمی و یک تن دیگر به قتل رسید. پیوسته بدان، « قادر لیلاج » یکی از فعالین سازمان موصوف که جهت ثبت نام مراججه کننده گان وارد ولسوالی آقجه گردیده بود، به استثناء، اسماعیل اکبر از دفتر کمیسواری ولسوالی خارج ساخته شده و توسط یکی از وسایط نقلیه قطعه، قومی آقجه به شیرغان منتقل گردید. بن از به وقوع پیوستن این حادثه، کار ایجاد غندهای قومی گروه کار اخلال شده و امان الله استوار هماره مشاور شوروی ایکه وی را باری می رسانید راه کابل را در پیش گرفت. از آن به بعد، دعوای رهبری گروه کار با جگرن عبدالرشید دوستم بر سر ایجاد قطعات قومی توسط سازمان موصوف وارد دفاتر رهبری دولت در شهر کابل گردیده و مدت چند ماه ادامه یافت. دز

نهایت، جنرال دوستم که از حمایت رسول پهلوان، غفار پهلوان و ریس حبیب الله اسحق زی بر خوردار بوده و توافق پنهانی دکتور نجیب الله را نیز در این پرخاش با خود داشت. توفیق یافت تا به جای ۴ غند منظور شده برای گروه کار جهت حفظ امنیت چهار ولایتی که از آن نامبرده شد، فرمان ایجاد فرقه، ۵۳ در شهر شیرغان را در ماه سلطان سال ۱۳۶۷ بدهشت بیاورد.

بعد از آن، جگرن عبدالرشید دوستم کارهای اداری تشکیل فرقه، مربوط به خود را به اقام رسانیده و به تاریخ ۱۲ میزان سال ۱۳۵۷ مراسم افتتاح آن با قرائت فرمان دکتور نجیب الله توسط تورجمن جنرال شهناواز تنی لوی درستپز قوای مسلح افغانستان سر به راه شد. در گرده هم آینی ایکه به این مناسبت صورت گرفته بود، جگرن عبدالرشید دوستم به تعداد اضافه تر از ده هزار سرباز واجد شرایط عسکری را از طریق قطعات رسول پهلوان غفار پهلوان و ریس حبیب الله اسحق زی حاضر ساخته و در حضور هیات واردہ به ریاست شهناواز تنی به غایش گذاشت. در ختم این مراسم، شهناواز تنی به تعداد پنج چین تانک، چهار دستگاه پرتات راکت از نوع BM-21 و ۱۴ BM-8 ضرب توب از نوع ۷۶ صحراء، ۷ عراده زرهپوش، ۱۰۴ عراده وسایط مختلف النوع و ۳۰ میل سلاح را برای قوماندانی فرقه، مذکور تسليم داد.

این فرقه از قطعات و جزو تامهای ذیل تشکیل شد:

- ۱ - غند قومی رسول پهلوان مستقر در منطقه، فیض ایاد ولایت فاریاب.
- ۲ - غند قومی غفار پهلوان مستقر در ولسوالی سوزمه قلعه ولایت سرپل.
- ۳ - غند قومی ریس حبیب الله اسحق زی مستقر در مرکز ولایت سرپل.
- ۴ - مفرزه ریاست امنیت دولتی به قوماندانی عبدالرشید دویشم م مستقر در شهر شیرغان.
- ۵ - مفسر زه ریاست امنیت دولتی به قوماندانی جنرال سالم م مستقر در شهر شیرغان.

صفحات شمال افغانستان ...

۲.

در ابتدای تاسیس فرقه، ۵۳ افسران آتی الذکر در رهبری و صفوں آن توظیف شدند:

- ۱ - جگرن عبدالرشید ذوستم (پرچمی) به صفت قوماندان فرقه
- ۲ - دگروال عبید الله افسر تحصیلکرده مربوط به تشکیل گروه کار صفت ریس ارکان
- ۳ - دگروال سراج الدین قیتمس افسر تحصیلکرده و متعلق به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان به صفت معاون
- ۴ - دگرمن سخن‌پیش افسر تحصیلکرده و متعلق به جناح خلق حزب حاکم به صفت امر سیاسی
- ۵ - دگروال علی پرش افسر تحصیلکرده و مربوط به جناح خلق به صفت امر تحریک
- ۶ - دگروال سید امیر افسر تحصیلکرده و بسی طرف به صفت امر لژستیک
- ۷ - عبدالغفور وطن یکی از پرچمی های متتعصب کارملی به صفت امر امنیت
- ۸ - دگرمن سید جمال افسر تحصیلکرده مربوط به جناح خلق به صفت امر اپراسیون
- ۹ - دگروال محمد شریف افسر تحصیلکرده و مربوط به گروه کار به صفت قوماندان غند توپیچی (رسول چونته و ایوب دهقان که هر دو بی سواد بودند به صفت قوماندانهای دوکنک این غند توظیف شدند)
- ۱۰ - دگر من عظیم خان افسر تحصیلکرده به صفت قوماندان کنک تانک (قوماندان صادق یکی از مقرب ترین افسر به جگرن ذوستم به صفت ریس ارکان این کنک وظیفه گرفت)

۱۱ - دکرمن محمد اپوب افسر تحصیلکرده مربوط به گروه کار به صفت آمر سفربری

۱۲ - عبدالرحمن جرمن افسر بی سواد و یکی از افراد خاص جگرن دوستم به صفت قوماندان کندک کشف.

(ابراهیم چریک، عبدالچریک و زین الدین پهلوان که بعداً به صفت قوماندانهای محوری جزال دوستم عرض وجود کردند، وظیفه قوماندانی تولی های داخل تشکیل کندک را بدوش گرفتند)

۱۳ - محمد الله پهلوان مشهور به دلا پهلوان افسر قومی به صفت قوماندان کندک استحکام

۱۴ - رس عمریای سابق رئیس تیم نیزکشی ولايت جوزجان به صفت قوماندان کندک سواره

(قرارگاه این کندک در سرپل ایجاد شد)

-ایجاد فرقه ۸۰ به قوماندانی سید جعفر نادری VIII

قوماندانی فرقه ۸۰ که در تابستان سال ۱۳۶۷ به ابتکار سید منصور آغا ایجاد شد. در صفو قطعات آن اکثر هزاره های اسماعیلیه مذهب تنظیم بود. فامیل مذهبی و اشرافی سید منصور آغا که از رسوخ و نفوذ مذهبی در میان اسماعیلیه مذهبان سودجوسته و به صفت مرشد ایشان عمل می کرد، رابطه وی با اکثر بزرگان اقوام دیگر در صفحات شمال کشور معکم بوده و سورد احترام آنها قرار داشت. این شخصیت روحانی بخاطر تحت فشار قرار گرفتن از جانب اداره تره کی - امین که منجر به شهادت برادر شاعر و خیلی ها محبوب وی مرحوم «رونق» در زندان پلچرخی شد، در ماه نور سال ۱۳۶۸ در شورش وسیعی شرکت ورزید که از جانب مردم علاقه داری تاله و برفک سازمان یافته و اسباب سقوط علاقه داری مذکور را فراهم آورد. از آن به بعد، جوانان مربوط به فامیل و مرید های نزدیک سید منصور آغا به قرمانندی داماد وی موسوم به سید حسام الدین حقیبین سلاح بدست گرفته و در رابطه با جبهه، قوماندان فخر الدین تاله و برفکی که از قوم کرم علی بر

خواسته بود، به دفاع از خود و مردم خویش پرداختند، با ورود ببرک کارمل در رأس اداره کابل، پس از مفاهیمه ایکه میان وی و سید منصور آغا صورت پذیرفت، حساسیت گروبهای مسلح اسلحه مذهب تحت اداره او در برابر حاکمیت دولتی تخفیف یافته و کارشان تا تنظیم گردیدن در چار چوب قطعات قومی دولت بالا گرفت، به همین ترتیب، سید منصور آغا با بدست داشتن دره کیان، برخط تدرکاتی ای حاکم بود، که اکثر جبهات جهادی ولایات سمنگان، بغلان، کندز، تخار و بدخشنان کاروان‌های اکمالاتی خوش را از طریق آن عبور می‌دادند، وی با درک ارزش و حساسیت جغرافیایی این خط، بازاری را در قسمت کنده سنگ که در حدودستی راه هموشی و دره کیان قرار دارد، ایجاد کرد، از آن به بعد، کاروانهای را که جبهات جهادی پاد شده از پاکستان انتقال می‌دادند، در بازار مذکور متوقف ساخته و با عبور از مناطق تحت تسلط دولت به اثر همکاری سید منصور آغا به مناطق مورد عمل خویش مراجعه می‌کردند، این روند، زمینه، تأمین و توسعه، روابط و رسوخ هر چه بیشتر او را در میان مجاهدین هموار ساخته و به اعتبارش افزود، در حالی که آغا موصوف با چنین روزاداری برای مجاهدین عمل می‌کرد، داماد وی سید حسام الدین حقبین از بازار فروش سلاح در ولسوالی اشکمش ولایت تخار و نقاط دیگر اسلحه خربزاری کرده و اظهار می‌داشت که در نظر دارد تا از این طریق یک فرقه جهادی ۱۲ هزار نفری را از اسلحه مذهب افغانستان ایجاد کند، این در حالی بود که او غی توانست تا ضرورت خود از این ناحیه را با فرستادن کاروان به پاکستان مرفوع سازد، چون، سید منصور آغا که در سال ۱۳۶۱ یک گروپ ۲۰ نفری را تحت سرپرستی یکی از خوشاوندان خویش بخاطر بدست آوردن سلاح نزد استاد برهان الدین ربانی به پاکستان فرستاده بود، گروپ مذکور حين بازگشت از کشور مذکور در دره های بامیان توسط مجاهدین شیعه مذهب تازاج شده و سرگروپ آن به قتل رسید، بناءً او غی خواست که با مراجعه به احزاب جهادی مستقر در پاکستان این تحریه را تکرار کند.

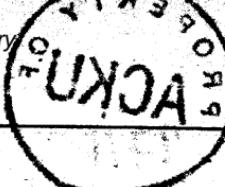


موجودیت شاخص‌های مثبت سیاسی و مردمی در شخصیت سید منصور آغا که ذکر آن رفت، موجب گردید تا مقامات دولتی و مراجع مستول شوروی، منزلت و ارزش بزرگی را بخاطر قابل محاسبه بودن سهمش در استقامت دادن حوادث سیاسی نظامی ایکه اگر در صفحات شمال افغانستان پس از خروج قوای شوروی بوقوع بپیوندد، قایل گردید. از همین بود که شوروی‌ها پیش از خروج خوش از افغانستان مراجع دولتی را تشویق کردند تا با سید منصور آغا مشوره کرده و قناعت او را جهت تنظیم شدن جبهات مسلح تحت اداره اش در چوکات تشکیل وزارت دفاع فراهم آورند. بنابر آن، پس از تفاهمن که میان وی و ناینده‌های دولت دکتور غبیب الله صورت پذیرفت، از جانب دولت منظوری تشکیل فرقه ۸۰ قومی به قوماندانی سید جعفر نادری فرزند سید منصور نادری در تابستان سال ۱۳۶۷ در شهر پلخمری داده شد.^(۱)

طبق پروتوكولی که میان طرفین پنهان اعضاء رسید، سید منصور آغا متعهد

^(۱) طی دیداری که من به اساس پادرمیانی یکی از سربازهای قطعه، خود بنام قهار عاصی شاعر در تابستان سال ۱۳۶۷ می‌فرید احمد مزدگ معاون حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مقربه کمیته، مرکزی این حزب در شهر کابل داشتم، وی ضمن گفت و شنود شخصی اش با من، گفت: «ما برای سید منصور نادری تشکیل یک فرقه با ۴۵۰ میل سلاح را دادیم. تا بعد از خروج قوای شوروی امنیت شاهراه سالنگ شمالی تا بندر حیرتان را بگیرد. چه فکر می‌کنی که او با ما خواهد ماند؟» من در جواب این پرسش آقای مزدگ گفتم:

«معلوماتی که من دارمورد سید منصور نادری دارم، در توصیف خاندان او اخلاصه من شود که آنرا از زبان پدر کلان و مادر ایم محمد حکم صدیق شنیدوام. ایشان می‌گفتند که فامیل وی یک فامیل با آبرو و صاحب نام نیک است، در اینصورت ... سید منصور نادری که در چار چوب چنین خانواده ای تربیت یافته است. فکر غنی کنم ... خلاف قول خوش عمل کند. و دیگر اینکه شما مجبور است بست دست به این گونه معاملات بزرگ سیاسی بزنید، چون اعلام کرده اید که بادادن حق به دیگران از انحصار قدرت دست کشیده اید»



شد که امنیت شاهراه سالنگ را اعتبار از سالنگ شمالی بندر حیرتان بدوش گرفته و قطار های اکمالاتی دولت را الی تونل سالنگ بدرقه کند. طوری که بعد ها دیده شد، قرقه، موصوف این وظیفه، خود را با استفاده از رسوخی که در میان جبهات جهادی صفحات شمال کشور داشت، مؤفقارنه به پیش برد.

VII - ایجاد نوای ۷۰ حیرتان به قوماندانی جنرال مومن اندروانی.

همانگونه که در بحث قبلی اشاره شد، پیش از آینکه قوای نظامی اتحاد شوروی خاک افغانستان را تونک گوید، رهبری دولت شوروی به اساس پروتوكولی که یا دکتور نجیب الله امضا کرده بود. پرسه، انتقال مواد کمکی امن و لازم پروتوكول مذکور در اوایل سال ۱۳۶۹ به بندر حیرتان آغاز کرده و این بندرگاه کوچک را به یک بیزمهم تدارکاتی مبدل ساخت. امور امنیتی شهرک بندری حیرتان که قبلاً توسط قوماندانی غند نظم خاص به فرماندهی دگروال غازی پیش بردہ می شد، پس از جاری شدن سیل کمک های لوزیستیکی و نظامی اتحاد شوروی به افغانستان از طبق بندریاد شده ضروری به حساب امد تا این وظیفه به یک قطعه، بزرگتر محول گردد. از همین بود که در ماه میزان سال ۱۳۶۷ منظوری ایجاد تشکیل یک لوا در چوکات وزارت امنیت دولتی از طرف دکتور نجیب الله صادر شده و جنرال مومن که پس از تقرر شهنازرنی به صفت وزیر دفاع افغانستان از وظیفه اش سبکدوش شده بود. به صفت قوماندان این لوا تعین گردید. به گونه ایکه وی در مدت زمانی که بیکار بود، به اساس پادر میانی جنرال علی اکبر اندرابی با غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی رابطه حاصل کرده و اعتماد او را بدست آورد. این پیوند وی با وزیر موصوف سبب شد تا به اساس پیشنهاد او به این موقف دست یابد.

تعریک احمد شاه مسعود بخاطر آمده سازی شورای نظار جهت گذشتن به حالت تعرض پس از خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان

قبل از آغاز مرحله اول خروج قوای شوروی از افغانستان در ماه اسد سال ۱۳۶۷ شورای نظار با ترکیب تشکیلاتی ذیل عمل می کرد:

- ۱ - شورای نظامی
- ۲ - کمیتهء سیاسی
- ۳ - کمیتهء نظامی
- ۴ - کمیتهء فرهنگی و تعلیم و تربیه
- ۵ - کمیتهء مالی
- ۶ - څارنوالي شورای نظار
- ۷ - کمیتهء قضائی
- ۸ - کمیتهء صحی
- ۹ - قوماندانی قطعات متحرک

I- شورای نظامی (شورای نظار)

این شورا که به مثابه، مرجع تصمیمگیری در تشکیل شورای نظار بوجود آمده و در حالات خاص تشکیل جلسه می داد، فرماندهان ذیل در آن عضویت داشتند:

- ۱ - احمد شاه مسعود (به صفت امر شورا)
- ۲ - دکتور عبدالرحمن یکی از اعضای رهبری الحدیدی ها (به صفت معاون شورا)
- ۳ - دکتور سید محمد حسین (به صفت منشی شورا)
- ۴ - اسماعیل سارق یکی از فرماندهان فعال در ولایت لغمان.

- ۵ - غلام محمد آرین پور قوماندان یکی از جبهات ولسوالی کشیم ولايت بدخشان.
- ۶ - قوماندان پناه پنجشیری معاون نظامي احمد شاه مسعود.
- ۷ - قوماندان گدا پنجشیری.
- ۸ - سيد يحيى یکی از قوماندانهای قطعات مرکزی شورای نظار.
- ۹ - ناصر قورمول از ولسوالی اندراب ولايت بغلان.
- ۱۰ - سيد نجم الدين از ولسوالی بهارك ولايت بدخشان.
- ۱۱ - عبدالحمى حقجو از ولسوالى نهرین ولايت بغلان.
- ۱۲ - قارى رحمت الله از ساحده ده ویران ولسوالى خان آباد ولايت کندز.
- ۱۳ - دكتور احمد مشاهد از ولسوالى فرخار ولايت تخار.
- ۱۴ - قاضى اسلام الدين از ولسوالى اشكمش ولايت تخار.
- ۱۵ - سيد اکرام الدين یکی از فرماندهان قطعات مرکزی شورای نظار.
- ۱۶ - سر معلم فضل از ولسوالى اشكمش ولايت تخار.
- ۱۷ - استاد عطا از شهر مزار شريف ولايت بلخ.
- ۱۸ - عارف خان از شهر کندز ولايت کندز.
- ۱۹ - عزيز الله مشهور به استاده شهيد.
- ۲۰ - ملا عبدالصمد از ولسوالى خان آباد ولايت کندز.
- ۲۱ - سيد امين طارق از ولايت بدخشان..

ویکتعداد دیگر

II- کميته سياسي:

در اين کميته که به تعداد ۲۰ نفر روشنفکر الحديدي وافراد خاص آقای مسعود عمل می کرد. رياست آنرا دكتور عبدالرحمن عهده دار بوده و در منطقه خيلاب ولسوالى اشكمش مرکزیت داشت.

III - کمیته نظامی:

رهبری این کمیته را که ناصر فرومول به عهده داشت، دارای مرکزیت ثابت نبود.

IV - کمیته فرهنگی و تعلیم و تربیه:

این کمیته که در قریه «میان شهر» علاقه داری ورسنج ولايت تخار اخذ موقعیت کرده بود، وظیفه آن را موضوع سروسامان دادن به امور تعلیمی در مکاتبی که در ساحات تحت اداره شورای نظار فعال بودند، تشکیل می داد. اداره کمیته مذکور را کریم هاشمی پیش می برد.

V - کمیته مالی:

وظیفه امریت مالی شورای نظار را جوانی بنام خالد باشنده، شهر مزار شریف بدوش داشته و دائمآ آقای مسعود را همراهی می کرد. دفتر این کمیته در شهر ورسنج قرار داشت.

VI - خارنوالی شورای نظار:

آمریت این دفتر که به عهده خارنوال «منیر» یکی از روشنگران مکتبی تربیت یافته در مربوطات شهر کابل گذاشته شده بود. وظیفه آن شکنجه و استنطاق متهمین سیاسی و جنگی از نظر شورای نظار بود. که عمدتاً از جانب فرماندهان جبهات و گروبهای مسلح متعدد به این شورا در جریان جنگ و یا حالات دیگر اسیر و یا گرفتار می شدند. این آمریت در قریه لژده ولسوالی فوخار ولايت تخار فعال بود.

VII - کمیته قضائی:

ریاست این کمیته را مولوی سید اکبر به پیش برده و وظیفه آن عبارت از غور و بررسی دوسيبه، ترتیب شده برای متهمین توسط خارنوالی شورای نظار و صدور حکم بر آن بود. کمیته نامبرده در شهر ورسنج عمل می کرد.

VIII - کمیتهء صحی:

کمیتهء صحی که عمدتاً وظیفه، تداوی مجروحین جنگی و توزیع میاد طبی برای واحد های صحی شورای نظار در مناطق تحت اداره، آنرا بدوش داشت. در قریه، شیره، ولسوالی اشکمش مستقر بوده و ریاست آنرا دکتور صدرالدین سحر عهده داری می کرد.

VIV - قوماندانی قطعات متحرک شورای نظار:

قطعات مذکور که هر واحد آن بنام کندک یاد می شد، در ترکیب کندک ها به تعداد سی نفر مجاهد مسلح سازمان یافته بود. افراد گرد آمده در این گروپها ملبس بادریشی و پای پوش روسری بوده و از پکول و یک دستمال خاص استفاده می برند. یونیفرم مذکور به ایشان قیافه، مناسب، آراسته و جالب توجه می بخشد. مجاهدین موصوف همه تعلیم دیده و مجهز با اخلاق مشبت معیاری جامعه، سنتی خود بودند. اینها در هر موقعیتی که وظیفه می گرفتند تمام مصارف خویش را خود بدوش کشیده و دست توقع به جانب مردم دارای نمی داشتند. بر خورد ایشان با اهالی انسانی بوده و از تجاوز به مال و ناموس مردم ابا می ورزیدند. مراکز قطعات متحرک که در چمن خسده، شهر فرخار، ساحه ای بنام خانقا در شهر ورسج و دره، خیلاب اشکمش ایجاد شده بود، فرماندهی آنرا شخص احمد شاه مسعود به دوش داشته و دکتور عبدالرحمن به صفت همکاروی عمل می کرد. قوماندانهای قطعات مذکور عبارت بودند از: احمدی از ولسوالی کشم ولايت بدخشان، داکتر صمد از ولسوالی رستاق ولايت تخار، سید یحيی از مریوطات شهر کندز، مسلم و دو تن مجاهد پنجشیری دیگر آقای مسعود که قبل از مرحله، اول خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان بر تشکیل فرقه حکم می راند، اولین قدمهای خویش جهت گذشت از حالت تدافعی به خط تعرض را اینکونه به پیش گذاشت:

در حالیکه عبدالرؤوف بیگی در اواخر ماه سرطان سال ۱۳۶۶ مصروف اکمالات ولایت بدخشنان جهت دفاع فعال قوای دولتی از این استان بود. احمد شاه مسعود جلسه، وسیعی را در چمن خُسده ولسوالی فرخار سازمان داد، که در آن فرماندهان ذیل اشتراک داشتند:

- ۱ - اسماعیل طارق از ولایت لغمان
- ۲ - مولوی ظاهر از ولایت سمنگان
- ۳ - استاد عطا و قوماندان علم آزادی از ولایت بلخ
- ۴ - کریم ارشد معروف به آمر کریم از ولایت فاریاب
- ۵ - داکتر حقبین از ولایت پروان
- ۶ - عظیمی از ولایت کاپیسا
- ۷ - عبدالحی حقجو، مقتش رحم خدا، ناصر فورمول، ملاشمی، ارباب جمعه، عبدالرحیم خان وحدت یار، وکیل غفار و ارباب جمیل از ولایت بغلان
- ۸ - قاری رحمت الله، عارف خان، هیر علم، ملا صمد، شیر عرب، مسعود، مولوی ظاهر و شیخ سعدی از ولایت کندز.
- ۹ - غلام محمد آرین پور، واثقی، ناصر یار، پیمان، سید امین طارق و سید نجم الین از ولایت بدخشنان.
- ۱۰ - مولوی شاه محمد، داکتر احمد مشاهد، داکتر سید حسین، قاضی اسلام الدین، سر معلم فضل، مولوی عبدالشهید، مولوی سید اکبر، مولوی میرزا، مولوی اسحق، مولوی عبدالجبار، مخدوم عبدالله، معلم حسین، ملا نوروز، ملا عبدالودود، قاری محمد صدیق، سیف الدین خان، سید احمد روئین و ملا نادر که با حزب اسلامی قطع رابط کرده و به شورای نظار پیوسته بود از ولایت تخار.

جلسه، امذکور پس از قرانت آیه ای از کلام الله شریف آغاز گردیده و از آن به بعد، آقای مسعود بیانیه، افتتاحیه اش را ایراد کرد. وی در این

بیانیه، خود گذارش مفصلی را پیرامون دست آوردهای شورای نظار در فاصله بین نشستهای چهارم و پنجم آن ارائه داشت. او در حالی، که به سخنرانی می پرداخت، از یک عدد قوماندانهای مرود نظر خوش تقاضاً به عمل می آورد تا راجع به کارهای مشتب نظملن ایکه در ساحات تحت عمل شان علیه قوتها دولتی انجام داده اند، به حاضرین جلسه معلومات دهند. پس از آن، روی کیمودی های اقتصادی شورای نظار مکث کرده گفت: هر قوماندان باید در منطقه، خود فارم های مالداری، زراعتی و مرغداری را ایجاد کرده و از طریق آن گوشت، تخم و غله جات مرود ضرورت جبهات متحرك و قطعات مرکزی شورا را تهیه دارند. او به ادامه، حرفهای خوبش وضع خدمات صنعتی در مناطق تحت اداره، خود را قناعت بخش نهادسته و برای داکتر سحر مستول این بخش دستور داد تا کلینیک هایی را در ساحات ذیلی برویار دارد.

- ۱ - در چمن خسیده واقع در شهر فرخار
- ۲ - در ساحه خانقا واقع در علاقه داری ورسج
- ۳ - در منطقه، تحت تسلط غلام محمد آربن پور در ولسوالی کشم
- ۴ - در ساحات مربوط به جیمه، نجم الدین خان در ولسوالی بهارک ولایت بدخشان

- ۵ - در منطابی مربوط به قاضی اسلام الدین در ولسوالی اشکمش
- ۶ - در نقطه، قرار گاهی شورای نظار واقع در ساحه خیلاب ولسوالی اشکمش و بیک اوجای دیگر او همچنان در جریان تشریع و اشاره برجهات مشتب تاکتیک های تعریضی ایکه مجاهدین می بایست علیه قوای دولتی از آن استفاده بروند، گفت: ما باید ضربات اصلی خوبش را بر ضعیف ترین موضع دشمن وارد کرده و از عملیات بالای مراکز قوی آن خود داری کیم. چون، فتح موضع ضعیف دشمن تلفات زیاد نداشته و به سادگی صورت می گیرد. فایده، دیگر آن این

است که از این طریق پایه های حاکمیت دولتی را سست ساخته و از لحاظ روحی اسباب تشویق مجاهدین و زمینه، ایجاد ترس و وحشت در میان قوای دشمن را فراهم می آوریم. ولی، در صورت عملیات بالای مراکز قوی دشمن هم نتلفات زیاد می بینیم و هم اگر شکست بخوریم روحیه، مقاومت دشمن را بلند برده و اسباب حاکم شدن روحیه، پاس و نا امیدی در بین مجاهد های خود را مساعد می سازیم.

از آن به بعد، احمد شاه مسعود اعلان داشت که وارد شدن تغییر در رهبری شوروی سیاست آین کشور دومورد افغانستان را نیز تغییر داده است. شاید که شوروی ها قوای خود را یا همین امیال و یا سال دیگر از افغانستان خارج کنند. ولی من طرفدار خارج شدن آنها به این زودی ها غنی باشم. چون.. ما تاحال نتوانسته ایم که از حالت تدافعی به حالت تعرض بگذریم. ما از لحاظ نداشتن قادر های متخصص بعاظر اداره، کشور مشکل داریم. ما هیچ گونه آمادگی در این مورد نداریم. ما باید سر از امروز به این موضوع توجه کرده و بعد از فتح ولسوالی ها و یا ولایات، مجاهدین شایسته، خود را به شیوه، حکومت داری بدل کنیم. ما باید در قدم اول ولسوالی های رستاق و چاه آب در ولایت تخار و شهر بزرگ را در ولایت بدخشان فتح کنیم، تا توانسته باشیم که راه فتح کامل ولایت تخار را که مرکز فعالیت مان است مساعد سازیم. به همین ترتیب حرفا های دیگر،

پنجمین گرد هم آلبی شورای نظار را که این سخنرانی آقای مسعود رنگ بخشیده بود. در آخرین روز های ماه سرطان سال ۱۳۶۶ به پایان رسید. در ختم جلسه ملاتادر یکی از نیرومند ترین قوماندانهای ولسوالی رستاق که در حدود ۳۰ درصد مناطق مسکونی ولسوالی مذکور را در تحت تسلط خود داشته و در اوایل بهار همین سال به شورای نظار پیوسته بود. از احمد شاه مسعود تقاضا به عمل آورد تا یک عدد از روشنفکران رستاقی را که در

صفحات شمال افغانستان ...

۳۲

تشکیل شورای نظار فعالیت داشتند، با وی به رستاق بفرستد، تا از طریق ایشان جبهه، مربوط به خویش را با نظم و دسپلین سیاسی نظامی معمول در شورای نظار آشنا سازد. احمد شاه مسعود به تقاضای وی پاسخ مشبّث داده و به تعداد ۱۲ نفر را در تحت ریاست سروش برادر سید احمد روئین یکجا با وی به رستاق فرستاد، که در جمع ایشان روسنفکران الحدیدی ذیل شامل بودند:

- ۱ - بشیر احمد فرزند قاری شمس الدین ۲ - محمد امین فرزند بابا جان
- ۳ - محمد الله فرزند محمد هاشم ۴ - عبدالحمید فرزند عبدالصمد.

پس از ورود ملاتادر به ولسوالی رستاق، آقای مسعود به اساس برنامه، مطروحه، خود در نشست خسده، در ماه غربر سال ۱۳۶۶ معاون نظامی خود، قوماندان پناه را با ۶۰ نفر مجاهد مسلح دیگر جهت رهبری عملیاتی که باید توسط جبهه، ملاتادر برقوتهای سازا و دولت در شهر رستاق صورت می‌پذیرفت، به قرارگاه وی در قریه، ایل کوشان فرستاد. قوماندان پناه بعد از مواصلت خود به قریه، مذکور، از جانب ملاتادر استقبال گردیده و در مهمانخانه، او جایجا شد. آنگاه فرمانده موصوف مکتوبی را که به قلم سید احمد روئین مشهور به آمر مجاهد عنوانی ملاتادر تحریر شده بود، برایش تسلیم داد. نامه، مذکور اینگونه رقم یافته بود:

برادر عزیز و مجاهد ملا صاحب نادر صبوریار!

اسلام عليکم...

و بعد، اینک به اساس دستور آمر صاحب، قوماندان صاحب پناه وظیفه گرفتند تا قوماندانی عملیاتی را که باید در ولسوالی رستاق صورت پذیرد، بذست گیرند. شما با ایشان همکاری کرده و سلاحهای ثقلیه خود را به آنها تسلیم بدهید. تا قوماندان صاحب پناه با استفاده از آن آتش ثقلیه بالای دشمن را تنظیم کرده و عملیات را موفقانه انجام دهد.

ملاتادر پس از مطالعه، این نامه، غذای ظهر آن روز را برای مهمانهای خوش حاضر ساخته و در جریان صرف غذا برای قوماندان پناه گفت: «قوماندان صاحب! شما مهمان ما هستید، قدمهای تان بالا چشم، تا چند روزی که در اینجا تشریف دارید، مادر خد توان احترام شما را بجا می‌کنیم. ولی مسئله، دیگر، که مسئله، اطاعت من از جناب شما و آنهم به امر آمر مجاهد است، این امکان ندارد، من به اساس کدام فشاری به شورای نظار نرفته ام. اینکه شامل این سازمان شدم، علت آن علاوه‌مندی من به آمر صاحب مسعود بود. آمر مجاهد که در طول این مدت نامه‌های زیادی برای برادر خود سروش صاحب روان کرده و به او فرمان داده است، که کارمن را یکطرفه کند، من به همین صورت از فرمان او اطاعت نخواهم کرد. حال آنکه شخص وی دارای این شخصیت هم نمی‌باشد، این است‌هایی که به برادرش روان کرده است...»

بعد از آن قوماندان پناه جهت ارض و اقناع ملاتادر سخن سازی کرده و تلاش ورزید تا ذهن او را از تصوری که برایش دست داده بود، خالی سازد. ولی ملاتادر زیر بار نرفته و به گوته بی پیش آمد که برطبق آن قوماندان پناه رستاق را باید ترک می‌گفت. قوماندان موصوف با داشتن آگاهی از عطش طرف صحبت خوش به آدم کشی، از او عذر خواسته و طلب رخصت کرد. آنگاه، ملانادر برای مهمان خود سه رأس اسپ را تهیه دیده و از طریق قریبه آبگزان به جانب علاقه داری کلفگان هدایتش داد.

این قوماندان دارای سابقه، حزب اسلامی، فردای آنروز وارد ساحه، پل بیکم شده و طی دیداری با بهادر مدافع فرمانده جبهه حزب اسلامی ولسوالی کشم ولايت بدخشان، او را مخاطب قرار داد گفت: «کل مجاهد (سید احمد روئین) مه ره آرام غاند، مه پس حزبی شدم» بهادر خان پس از استماع حرفهای او اظهار داشت:

«خوب شد، جنرال بیکی در نامه، خود برای من نوشته است، که اگر با دولت به توافق برسیم دولت حاضر است که اداره، منطقه و برای ما بدهد. » *

ملا نادر بی آنکه چیزی در این مورد بگوید. از او جدا شده و دو باره به مرکز قرارگاهی اش برگشت. آنگاه، روش نظرکاران الحدیدی ایرا که از فرخار با خود آورده بود، دستگیر کرده و به تعداد شش نفر ایشانرا که ذکر اسمای شان رفت، به قتل رسانید. از جمله سروش و چند تن دیگر که در گروپهای مسلح ملا پیر مقل در قریه، هزار سموچ ولسوالی رستاق مصروف بودند، جان به سلامت برداشت. به این ترتیب، اولین برق نامه، عمل آقای مسعود پس از جلسه خسده در پرایر قوای دولت و یا کودتا علیه ملا نادر به ناکامی انجامید.

طرح و تحقق عملیات تصمیمه وی از جانب نظامیان شوروی به نفع قطعات سازا در ولسوالی های رستاق و خواجہ غار

پس ازینکه گروپهای مسلح جبهه، سازایی شده، آمر صمد با گرفتن تشکیل قطعات قومی از وزارت داخله توسط این مرجع تسليح و تجهیز شد، از لحاظ جغرافیایی رابطه بین قطعات مذکور اکثراً ضعیف و ناستوار قرار داشت. به همین ترتیب، پیوند مرزی سازایی ها با جمهوری تاجکستان اتحاد شوروی منقطع بوده و کدام نقطه، مساعدی را بدست نداشتند تا با استفاده از آن مراجع مشئول شوروی پس از خروج قوای این کشور از افغانستان به اكمال قطعات ایشان بپردازد. بنابر آن، قوماندانی قطعه شوروی مستقر در ولسوالی رستاق در ماه جوت سال ۱۳۶۶ عملیات مشترکی را با سازایی ها در ساحات شرقی این ولسوالی انجام داد. در اثر عملیات مذکور که از نقطه، قرار گاهی جزو قام قبلًا مستقر شده شوروی در قریه، با غی حصار آغاز یافت.

* - بهادر مدافع پسر خاله، جنرال عبدالرؤوف بیکی بود.

سازائیان قریه جات سری غار، بیخا، دشتک، انگاریان، زهان بالا، زهان پایان، گردن ریگ، زرنگان و ملوان را از جمیه، حزب اسلامی ملا نادر تخلیه کرده و خط اتصالی باغن حصار - شیخان در شهر بزرگ را که احمد شیخانی سازایی بر آن حاکم بود، جهت رفت و برگشت خود باز ساختند. در جریان عملیات مذکور به تعداد سه رأس بز و گوسفند مردم به غارت پرده شده و به مرکز فرماندهی آمر صمد در قریه، سیاب منتقل گردید. محمد اسماعیل فرزند عبدالسلام بیخایی می گوید، که سازایی ها حین افتتاح سنگر خوش در ارتفاع هشترین به قریه، بیخا یک رأس گوسفند ما را پس از اعمال شکنجه بر پدرم ذبح کرده و گوشت آنرا بر مردم من که جهت اشتراك در ختم قرآن شریف به مناسبت مذکور احضار شده بودند خورانیدند.

به همین ترتیب، این عملیات مشترک شوروی سازا به تاریخ ۲۷ جوت ۱۳۶۶ تا ساحه خانقا و شهر کنه، رستاق انکشاف یافته و در ۲ حمل ۱۳۶۷ پس از مواجهه گردیدن با برخورد های خونین گروپهای مسلح حزب اسلامی ملا نادر ساحات یاد شده به تصرف سازایی ها در آمد. به ادامه، آن، آمر صمد با استفاده از حمایت آتش سلاحهای ثقیله، جزو تام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم بر قریه جات جلیسمخور، چفتای، قزاق و قروق ولسوالی خواجہ غار تعرض کرده و ساحه یاد شده را از جبهات، سید صادق خان، مولوی عبدالجبار و قاری محمد امیر متصرف گردید. این برنامه، عملیاتی که در اثر آن عده زیادی از خانه های مردم به آتش کشیده شده و سخت غارت گردید، بخاطر آن صورت پذیرفت. تا شود که سازایی ها پس از خروج قوای شوروی از افغانستان قریه، قروغ را به صفت نقطه عبوری خوش از طریق دریای آمو به مرز تاجکستان مورد استفاده قرار دهند.

گروپهای عملیاتی پس از تشکیل یک دسته، سی نفری به قوماندانی

قوماندان جمالشاه و محمد ایوب از جوانان قریه، چفتای و به جاگذاری یک گروپ ۲۰ نفری در تحت اداره قوماندان شاهی مشهور به چنگیز در نقاط اشغالی خود ترک منطقه گفتند. حدتی نه گذشت، که قوماندان چنگیز دست جفا و چنایت بر مردم را بلنگ کرده و کار خویش را تا اجرای وظیفه، بهره داری توسط کلان شوند گانی چون، عبدالطلب، صوفی، محمد ظاهر، صوفی عصمت بای، تاش محمدیهای، اصحق بای، اسلام بای و یونس از قریه چفتای بالا بود، از همین بود، که مردم بجان آمده از ظلم آن به جبهات مولوی جبار و قاری محمد مراجعه کرده و از ایشان خواستند تا این بلای وارد شده در زادگاه ایشان را دفع کنند. بنابر آن، فرماندهان موصوف در اوایل ماه جوزای سال ۱۳۶۷ بر پوسته های سازابی که در منازل ملا خدابار، توختربای واقع در اطراف تپه، چفتای و حوالی حاجی علام واقع در قریه، جلیم خور ایجاد شده بود، پوش برد و افراد آنرا از منطقه خارج ساختند. امر صمد بخاطر جبران این شکست خویش تعرض دومنی خود به حمایت جزو قاعم شوروی مستقر در آی خانم را بر قریه های نامبرده انجام داده و از تجاوز به مال و ناموس مردم تا به آتش کشیدن خانه های نشمن ایشان دریغ نه ورزید. چنایات مذکور زیاده تر از جانب قوماندان جوره معاون قوماندان مجید برادر امر صمد قوماندان محمد رسول و چنگیز بر مردم تحمیل شد.

آنگاه این قوت و برانگر منطقه را ترک گفته و به این ترتیب برنامه ایجاد گذرگاه از طریق قریه، قروغ به مرز تاجکستان که از جانب مشاورین شوزوی و امر صمد طرح گردیده بود، عقیم ماند.

تعرض آمر صمد برو پوسته های غند ۱۸ جهت بدست آوردن

خط اتصالی میان سریل دریای کوکجه و ارتفاع آی خانم

همانگونه که در گذشت مذکور افتاد، در منطقه، دشت قلعه قوماندانی غند ۱۸ و کندک سفرازی احمد اکه مستقر بوده و وظیفه امنیتی خوش در ساحه تحت تسلط خود را انجام می دادند. آمر صمد بعد از بدست گرفتن اختیارات پرورژه کوکجه و ساحه، زراعتی آن، پوسته های اضافی ایران دراطراف این ساحه ایجاد کرده و همچنان بر سریند نهر دشت قلعه که در قریه، آرتی خواجه واقع است. مسلط گردید. از آن به بعد کار تبلیغی وسعی را در میان مردم پراه انداخه و احمد اکه را در همکاری با خود آماده ساخت. باشندگان ساحه، دشت قلعه که خاطره، خوشی از سازایی ها نداشتند، تحت تأثیر بر نامه های تبلیغاتی ایشان نمی رفتند. چون همین گروپ مسلح سازایی ها به فرماندهی قوماندان شاه محمود بود که در جریان عملیاتی که در اوخر تابستان سال ۱۳۶۶ توسط جنرال عبدالرؤوف بیکی برداشت قلعه صورت پذیرفت. عده زیادی از اهالی قریه، غاز تپه، دشت قلعه را بخاطر بدست آوردن سلاحهای مخفی شده، مجاهدین جبهه حزب اسلامی آمر عباس خایه تاب کرده بود. سر از همان تاریخ مردم این ساحه واحد های نظامی سازایی را بنام گروپهای خایه تاب می شناختند. بنابر آن آمر صمد پس از به بی نتیجه ماندن کار خوش در میان اهالی دشت قلعه، دست اذیت و آزار برایشان را دراز داشت. چنانی که قوماندان مجید برادر وی در ماه حوت سال ۱۳۶۶ به تعداد (۱۲۰) الاغ آنهایی را که جهت پاک کاری و باز سازی سریند نهر دشت قلعه وارد قریه، آرتی خواجه شده بودند به غارت برد و همه را به فروش رسانید. آنگاه آب نهر را قطع کرده و موجب از بین رفتن کشت بهاری مردم گردید.

در حالی که اینگونه مظالم از جانب وی بر داشت قلعه چی ها جریان داشت. آمر صمد موصوف در اواسط ماه جوزای سال ۱۳۶۷ تعرض سازمان یافته و وسیعی را بر پوسته های غند ۵۱۸ از استقامات قربه، پسته مزار رستاق، قربه قم قشلاق و سکزکول دشت قلعه آغاز کرده و جنکی که طرفین در گرفت، مدت یک هفته تداوم پذیرفت. در روز ششم جنگ بود که غند تومی رشید تاتار به همکاری غلام سخی صدیقی شناقه و گروپهای سازابی را که در قربه، سکزکول جا بجا بوده و همه روزه به چپاول و سایر ترانسپورتی حامل اموال خوارتی مردم ینکی قلعه، چاه آب و رستاق می پرداختند، هدف قرار داد. در روز هفتم جنگ، قربه، سکزکول از وجود ایشان تصرفی و همه به قرارگاه جزو تام شوروی واقع در ارتفاع آی خانم عقب نشستند. روشنفکران سازابی آنها را بخاطر رشتی عمل شان در برابر مردم، مربوط به غند کوهی قوماندان مجيد برادر آمر صمد معرفی کرده و از خود نی دانستند. این دسته غارتگر یک روز بعد از عقب نشیتی خوش توسط هلیکوپتر های روسی به سریل دریایی کوکجه منتقل گردیدند. به این ترتیب، تعرض آمر صمد بر پوسته های غند ۵۱۸ بی نتیجه مانده و برنامه نظامیان شوروی جهت رسانیدن سازابی ها از طریق اشغال قربه جات قم قشلان، خواجه سردار و شهر دشت قلعه به قربه و ارتفاع آی خانم تحقق نه پذیرفت.

د گرگونی وضع سیاسی نظامی در ولایات گندز و تخار پس از خروج قوای شوروی از شهر های گندز و تالقان

همانگونه که در بخش سوم این نوشته (آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از فغانستان خارج ساخته شد) انعکاس یافت، پس از تهاجم قوای نظامی شوروی بر افغانستان در حدود ۹۰ درصد واحد های اداری این کشور به

حمایت جزو تامها و قطعات داخل تشکیل نیروی مذکور فعال بوده و گرداننده گان آنها با گذاشت بار دفاع از ساحه، تحت تسلط دولت بدش جزو تامها و قطعات شوروی حاکمیت می کردند. این طرز اداره در افغانستان، کادر های دولتی را که به شکل مفتخار، منفعل و بی اختقاد به حاکمیت مستقلانه نگهداشتند بود، ایشان همه امتیازات خود را مرهون موجودیت قوای شوروی بوده و ادامه زندگی سیاسی خوش بدون آنرا ناگفکن می پنداشتند. چه که این طرز دید، همواره در بیانات پیرک کلارمل و دیگر اعضای رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان معکس می گردید. به گونه ایکه، آنها با مفتخار از مشروعیت کمک های انتربالیستی اتحاد شوروی دم زده و آنرا ضامن استقلال، تمامیت ارضی و حفظ نوامیں ملی کشور خود اعلام می داشتند. از همین بود، که در صفوف حزب و دولت حاکم این اندیشه پاگرفته بود که در هر کشوری که اتحاد شوروی مستقیماً وارد معرکه شده است، رژیم مورد حمایتش را تا دست یابی بر حاکمیت قطعی در سرزمین مذکور همراهی کرده و سر نوشت آنرا معین ساخته است. علاوه بر آن ایشان را بیشتر از همه این تصور غافل ساخته بود، که شوروی ها نسبت حیاتی بودن موقعیت جغرافیایی افغانستان بخاطر کشانیده شدن تشنج از طریق مرز های مشترکش با این کشور در آسای میانه دوستان افغانی خود را هیچگاهی تنها نخواهد گذاشت. تا با رسیدن عنان قدرت بدست سازمانهای طرفدار غرب از اثر نا بود شدن دولت دوست شوروی در افغانستان منافع استرا تیزیک و حیاتی اش را در منطقه از دست بدهد. بناء، به عقب رفتن قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان چنان تأثیری بر روحیه اپنديکسی و مفتخاره گی ایشان وارد آورد، که نتیجه، آن در همان آغازین روز های خروج این قوت در ولایات تخار و کندز به شرح ذیل بر ملا شد.

الف - سقوط شهر کندز

پس از اینکه دکتور نجیب الله با مشنی باز ترنسپت به ببرک کارمل به حاکمیت رسانیده شد، به اساس اعلان برنامه، پرولاویزم سیاسی و غایش رفع انحصار قدرت توسط دستگاه خوش، یک سلسله تغیرات را در تشکیل حکومت تحت اداره اش وارد آورد. طبق این پالیسی، اداره ولایت تخار و کندز را برای والیان غیر خوبی تحويل داد. بالآخر در ماه سلطان سال ۱۳۶۷ خلیل جان رستاقی بکی از اعضای رهبری (سازا) به صفت والی تخار و عبدالحکیم صلاح از جمع روشنکران آزاد اندیش به صفت والی ولایت کندز تعین گردیدند. در زمان ولایت حکیم صلاح دستگاه رهبری کندز متشكل از کادر های ذیل بود:

- ۱ - حکیم صلاح والی.
- ۲ - الیاس سیفی رئیس امنیت دولتی.
- ۳ - جنرال حبیب الرحمن چاغی قوماندان امنیه.
- ۴ - دگرمن آقا محمد (۱) به روایت جنرال عبدالروف بیگی دگروال یوسف سالنگی / قوماندان غند ۵۷

به همین ترتیب شهر کندز توسط قوتهای ذیل مدافعه می گردید:

- ۱ - غند ۷۵ به قوماندانی یوسف سالنگی که در میدان هوایی وضع الجیش داشت.
- ۲ - غند اوپراتیفی شارندوی که وظیفه امنیت مرکز و یکتعداد پوسته های اطراف آنرا بدوش می کشید.
- ۳ - یک کندک ریاست امنیت دولتی به قوماندانی محمد دوران ترکمن که در ارتفاع بالا حصار کندز جابجا بود.
- ۴ - یک کندک امنیت دولتی به قوماندانی شهاب الدین که در ساحه چهل گزی بندر امام صاحب قوار گاه داشت.

- ۵ - یک کندک دیگر امنیت دولتی به قوماندانی شیرین آقا که در قراول تپه متصرف بود،
- ۶ - افراد مسلح مریوط به غند قومی ریس دستگیر که مناطقی چون ابراهیم خیل شور آباد، نفعی لودین، بالا خاوال، ناصری نکته خیل جرگز مراغی و نادیان را در تحت کنترول داشت.
- ۷ - یک کندک مریوط به غند اوپراتیوی حارندوی به قوماندانی خالق بیانگر که در موقعیت زیر دوره متصرف بود.
- در برابر این ترکیب نظامی مریوط به دولت دکتور خبیث الله جبهات جهادی ذیل در اطراف و نواحی شهر کندز عمل می کردند:
- ۱ - جبهه اتحاد اسلامی محمد امیر چوغه بی که در منطقه چوغه ولسوالی خان آباد متصرف بود.
- ۲ - جبهه مریوط به شورای نظار آمر میر علم که در ساحات قوجی و کوبنه ای فعالیت می اکرد.
- ۳ - جبهه جمعیت اسلامی عارف خان زاخیل که دو قسمتی از منطقه گور تپه مرکزیت داشت
- ۴ - جبهه آزاد بیکی حاجی خال الدین که در قریه خالدار بیک مرکز گرفته بود.
- ۵ - جبهه مریوط به محاذ ملی میرزا ناصری که بر قریه جات نوآباد، و چله مزار عمل می کرد
- ۶ - جبهه حزب اسلامی سید حمید الله آغای رستاق که در ساحه عصقلان متصرف بود
- ۷ - جبهه حزب اسلامی قلچ آغای ترکمن که در ساحه عصقلان قرارگاه داشته و به صفت قوماندان جبهه سید حمید الله ولی مستقبل از آن به جهاد می پرداخت.

- ٨ - گروپ مسلح شیر عرب در منطقه، انگور باع
- ٩ - گروپ مسلح جمعیتی عبدالاحمد چونی که در قریه، قرمقل وساحه، چونی عمل می کرد
- ١٠ - گروپ مسلح عبدالاحمد لرخوابی که به مجاہ ملی رابطه داشته و در قریه، کنم متمرکز بود.
- ١١ - جبهه اتحاد اسلامی عیسی هزاره
- ١٢ - حبیبه اتحاد اسلامی مولوی محمد عمر که به صفت آمر عمومی جبهات اتحاد اسلامی وظیفه، جهادی خود را به پیش می برد.
- ١٣ - جبهه، حزب اسلامی سید هارون شهید به قوماندانی مولوی عبدالفتاح که در ضفوف آن جوانان مربوط به فرغانه چی ها و طلاب مدارس دینی تنظیم بوده و مرکز ثابت نداشت
- ١٤ - جبهه، حزب اسلامی ارباب هاشم در ولسوالی چار دره
- ١٥ - جبهه، جمعیت اسلامی قاری رحمت الله که در قریه، ده ویران خان آباد عمل می کرد (قاری رحمت الله موصوف وظیفه، آمریت جبهات جهادی مربوط به جمعیت اسلامی ولايت کندز را به عهده داشت.)
دستگاه رهبری نظامی حاکمیت دکتور نجیب الله که از اضعف روحی قوتهاي مدافع شهر کندز آگاه بود. قبل از خروج قواي سوروي از آن شهر، برای قوماندانی فرقه، ۱۸ مزار شريف امر سفربری يك قوت دارای ظريفت مناسب از لحاظ تعداد پرسونل وسلاحي و تخنيك مهاريوي را به جانب آن صادر کرد. در ترکيب اين قوت فرستاده شده به کندز قطعات و جزو تامهاي ذيل شامل بودند.
١ - غند ۵ پیاده به قوماندانی دگرمن سید احمد که در چوکات آن
- ٢ - غند توبچي که در رأس اداره، آن دگر من محمد طاهر بولداش
- ٣ - نفر سرياز باصلاح دست داشته شان تنظيم بودند.

ریبیس ارکان این غند قرار داشته و با یک بطریه توب ۸۵، یک بطریه توب اوibus، یک بطریه توب M-30، و یک بطریه توب D-30 مجهر بود.

۳ - غند ۶۲ پیاده به قوماندانی دگرمن امان الله فوزی با داشتن ۲۵۰

نفر سرباز مسلح.

۴ - کندک تانک فرقه به قوماندانی دگرمن محمد اکبر یولداش با ۶ چین

تانک

۵ - کندک کشف با صد نفر سرباز

۶ - کندک استحکام با آلات و ادوات استحکامیه و ۵ نفر افراد مسلکی

به قوماندانی اکه عبدالحمید.

قوت مذکور توسط هسته نظامی ایکه در ترکیب آن دگروال سید محیوب آمراوپراسیون فرقه، دگروال نیک محمد آمرتخنیک فرقه، دگروال سید امام الدین آمر کشف فرقه، دگروال محمد نعیم آمر مخابره فرقه، و یک افسر به ناینده گی آزآمریت انجینیری فرقه شامل بودند، اداره گردیده و جنرال شرف الدین بدر رئیس ارکان آمریت اوپراتیفی زون شمال در رأس آن قرار داشت.

این قوت به تاریخ ۱۹ اسد سال ۱۳۶۷ در حالی وارد ساحه کندز شد، که آخرین جزو تام شوروی منطقه، علی آباد را عبور کرده و یک تعداد پوسته های امنیتی شهر در استقامت غربی میدان هوایی و اطراف سرک اسفالت بدست مجاهدین افتاده بود، بناءً جزو تام پیشانده شده این قطار مجهز نظامی در قسمت مدرسه تحت ضربات غافلگیرانه، مجاهدین قرار گرفته و در نتیجه دگروال افضل خان، آمرتخنیک کندک تانک و یک افسر دیگر که به صفت ریبیس ارکان یکی از کندک های غند توبیچی اجرای وظیفه می گرد، کشته شدند. همچنان تعدادی زیادی از سربازان و افسران شامل در قطعات موصوف به اسارت جهادی ها افتاده و یک ضرب توب ۸۵ توسط ایشان به عنیمت گرفته شد. این وضع با داخل گردیدن قطار اصلی به وضعیت محاربه،

تحت کنترول آمده و اداره چیان قطار با تدبیری که بکار بردن، امنیت راه و رود خوش از ساحه، علی آباد تا میدان هواپی را با آفراز پوسته های امنیتی تأمین کردند. قطعات جدید الورود به شهر کندز، پس از رو به روگردیدن با تلفات تی که ذکر آن رفت، در نقاط نشانی شده برای آنها جابجا شدند. این در حالی بود که پیشروی پراکنده مجاهدین بجانب شهر کندز آغاز یافته و با گذشت هر لحظه انشکاف می کرد. با آغاز روز بیستم ماه اسد، جریان پیشروی مجاهدین بجانب شهر شدت یافته و پوسته هایی که در استقامت بندر خان آباد، پل آچین، حضرت سلطان، گورتپه و چار دره مورد حمله قرار گرفته بود، در اثر تسليیمی های انفرادی و دسته جمعی مدافعين آن تحملیه شده و ساحه، فعالیت دفاعی قوای دولتی وسعت قبلی خود را از دست داد. به همین ترتیب، گروپهای مسلح جهادی که دشمن فراری خود را تعقیب می کردند، این حالت بر آشته گی عمل دولتی ها می افزود، تا اینکه قوتهاي باقی مانده دولت شهر کندز را ترک گفته و همه وارد میدان هواپی شدند، که در آنجا قوماندانی غند ۷۵ و قرار گاه قطعات و جزو تامهای فرا رسیده از فرقه، ۱۸ دهدادی جابجا بود. پس از مستولی شدن این وضع بر قوای مدافع دولت، قطعات به عقب نشسته از شهر خطوط تدافعی میدان را تحکیم کرده و حالت تدافعی به خود گرفتند. به این ترتیب، شهر کندز به شرحی که رفت توسط مجاهدین گشوده شد. گروپهای مسلح جهادی پس از دستیابی بر شهر مذکور بانک مرکزی را از دارایی اش خالی ساخته و دفاتر مربوط به ریاست محکمه، کمیته، ولایتی، هوتل سپین زر و یک تعداد عمارات دیگر را به آتش کشیدند.

دستگاه رهبری کندز وضع را به مرکز گزارش داده و بنایه دستور مقام ستر درستیز محمد جمده اشک، سید اعظم سعید، دگروال برکت الله و چند افسر دیگر از جمع اولین کسانی بودند که از کابل و مزار شریف وارد میدان

هوابی کندز گردیدند. بنابر روایت جنرال عبدالرؤوف بیگی، هنگامی که از مرکز برای محمد جمعه اتحک آمرزون شمال دستور ورودش به کندز صادر گردید. وی هیچگونه اطلاعی در مورد دگرگونی وضع در شهر مذکور نداشت. از آن به بعد، میر صاحب کاروال و فرید احمد مزدک نیز به میدان هوابی کنترل فرود آمده و با جمع محمد جمعه اتحک پیوستند. الکساندر لیاخفسکی دستیار ستر جنرال وارینیکوف مشاور ارشد دکتور نجیب اللہ در این مورد می نویسد:

«به محض آفتدان کندز بدست شورویان، ریس جمهور افغانستان از فرماندهی نظامی شوروی خواهش کرد. در آزاد سازی شهر کمک کنند. ارتشد (سترجنرال) وارینیکوف که از او در نشست فرماندهی نیروهای مسلح تقاضای کمک به عمل آمده بود، ناگزیر دست به اتخاذ تدبیرهای سازنده در زمینه سازماندهی عملیات به مقصد رهایی شهر یازید. من خود مستقیماً در این رخدادها اشتراک داشتم و ناظر بلا فصل آن بودم. از این رواند کی مفصل تر پیرامون آن مینویسم. بعد از ظهر ۱۲ اوت ژنرال وارینیکوف مرا نزد خود در دفتر کارشن فراخواند و وظیفه داد زمینه، پرواز به فرودگاه مرکز آستان را که هنوز در دست یگانهای (واحد‌ها) ارتش افغانستان مانده بود، فراهم کنم. با گرفتن تاس با ژنرال بوریس گروموف فرمانده سپاه چهلم وار زیابی کلیه مسایل همراه با معاون ریس استاد سپاه چهلم سرهنگ «س. کیتساکف» به سرعت همه اقدامات بایسته را بر نامه ریزی کردیم و او به ساعت ۰۹/۰۰ یک فرونده‌پیامی تراپری ارتش از نوع AN-12 با گروهی از کماندوهای شوروی (۵۰ نفر) و خدمات فرمانی به کندز پرواز کرد. به دنبال او (پس از یک ساعت) یک فرونده‌پیامی تراپری از نوع AN-26 با گروهی از ژنرال‌ها و افسران به ریاست ارتشد و ارینیکوف به سوی کندز پرواز کرد. او را ده تن از کماندوها همراهی می کردند. فرود هوا

پیش‌ها در آین اوضاع ساده نبود. (آتش حریف، دید خراب) باند فرودگاه را تنها پرتوهای چراغهای نفر بر های زرهی و خودروهای زرهی روشن می گردانید. مگر خلبانان با کارданی و تجربه، زر می توانستند هوا پیش‌ها را موققانه فرود آورند. هنگامی که ما به کندز آمدیم، همه مسئولان آستان در فرودگاه پنهان گردیده بودند. میر صاحب کلروال و فرید مزدک اعضای دفتر سیاسی و هیچنان سرلشکر (تورنخنرال) جمعه احکم فرمانده ارتش افغانستان در شمال کشور که به دستور نجیب الله به کندز آمده بودند. نیز در فرودگاه بودند. و همه چشم برآه کمک مرکز بودند. آنها سراسیمه و بر آشفته به نظر می خوردند پس از تعارفات سنتی ما به ستاد فرماندهی رفتیم که چندی پیش لشکر ۲۰۱ (زرهداد) شوروی در آن استقرار داشت و تمام شب تا سپیده دم کارکرده بیم. تجزیه و تحلیل همه جانبه، اوپرای در کندز نشان داد که شام (۷) اوت، عملأ تنها حد نفر شوروی وارد شهر گردیدند که زمینه را فراهم کردند و با مدد روز دیگر ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر دیگر به آنها پیوستند. شهر دار کندز، معاون ویس اداره، امنیت دولتی آستان، ریس ترافیک، نیروهای انتظامی و دیگران از نخستین کسانی بودند که به شورشیان پیوسته و به دستور آنان آغاز به کار کردند. و تنها به باور تکاپوهای گروه مرزبانی زرهداد گشتی شوروی موفق گردیدیم از زراد خانه، مهمات در شمال کندز دفاع کنیم.

روشن گردید، که پرسونل نیروهای دولتی از مقاومت مسلحانه در برابر اپوزیسیون سرتاشه بودند و با آنکه گردانده گان کندز پیش آمد را به اشکال کوناگون شرح می دادند مفهوم باز گویی های آنان در آن خلاصه می گردید که شورشیان با نیروی بروی به پاسگاه های امنیتی بورش برد و بر رغم مقاومت قهرمانانه و سر سختانه پاسداران شهر را تصرف کردند. (در واقع تناسب قوای دو طرف برابر به سود حکومت بود ۵۰۰ نفر در برابر ۱۱۰ شورشی) در گانهای وزارت کشور و وزارت امنیت دولتی بایه

صفحات شمال افغانستان ...

۴۷

جاگذاشتن جنگ افزار های خود پا به گریز نهاده و برخی هم به مجاهدین پیسوسته بودند. روش تربیت گواه این بود، که در میان پاسداران شهر هیج کشته و زخمی دیده نمی شد.

پس از تجزیه و تحلیل اوضاع، ارتشدید وار نیکف به سازماندهی آمادگی به عملیات رزمی برای آزاد سازی شهر پرداخت. تدبیر هایی در زمینه، گسیل نیروهای تقویتی افغانی همچنان وارد آوردن ضریبات هوایی روی نقاط تجمع شورشیان در نواحی حومه کندز اتخاذ کرد و دستور داد سپاهیان شوزوی به مرکز آستان برگردند. سپس طرح پایسته عملیات را تدوین کرد.

سپاهیان دولتی افغانستان (بیشتر از لشکر ۱۸ پیاده پادگان مزار شریف) طی میعاد کوتاهی شهر را به تصرف خود در آوردند؛ کندز منظره، جگرخراش داشت. شهر سراسر ویران و تاراج شده بود. بسیاری از خانه ها به آتش کشانیده شده یا منهدم گردیده بود. صدا و سینمای افغانستان برای مقاصد تبلیغاتی چند روز پیهم نشان می داد، که شورشیان شهر را طی چند روز حضور خود در آن به چه چیزی مبدل گردانیده بودند» (۱)

طوریکه در بالا انعکاس یافت با وارد شدن ورینیکوف به میدان هوایی، تدبیر امنیتی میدان به وجه احسن گرفته شده و فضای روحی مطمئنی در میان نیروهای دولتی بوجود آمد. از آن به بعد، بنابر پیشنهاد ورینیکوف و امر مقام ستر درستیز قوای مسلح افغانستان، قطعات و جزو تامهای ذیل وارد میدان هوایی کندز گردیدند:

۱ - فرقه ۲۰ پیاده، بغلان از طریق زمین

۲ - یک کندک از لوای پنج سرحدی از طریق هوا

۳ - یک کندک از لوای هفت سرحدی از طریق هوا

(۱) الکساندر لیاخفسکی، طوفان در افغانستان - جلد دوم - ترجمه عزیز آریانفر

- ۴ - یک کندک از قوماندانی څارندوی بلخ از طریق هوا
 - ۵ - یک کندک از قوماندانی څارندوی ولايت فارياب از طریق هوا
 - ۶ - یک کندک از لوای ۷۳ کماندو از طریق هوا
 - ۷ - یک کندک از فرقه ۱۷ هرات از طریق هوا
 - ۸ - یک لوای گارد از قوماندانی عمومی گارد از طریق هوا
- با فرارسي قوتهاي مذكور در مدت سه روز به ميدان هوابي برنامه، تعرض دولت برگروپهای جهادی ایکه در مدت مذکور شهر کندز را در تصرف خود داشتند، ترتیب و بکار آنداخته شد.

پیشروی قوای دولتی که با ضربات شدید هوایی و تپیچی بدرقه می گردید، از نقطه سر دوره آغاز شده و به استقامت چوک شهر انکشاف یافت. همینکه نقطه مذکور در اختیار قوای تصفیه وی قرار گرفت. استقامت تعزیزی به عینکه نقطه مذکور در اختیار قوای تصفیه وی قرار گرفت. با فرا رسیدن شب پیشروی قوای مذکور متوقف گردیده و فرادای آن خط یورش ایشان به جانب ولسوالی چار دره، پل آلچین، بندر خان آباد تا قسمتهای ملرغی و جرگنر توسعه داده شد. از آن به بعد، مواضع تدافعتی قبلی دولت در اطراف شهر کندز بازسازی و تحکیم شده و به این ترتیب اداره شهر کندز از دست مجاهدین بیرون رفت. در جریان این جنگ مولوی عبدالفتاح قوماندان حزب اسلامی جبهه، سید هارون شهید و یک عده از مجاهدین عادی کشته شدند.

پس از تسلط قوای دولتی بر شهر کندز اشخاص ذیل در واس اداره آن قرار گرفتند:

- ۱ - جنرال عبدالله فقیر زاده (پرچمی) به صفت والی ولايت.
- ۲ - جنرال تاج محمد (پرچمی) به صفت ریس اداره امنیت دولتی.
- ۳ - دگروال حسن شاه فروغ (خلقی) به صفت قوماندان څارندوی.

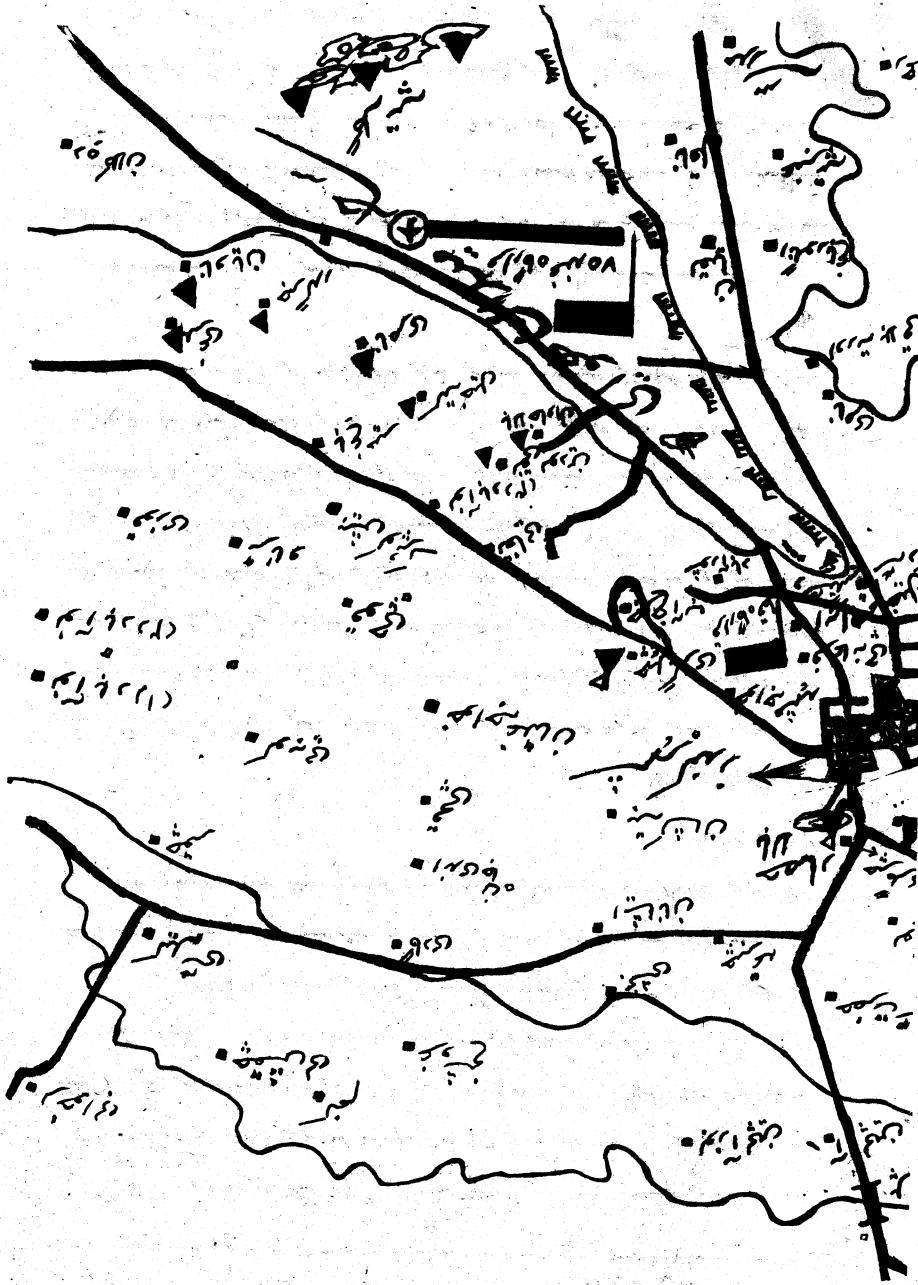
به همین ترتیب، جهت دفاع مطمئن از شهر کندز قوماندانی غند^۷ از یکعده سربازان، افسران سلاح و تختنیک محاربوی قطعات فرقه، ۱۸ و قطعات و جزو تامهایی که در عملیات شهر کندز شرکت داشتند، در باع زراعت ابعاد گردیده و دگر من موصوم پرچمی به صفت قوماندان ان توظیف شد. وی در عین زمان وظیفه، قوماندانی گارنیزیون شهر را به عهده گرفت.

همچنان، قوماندانی غند^{۷۵} نیز توسط سربازان، سلاح و وسایط محاربوی قطعات موصوف تقویت شده و وظیفه، حفظ امنیت میدان هوایی را بدوش کشید.

سقوط شهر تالقان

شهر تالقان که به صفت مرکز اداری آستان تخار در تحت کنترول دولت، قرار داشته و انعام الدین رسولی به صفت والی، الیاس سیفی به صفت رییس امنیت دولتی، تذیر میهن پور به صفت منشی کمیته، ولایتی و جنرال امیر محمد فراهی به صفت قوماندان حارنهوی در آن اجرای وظیفه می کردند. در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ خلیل جان رسناتی به عوض انعام الدین رسولی، مولانا، معاون ریاست امنیت دولتی به عوض الیاس سیفی و غلام نقشبند دهقان به عوض نذیر میهن پور اداره، این ولایت را بدست گرفتند. قبل از تعریض جبهات جهادی سیستم تدافعی شهر تالقان به این ترتیب تنظیم گردیده بود:

۱ - در قسمت شمال شهر یک غند قومی متعلق به سازا به قوماندانی شاه محمود مشهور به آثر مالی با داشتن مرکز قرار گاهی در قریه، قزاق منطقه، سپرای سنگ به حفظ امنیت در این استقامت می پرداخت. غند موضعی در صفو خود اضافه تراز ۳۰۰ نفر را نظم بخشیده بود. راه اکمالاتی این غند از طریق مقر فرماندهی سازا در سریل دریای کوکجه باز بوده و به آین لحاظ یگانه نیرویی بود که مشاورین شوروی و دکتور نجیب الله



بخاطر دفاع از شهر تالقان روی آن حساب می کردند.

۲ - بقیه مواضع تدافعی حاکمیت دولتی که از استقامت های شمال شرقی، غربی و جنوبی تاساختانی چون، گاومالی، باعک، گنج علی بیک، باع ذخیره، تعمیر لیسه، خس کپه و جوار دریای تالقان (وضع الجيش سابق غند ۷۵) امتداد داشت، توسط یک کندک امنیت دولتی، غند اوپراتیفی خارندوی به قوماندانی محمد نعیم تلاش، کندک دیسانست هجومی به قوماندانی عبدالقدار اوچقون و کندک قومی حاجی فضل الحق محافظت می گردید. وظیفه امنیتی داخل شهر تالقان را واحد های نظامی ریاست امنیت دولتی و قوماندانی خارندوی بدوش داشت. در برابر این آرایش تدافعی نیروی های دولتی جبهات جهادی ذیل قرار داشتند:

۱ - در چمن خُسده ولسوالی فرخار قطعات متحرک و گروههای مرکزی شورای نظار به فرماندهی احمد شاه مسعود با داشتن اضافه تر از چهار صد نفر مسلح.

۲ - در علاقه داری سیاب و ساحمه بنگی:

- قوماندان حضرت مریوط به جبهه، محاذ ملی با یکصد نفر مجاهد مسلح

- آمر عبدالواحد مریوط به جمعیت اسلامی با اضافه تر از ۸۰ نفر

مجاهد مسلح

- حاجی جان محمد مریوط به جمعیت اسلامی با ۶۰ نفر مجاهد مسلح

- مولوی عزت الله که در ابتدا به حزب اسلامی متوجه بوده و در آغاز

سال ۱۳۶۷ به شورای نظار تکیه کرده بود، با یکصد نفر مجاهد مسلح

۳ - در ساحت نمک آب و قریه جات هزاره نشین حوالی آن:

مولوی عبدالشهید مریوط به جمعیت اسلامی با یکصد و پیست مجاهد مسلح

- سید جمال یکی از مشهور ترین قوماندانهای حزب اسلامی که بر قریه

جاتی چون، تکه توییس نمک آب، شمر، تودان نهر آب و تاقچه خانه تسلط

داشته و قرار گاه آن در ارتفاعات صد برگان و شخ پلنگ مشرف به ساحه، تنگی فرخار قرار داشت. با اضافه تراز ۳۰۰ نفر

- در قریه های پراگنده در حوالی تنگی فرخار گروپهای حزب اسلامی به قوماندانی سیداکابر، و بهادر شاه یکی از پسران پیرکنده کاو

۴ - در قریه جات خطایان، آهندره، پل گامالی، قسمتی از تکه تویس جوی شیخ، یکه زرنگ، جبهه جمعیت اسلامی مولوی شاه محمد باداشت اضافه تراز ۲۰۰ نفر مجاهد مسلح.

۵ - در قسمتی از قریه، آهندره جبهه، جمعیت اسلامی پهلوان ابراهیم با یکصد نفر مجاهد مسلح

۶ - در قسمتی از قریه، خطایان جبهه، جمعیت اسلامی داکتر سید حسین با اضافه تراز ۵ نفر مجاهد مسلح.

۷ - در قسمتی از ساحه، بولک اورته بوز واوج قدوق گروپ جمعیتی پهلوان روزی با چهل نفر مجاهد مسلح.

۸ - در ساحتات لته بند جبهه، جمعیت اسلامی به قوماندهی ملا نور محمد با اضافه تراز ۲۰ نفر مجاهد مسلح (قبل از ملا نور محمد قوماندانی این جبهه را مولوی امام الدین قرق که متعهد به حزب اسلامی بود، بدوش داشت)

۹ - در قریه جاتی چون، آق مسجد، قره پرچو، ورته بوز، آهنگری، شوره تو، قسمتی از ساحه، بهارک، نصوار فروشی و ساحتاتی از اطراف شهر جبهه، ۱۵ نفری جمعیت اسلامی ملا عبدالودود. (قوماندانهای مشهور این جبهه عبارت می شدند از قاضی ایوب، حاجی آغا گل عبدالطلب بیک و مطلب)

۱۰ - در ساحه، سرای سنگ گروپ ۵ نفری جمعیت اسلامی ارباب توره که در قریه، قوتوم فعالیت داشت، گروپ مسلح ۳۰ نفری حزب اسلامی داکتر سترور و گروپ یکصد نفری حزب اسلامی الله بیردی خوجیین که در قریه، آق بلاق مسلط بود.

اینها همه در تحت تأثیر قوماندان شاه محمود فرمانده غند قومی سازا
قرار داشتند. چون به اثر پا در میانی وی پروتوکل همکاری با دولت را به
امضا رسانیده بودند.

۱۱ - در منطقه، او زیبک نشین ولسوالی بهارک و قسمت شرقی امبرکوه
جبهه، دو صد نفری قیوم بای فعالیت داشت. این قوماندان از دیدگاه سیاسی
بی مسلک بوده و از لحاظ تشکیلاتی مربوط به محاذ ملی و در عمل طبق
هدایت احمد شاه مسعود به کار می افتاد.

۱۲ - در قریه جاتی چون، شش تپه، گنجل باغ، تخته کوبک، خروطی،
چغل قشلاق ساحه، پشتون نشین ولسوالی بهارک و قسمتی از منطقه، چین
زایی جبهه حرکت انقلاب اسلامی اخنجر محمد عمر با داشتن اضافه تر از
۱۵ نفر مجاهد مسلح فعال بود.

۱۳ - در قریه، ابدال گروپ مسلح سی نفری حزب اسلامی قوماندان
آغایی عمل می کرد.

۱۴ - در قریه های قولبرس، شیرسیده، چشممه، شیر، جاونچی و قسمت
وسیع چین زایی جبهه، اتحاد اسلامی قوماندان باقی با داشتن متجاوز از
یکصد نفر مجاهد مسلح فعالیت می کرد.

۱۵ - در ساحتی از نهر چمن گروپ مسلح یکصد نفری جمعیت اسلامی
امر سیف الدین در نامه ای حاکمیت داشت.

۱۶ - در قریه، بادام دره گروپ مسلح ۲۰ نفری جمعیت اسلامی اخنجر
عبدالحنان متصرکز بود

۱۷ - در قسمتی از ساحه نهر چمن جبهه حزب اسلامی سید فخر الدین
حاکمیت داشت.

۱۸ - در قریه، کوچکی که در جوار شش تپه موقعیت دارد، گروپ سی
نفری مربوط به حرکت انقلاب اسلامی مخدوم حیات الله عمل می کرد.

جبهات مذکور بی آنکه برنامه، منظمی جهت اشغال شهر تالقان داشته باشد، ساعت چهار عصر تاریخی ۲۰ اسد سال ۱۳۶۷ یک گروپ ۲۰ نفری از استقامت خس کپه با اجزای فایر های پراگنده دریایی تالقان را عبور کرده و داخل ساحه، امتحانی دولت گردید. این حرکت ما جرا جو یاکه، گروپ مذکور که از طریق بی سیم های کوچک جاپانی در میان جبهات خورد و بزرگ دیگر پراگنده شد، موجب آن گردید، تا فرماندهانی که در انتظار فرارسی چنین فرصتی نشسته بودند، دست به عمل زده و در مدت چند ساعت شهر تالقان را از قوهای دولتی تخلیه کردند. در این جریان کارمندان، افسران و سربازان دولت به شکل پراگنده و وحشت زده به جانب قریه، قزاق و باغ ذخیره فراری شده و در نقاط مذکور جایجا گردیدند. در این بازی تصادفی آقای مسعود که در صدد بود تا شهر تالقان را با بکار بردن برنامه، منظم نظامی متصرف شود. از همه عقب ماند. به تعقب حادثه سقوط شهر تالقان، حاکمیت دولتی در ولسوالی های امام صاحب و دشت ارجی مربوط به ولايت کندز، ولسوالی خواجه غار ولايت تخار و ولسوالی کشم ولايت بدخشنان از بين رفته و اداره آنها بدست مجاهدین افتاد.

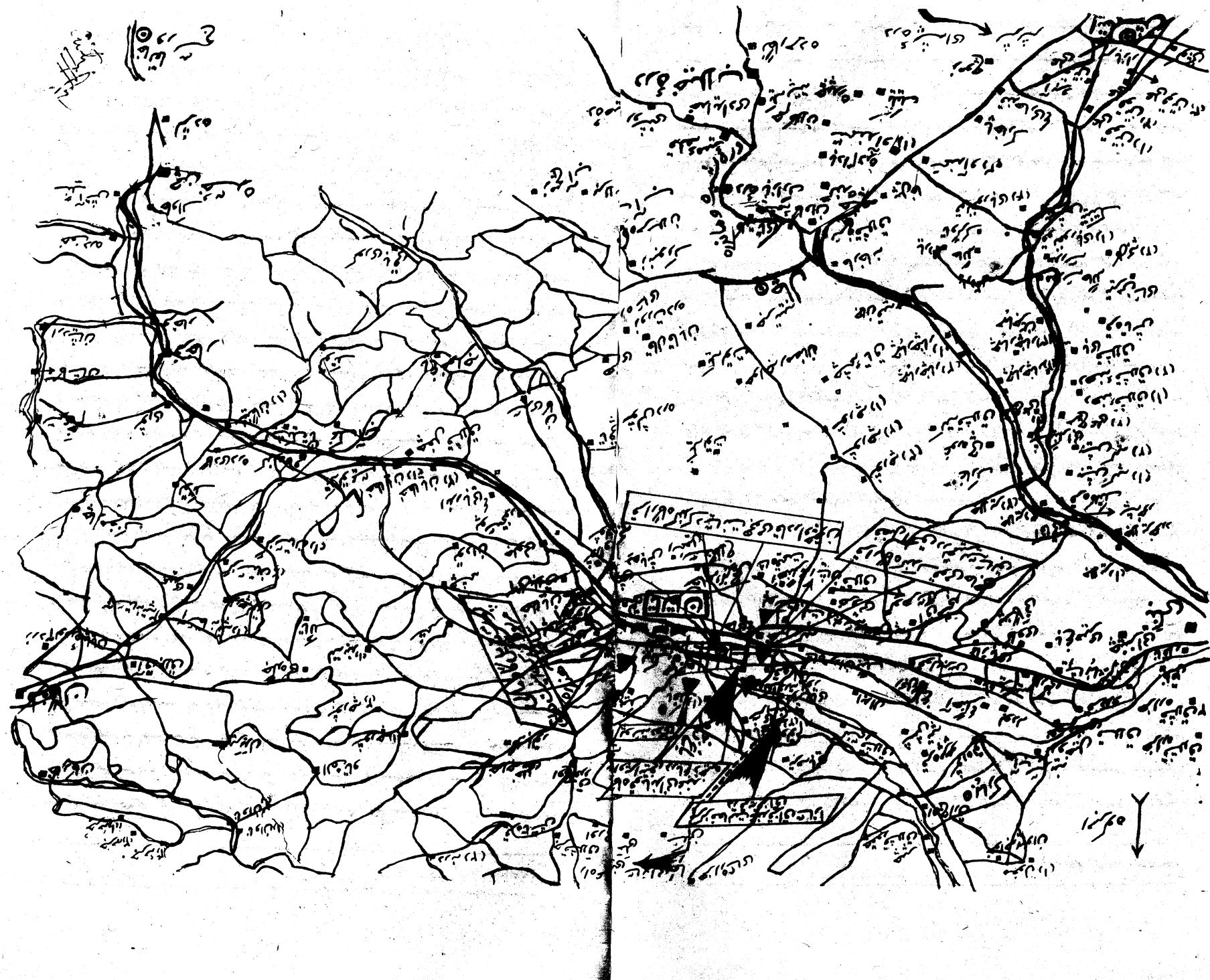
تأثیر این وضع بر نیروهای دولتی و سازابی مستقر در هاوایی کوکجه

طوری که قبل امشروح افتاد، پس از به پا ایستاد شدن قطعات قومی ساز ا در ولسوالی های رستاق خواجه غار و منطقه، دشت قلعه، یک غند قومی به قوماندانی میرزا عبدالرحیم در قریه، بیشکند دو کندک به قوماندانی ارباب محمد خلیل و شریف کاه فروش در شهر نو ولسوالی رستاق، یک غند قومی و یک کندک امنیت دولتی به قوماندانی ملک احمد ورشید تاختر در قریه، لاله گذر ولسوالی ینگ قلعه و یک کندک خارندوی به قوماندانی احمد اکه در

شهر دشت قلعه در چوکات فرقه، ۲۰ پیاده، ریاست امنیت دولتی و قوماندانی خارندوی ولایت تخار ایجاد گردید. قوماندانی غند های مذکور که دارای ساقه، کار در چوکات دولت نبوده و کادرهای متخصص نظامی و اداری در چارچوب تشکیلات شان وجود نداشت، مراجع دولتی تا حدی که خود ایشان توقع می برندن بر آنها محاسبه غنی کردند. روی این محلوظ اکمالات شان به وسیله پرواز هلیکوپتر های ترانسپورتی به مراکز قرار گاهی ایشان صورت نمی پذیرفت. بنابر آن، فرماندهان این غند ها به قرار گاه غند ۱۸ واقع در قریه، نوآباد دشت قلعه مراجعت کرده و مشکل اکمالاتی، ارتباط شفری، بیسیمی و اداری خوش را از طریق دفاتر آن که یگانه مرجع قابل اعتماد دولت بود، با فرقه، ۲۰ و آمریت اوپراتیفی زون شمال رفع می ساختند، علاوه‌تاً، قطعات یادشده در مورد در یافته راههای بیرون رفت از وضع نا گواری که پس از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان بر واحد های اداری و قطعات دولتی در مأورای کوکچه سایه افکنده بود، با اعضای رهبری غند ۱۸ به مشهوره می نشستند. چه، که قوماندانی غند مذکور در حدود دو ماه پیشتر از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان، تلاشهایی را بخاطر پیشگیری از سقوط حتمی منطقه، تحت تسلط خود توسط مجاهدین به ترتیب ذیل برآ انداخته بود:

من که به صفت رئیس ارکان این قطعه اجرای وظیفه می کردم، پس از یقینی شدن خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان و خاصتاً از مناطقی که ما در آن عمل می کردیم، غلام سخی صدیقی را به مشهوره در مورد روش سازی عواقب احتمالی این رخداد وا ذاشته و صحبت هایی را باوی انجام دادم. ما در آن زمان ارزش و حاسیت موقعیت جغرافیایی ایرا که بر آن مسلط بودیم به خوبی می دانیستیم. ما به این مساله وقوف داشتیم که در موقعیت مورد عمل ما اگر از یکطرف سازایی ها فعالیت داشتند، از جانب

دیگر متمرکز بودن دستگاه رهبری شورای نظار در ولسوالی فرخار به آمریت احمد شاه مسعود، موضوع دیگری بود، که بر اهمیت این ساحه می فزوده. همانگونه که هسته هدایت دهنده حزب اسلامی با داشتن جبهات نیرومند تر نسبت به شورای نظار در مارای کوکجه حاضر نبود تا استیلامی احمد شاه مسعود بر منطقه ابراکه خود دعوای دستیابی بدان را داشت، باش تفاوتی به نظاره پیشیند. بناءً ما با در نظر داشت فاکتهای ذکر شده معتقد بودیم که دگرگونی سرنوشت سیاسی نظامی افغانستان تا حد قابل توجهی وابسته به نوسانات اوضاع در ولایت تخار می باشد. چون، آقای مسعود آنهمه ساز و برگی را که در این آستان تهیه دیده و هوای رسیدن به قدرت در کشور را در سر داشت، مجبور بود، تا جهت دست یافتن به اهداف استراتیژیک خود، در قدم اول کار را با نیروهایی یکطرفه کند، که در صورت پیشروی اش به جانب ولایت کندز، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب، و بالآخره کابل، پس از خروج قوای شوروی از افغانستان توانایی خنجر زدن از عقب براو را دارند. و این نیروها به عقیده وی در اختیار فرماندهی نظامی سازا، قطعات دولتی سفزا و جبهات پرقدرت حزب اسلامی در تحت رهبری اخجیر بشیر چاه آبی در ولایت تخار قرار داشت. بناء بر آن، ما به این نتیجه رسیده بودیم، که باید جهت اتخاذ تدابیر دفاعی در برابر توسعه جویی شورای نظار قوت مشترک سومی را که متشکل از نیروهای دولتی و جهادی باشد در منطقه بوجود آوریم. البته از نیروهایی که منافع آنها پس از خروج قوای شوروی از افغانستان از جانب سازایی ها و آقای مسعود مورد تهدید قرار می گرفت. ما بخاطر منطق دهی به تحقق این پیشنهاد خوش می گفتیم که با خروج قوای شوروی وزنه، جنگ های بعدی اگر در ابتدا میان جبهات جهادی و قوتهای روحیه باخته، دولتی سنگینی کند. مدتی بعد، آتش آن در بین نیروهای مسلح احزاب سلامی نیز شعله ور گردیده و وضع سیاسی نظامی در



کشور را به گونه دیگری شکل می دهد. البته به این دلیل که در صورتی که جمهوری جهادی بریک و یا چندین ولایت تسلط یابند. آنگاه هر یکی بخطاطر بدست آوردن امتیاز بیشتر نسبت به دیگر در اداره ساحات تاشغال شده، خوش تلاش ورزیده به عوّض آنکه موضوع را از طریق تفاهم حل و فصل کنند، ترجیح خواهند داد تا از طریق جنگ و وارد آوردن فشار نظامی به جانب دیگر به هدف برسند. توسعه و دامنه دار گردیدن این گونه در گیری های تنظیمی برای قوت سومی موقع می دهد، تا دست به کار شده و با استفاده از شعار ها و تبلیغات مقتضی علیه همه دسته های جنگ طلب و غارت گر، جای جوانب درگیر را بگیرد.

ما با داشتن چنین دیدگاهی نخستین ملاقات تفاهمی خوش را با قاری محمد امیر یکی از فرماندهان قدرتمند اتحاد اسلامی در منطقه هزار باغ و لسوالی خواجه غار سازمان دادیم. به ترتیبی که دو ماه پیشتر از خروج قوای شوروی از شهر تالقان برای قوماندان یار محمد مشهور به یار جان که به صفت قوماندان یکی از تولی های غند مادر قریه، اسپندادشت خواجه غار اجرای وظیفه می کرد. دستور دادیم تا با قاری محمد امیر رابطه گرفته و زمینه، دیدار مان با وی را مساعد سازد. یار محمد وظیفه سپرده شده را در مدت کوتاهی بجا آورد. آنکه غلام سخن صدیقی و من با استفاده از یک عراده زرهپوش و یک قوت مختصر امنیتی، حوالی شام یکی از روز های ماه جوزای سال ۱۳۶۷ وارد دامنه، تپه تخم که در استقامت جنوی شهر خواجه غار موقعیت دارد شدیم. این در حالی بود که قاری محمد امیر یکجا با معاون عبدالرحمن حاجی عبدالرحیم، شخصی مشهور به میرآب باشی، معلم محمد عصر و چند تن دیگر قبلاً به آنجا رسیده و انتظار ورود ما را می کشید؛ نشست تفاهمی ما پس از بجا آمدن تشریفات معمولی آغاز گردید. ما مقدمتاً حالات جاری در کشور را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و چیز

هابی هم پیرامون ضرورت اینگونه نشستها بیان داشتیم. از آن به بعد، صحبت خویش را در مسیری استقامت دادیم که در بالا شرح آن رفت. قاری محمد امیر که از احمد شاه مسعود احساس خطر کرده و میانه خوبی هم با آمر صمد نداشت، مطالب ارائه شده از جانب ما را بدون کم و کاست مورد تأیید قرار داد. آنگاه فیصله کردیم که در صورت سقوط واحد های اداری همچوار ولسوالی خواجه غار پس از خروج قوای شوروی از افغانستان، قوماندانی غند ۱۸ اداره این ولسوالی را از طریق قوماندان یار محمد برای وی سپرده و خود نیز دردفاع از او بر می آید. دیدار ما با صدور این توافق به پایان رسیده و سر از همان شب رابطه، قوماندانی غند ۱۸ با قاری محمد امیر از طریق یار محمد به شکل دائمی تأمین شد. به تعقیب آن، دیدار هایی از این دست را با قوماندان جلیل برادر زاده، میرزا عبدالرحیم و همه گاره، غند و جمهه، وی و رشید احمد تاتار انجام داده و توافق ایشانرا نیز در این زمینه بدست آورديم. قوماندانهای موصوف علاوه بر پذیرش طرح پیشنهادی ما، برای من صلاحیت دادند که در همه موارد به صفت ناینده، آنها عمل کنم.

آنچه که بعد از سقوط شهرهای کندز و تالقان در معاواری کوچه صورت پذیرفت

طوری که قبلاً اشاره شد، ما پس از همپاشیدن حاکمیت دولتی در شهر تالقان، ولسوالی های امام صاحب و دشت ارجی به اساس تعهدی که با قاری امیر بسته بودیم عمل کرده و شهر خواجه غار را برای وی تسليم دادیم. از آن به بعد، زمینه تدویر جلسه، ای را در شهر دشت قلعه پی ریختیم. در جلسه، مذکور، من (نگارنده) معاون عبدالرحمن معاون جبهه، قاری محمد امیر و مشاور سیاسی وی معلم محمد عمر، قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار، انور

اکه و معلم عبدالروف دستیار سیاسی او شرکت داشتیم. پس از گفت و شنودی که میان من به نماینده گی از دیگران و معاون عبدالرحمون صورت پذیرفت. فیصله کردیم که جبهه، قاری محمد امیر پس از این بایراه آنداختن این تبلیغ که قطعات و جزو تام های دولتی که عبارت باشند از غند های غلام سخن صدیقی، رشید احمد تاتار و میرزا عبدالرحیم باکنک انوار که در دشت قلعه کنک دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل و کنک قومی شریف کاه فروش در شهر نو ولسوالی رستاق با جبهه، اتحاد اسلامی وی پیوسته و در رابطه به اعمال خواهند کرد، به دفاع از قطعات و واحد های نظامی مذکور پردازد. به همین ترتیب، یک جبهه، سیار چهار صد نفری از تشکیل سه غند یاد شده و جبهه قاری محمد امیر بوجود آمده و در صورت مورد حمله قرار گرفتن طرفین متعهد در هر نقطه ایکه باشد، به دفاع از آن استخدام شود. حاضرین جلسه پس از پذیرش آین طرح مرا به صفت قوماندان جبهه، جدید التشكیل انتخاب کردند. با به وقوع پیوستن توافق مذکور میان ما و جبهه قاری محمد امیر من با عبور از دریای کوکچه وارد قریه، جلیم خور ولسوالی خواجه غار شده و با سید صادق خان که در آن زمان رابطه خود با حزب اسلامی را قطع کرده و به تشکیل شورای نظار پیوسته بود، به مذاکره نشیتم. سید صادق خان نیز طرح ارائه شده از جانب ما را مورد استقبال قرار داده و همکاری خویش جهت تحقیق آنرا علان داشت. این رخداد ها که از نظر قوماندانی قطعه، سرحدی شوروی مستقر در سریل کوکچه و آمر صمد به دور نمی ماند. آمر صمد مذکور تصور کرد که توافق ما با قاری محمد امیر به مفهوم باز گردیدن یک جبهه، جدید علیه وی خواهد بود. بناءً در صدد شد تا گویا پیش ازینکه خود مورد حمله قرار گیرد. خط ارتباطی خویش از طریق سرک شیر آتله با شهر رستاق را کاملاً در دست گرفته و به این ترتیب رابطه مستقیم اش با قوتهای سازایی مستقر در رستاق و شهر بزرگ تأمین کند. آمر

صمد جهت تحقق این برنامه، تدافعی خویش بریمکی از سنگرهای مستحکم میرزا عبدالرحیم که در ارتفاع آیینه گره (عینک) قرار داشت، در اواسط ماه سپتامبر سال ۱۳۶۷ حمله کرده و جنگ خونینی را در این نقطه آغاز کرد. قوماندان جلیل برادرزاده، میرزا عبدالرحیم که در برخورد مذکور چند نقطه مقاومت خود را از دست داده بود، از غلام سخی صدیقی، رشید احمد تاتار و قاری محمد امیر تقاضای کمک کرد. در جواب به این توقع او، رشید احمد تاتار با در حدود ۳۵ نفر مسلح، دو ضرب توب بسلک و یک میل هاوان چینیابی وارد بیشکنده شده و به تعقب آن، من یا یکصد نفر سر باز خود را به نقطه مذکور رسانیده و در حمایتش قرار گرفتیم. به همین ترتیب، قوتهاهای قاری محمد امیر از استقامت جنوب شرقی شهر خواجه غار موضع کوهی سازایی ها را تحت فشار قرار داد. بعد از آن، بر خود مذکور در اثر مفاهمه بین قوماندان جلیل و قوماندان مجید برادر آمر صمد در حالی پایان پذیرفت که به تعداد ۱۴ نفر کشته از هر دو جانب را در پی داشت. در همین جریان، قاضی کبیر با استفاده از غیابت رشید احمد تاتار بر ساحه، تحت تسلط او متعرض شده و پس از کشته شدن معاون باقی که وظیفه معاونیت جبهه رشید تاتار را به عهده داشت. در حدود ۸۰ درصد منطقه مربوط به آن را اشغال کرد. بنابر آن، من و رشید احمد تاتار از بیشکنده به جانب قریه، لاله گذر این مرکز فرماندهی وی حرکت کرده و حوالی شام همان روز در حالی وارد آن گردیدیم که در قسمتی از راهی که به قریه، مذکور منتهی می شد. توسط فایر های BM-1 دشکه، و هاوان قاضی کبیر کوییده می شدیم. این پیوسته بدان بود، که من هنگام حرکت خود بجانب لاله گذر از غلام سخی صدیقی قوماندان غند ۵۱۸ تقاضا کردم تا فردا با دو ضرب توب دو دستگاه زیو ۲۳ و یکتعداد سریاز وارد قرار گاه رشید احمد تاتار گردد. همچنان چنین توقعی را از قاری محمد امیر بجا آوردیم.

رشید احمد تاتار پس از مواصلت به لاله گذر عده ای از گروپهای مسلح خویش را با یکصد نفر سریاز مسلح تحت اداره من در موضع تدافعی خود جابجا کرده و افراد باقی مانده اش را آشاده، تعرض جهت باز پس گیری مناطق از دست رفته، خود ساخت. عمل تعزیزی تاتار که در حدود سه بجهه، شب به قوماندانی خودش آغاز گردید. در اثر آن تاتار ارتفاع زرد کمر را بدست آورده و در استقامت قریه جات جنگل و خواجه بهاؤالدین نیز پیشروی کرد. فردای آن شب از شدت برخورد ها کاسته شده و تحرکی در جبهه جنگ دیده نمی شد. غلام سخنی صدیقی که به کمبود تیل پترول مواجه بود. با بدست آوردن تیل مورد ضرورت خویش از قاری محمد امیر حوالی ساعت ۱۲ بجهه، روز وارد لاله گذر شد. آنگاه با استفاده از یک ضرب توب ۷۶ و یک ضرب توب دافع تانک آتش منظمی را بر موضع آتشی سلاحهای ثقیله، قاضی کمتر انجام داد. تا توانسته باشد که سلاح فعالیت گروپهای مسلح تاتار را از ضربیات راکتی و دیگر سلاحهای دور برداش او در امان دارد. فشار وارد بر قاضی کمتر وی را مجبور ساخته تا به آتش پس تن داده و راه مفاهمه با رشید احمد تاتار را در پیش گیرد. در این جریان، گروپ یکصد نفری قاری محمد امیر به فرماندهی خودش نیز با عبور از دشت قلعه وارد منطقه شده و از قوماندان حقانی یکی از قوماندانهای حزب اسلامی منطقه، لایقه، دشت قلعه که در ساحه، تحت اداره قاضی کمتر به شکل آواره فعالیت داشت، تقاضا به عمل آورد تا با قاضی کمتر مشوره کرده و برایش اظهار دارد، که ساحت اشغالی خود از تاتار را تخلیه کند. همینکه قوماندان حقانی موضوع را با متصدی خود در میان گذاشت، وی این مسئله را به فیصله، موی سفیدان قوم و علمای دینی دارای رسوخ در ساحت خود و تاتار محول کرده و در زمینه، تحقق آتش پس، پابندی خود را تعهد کرد. بنابر آن، رفت و برگشت صاحب رسخان و علمای دینی منتخب از هردو جانب قضیه

به قرار گاههای قاضی کبیر و رشید احمد تاتار آغاز گردیده و مدت پنج روز ادامه یافت. در اخیر، فیصله به عمل آمد، که با خارج گردیدن آخرین نفر از قوتهای وارد شده به کمک رشید احمد تاتار قاضی کبیر ازقرا و قصبات اشغالی خود بیرون رفته و آنها را برای تاتار تسلیم خواهد داد. قاری محمد امیر و غلام سخی صدیقی بارعايت فیصله مذکورترک ساحه گفته و به مراکز قرار گاهی خوش برگشتند. این در حالی بود، که قاری محمد امیر یک دستگاه BM-1 را با یک مقدار راکت‌های آن و غلام سخی صدیقی یک ضرب توبپ دافع تانک و یک دستگاه رتیو ۲۳ را جهت حمایت رشید تاتار برای وی تسلیم دادند. از آن به بعد تنها من بودم که به اساس تقاضای تاتار در قرارگاه او پاقی مانده و شب و روز خوش را در بازی شطرنج با او به عقب می‌گذاشتم.

مواردی که مایهه تعجب منشد:

- به اساس فیصله، مصلحین و میانجی‌ها جهت بر قراری صلح میان طرفین درگیر، قراو قصباتی را که قاضی کبیر از رشید احمد تاتار متصرف شده بود باید برایش باز پس می‌داد. ولی وی چنین نکرده و در حدود سه قریه را که در منطقه‌ای بنام جنگل واقع بودند، از گروههای مسلح خود خالی نه ساخت. این موضوع موجب آن شد تا رشید تاتار بخاطر بدست آوردن آنها عمل کند. به گونه‌ایکه، او همزمان با اینکه، مصروف بازی شطرنج با من بود، به یک گروپ مسلح ۱۳ نفری اش دستور داد تا یکی از این قریه‌ها را اشغال کند. این گروپ به ترتیبی قتل عام شد که افراد مدافعان قاضی کبیر برای آن اجازه داد تا از ساحه، جتوغزی داخل قریه گردد. آنگاه دسته‌های مسلح قاضی گروپ مذکور را از خط مقابل، جناحین و عقب به محاصره کشیده و با آتش دسته‌جمعی بر آن همه افراد شامل گروپ را قتل کردند. جریان حادثه توسط یکی از سرگروههای گارد شخصی تاتار به اطلاع وی

رسانیده شد. تاتار قاه قاه خنبد و چند دشنام به آدرس کشته شده گان حواله کرد. پس از آن بی اینکه تفسیری در وضع روحی اش وارد آید. به بازی شترنج ادامه داد. لحظه ای بعد یکی از قوماندانهای دیگر او وارد مهمانخانه شده و آماده گشته نشان داد که قریب، مورد منازعه را از قاضی کبیر باز خواهد گرفت. تاتار حتی نظری هم بر او نه انداخته و پیشنهادش را منظور کرد. ساعتی بعد، صدای آتش سلاحهای مختلف از همان استقامت بلند شده و پس از چند لحظه خاموش گردید. با گذشت چند دقیقه، به اطلاع تاتار رسانیدند که از جمع این گروپ پانزده نفری ۱۲ تن آن کشته و ۳ تن دیگرش به اسارت رفت.

البته با همان تاکتیکی که قبلًا جهت از بین بردن گروپ اولی از جانب افراد قاضی کبیر بکار رفته بود. تاتار در حالی که همه حواسش متوجه چالی بود که باید آنرا در برابر دانه های من می رفت، باز هم بلند خنبدیه گفت:

«هی آنه غرلر، همه لری ورته دن کیستی؟» (هی مادر غرها همه شان از بین رفتند؟) این حادثه نیز با چنین پیش آمد استقبال شده و هیچگونه اثری بر بازی شترنج تاتار از خود بحانه گذاشت. چند دقیقه بعد تر، قوماندان گارد خاص تاتار که به تعداد ۱۳ نفر جوان خوش قیافه مسلح را در تحت اداره خود داشت. داخل اطاق شده اظهار داشت که حاضر است، تا آن قریب را با گروپ خود متصرف گردد، تاتار بازهم بی اینکه نگاهی به او اندازد گفت:

«بار آنه غر، سه نی غیر تینگ مینگه معلوم در» (برو مادر غر غیرت تو برای من معلوم است) در حالی که سر گروپ موضوع با استعمال این لطف تاتار اظهار خوشنودی می کرد، خوش خنبد و با غرور خاصی ترک اطاق گفت. ساعتی نگذشت که برای با رسوم صدای فایر دسته جمعی سلاحهای در

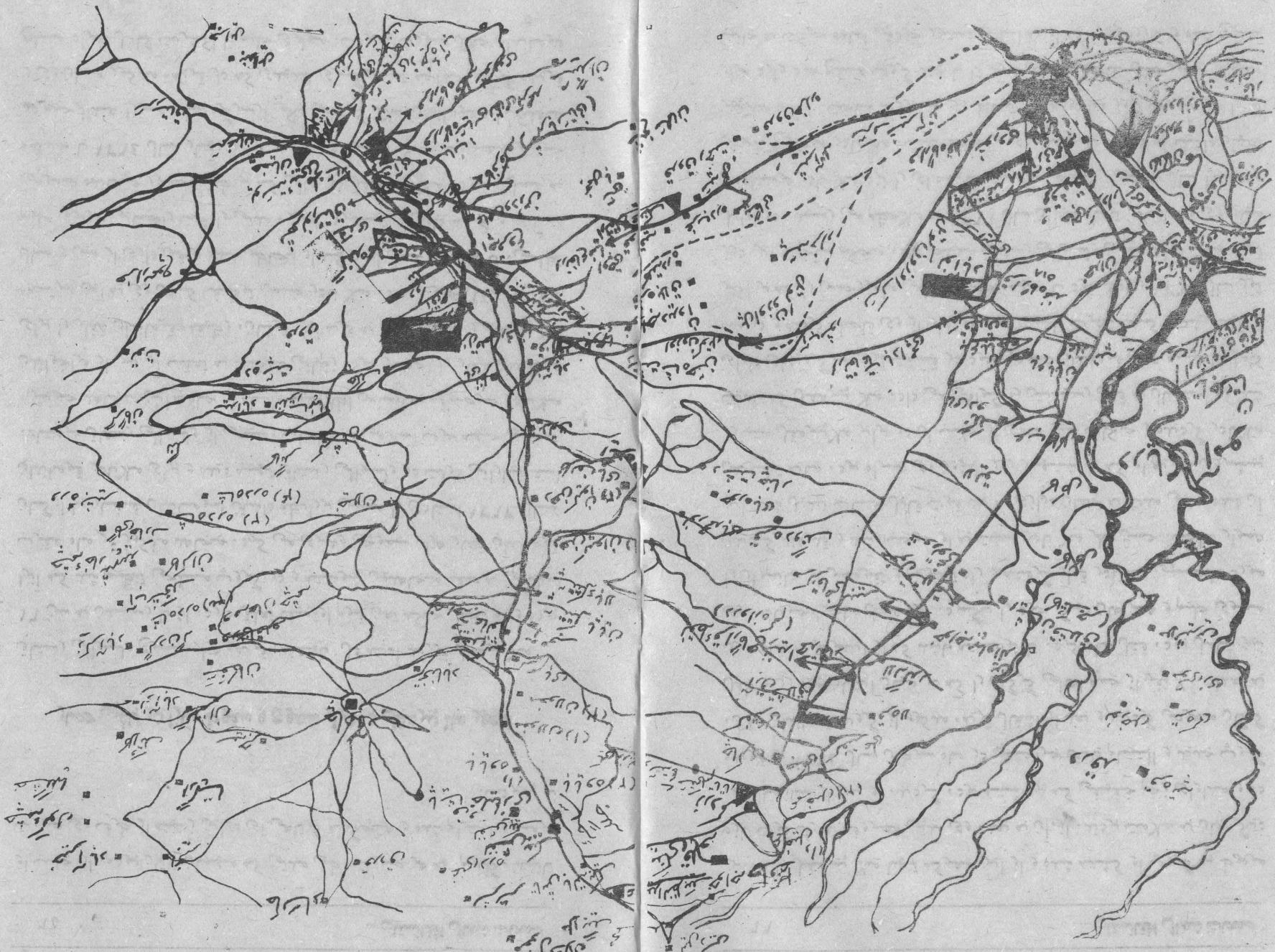
کمین بوده گان جبهه قاضی کبیر در همان نقطه فضای کوچک قربه را پر کرد. پس از چند لحظه صدای فایر ها خاموش شده و دقایقی بعد، سرگروپ مدعی موصوف با رنگ پریده و وضع نامناسبی وارد اطاق گردید. در حالی که خسته گی درد ناکی از لرزش اندام او احساس می شد، اظهار داشت: «قوماندان صاحب همه ویلدي»، تنها من آلتني نفر من تريغچيستيم» (قوماندان صاحب همه کشته شده تنها من باشش نفر زنده بر آمد) تاتار برای سومین بار بلند خنده گفت: «بار، بار آنه غر من اول دن بيليديم، كه سن هرامزاده هم قاچه سن، بار چيق هرامزاده» (برو، برو مادر غر، من از اول ميدانستم که تو هرامزاده هم می گریزی برو خارج شو هرامزاده) يك ملاحظه، اين رخداد ها که حوصله، من سر رفته بود، تخته شترنج را سونگون کرده به تاتار گفتم: رشيد خان! اين چه مسخره بازی است که تو می کنی، تو مثلیکه در بازی شترنج ضعیف بوده و با حیات مهره هایت بازی می کنی. در میدان جنگ هم با بی مسوليتی تمام قدم می مانی، ولی تو باید بدانی که این جوان های کشته شده در چند ساعت محدود آنهم در اثربکار برد تاکتیک تکراری افراد قاضی کبیر، شاید پدر، مادر و يا همسر داشته باشند. و ديگر اينکه اينها دانه های شترنج نبودند. همين حالا شاید که والدين شان سروروي خود را کنده و با بلند کردن فرياد «بلم آي، بلم آي» (۱۱) بر تو لعنت بفرستند. و بيبن که تو در برابر اين مصيبة چه می کنی. اگر در جمع ايشان چند تن از اعضای خانواده خودت شامل می بود. آيا همينکونه با مسخره گي خنده می توانستی و به همين ترتيب سبکسرانه فحش می گفتی؟ فرمانده مذکور، بي آنکه حرفی بر زيان آرد باز هم بلند خنده و از اطاق بیرون رفت. بعداً گفته شد که او با

(۱۱) مردم اوزبیک در هنگام سوگواری فرزندان شان «بلم آي! بلم آي! يعني آی فرزندم، آی فرزندم می گویند.

خروج از مقر فرماندهی خود واره مسجد جامع قریه لاله گذر گردیده و کلان شونده گان قریه را جمیت تسلیم گیری جسد قربانیان خرس بازی های خود نزدی قاضی کبیر فرستاده بود.

۲ - فردای آنروز تاتار مرا به اطاقی دعوت کرد. که در آن یک دستگاه «مورس» جامیجا شده بود. پس از اینکه هر دوی ما ووی دنچوکی موجود در اطاق تکیه زدیم. گفت: «ریس صاحب اشما میدانین که مه چرا تاتار شدم؟» او بعد از شنیدن کلمه «نه» از من، با عادتی که داشتم بلند خندیده ادامه داد: شما میدانین که ما و شما به قوم، قولق استیم. و پدرای شما آی سابق کلانی ماره گده آمده گی استن، مه نی تاتار بدم و نی استم. مه وختی تاتار شدم که وزارت امنیت دولتی چل تاتار شد نه یه مه یاد داد. به خاطری که سفیر شوروی (فکرت احمد جانویج تابیف) به قوم تاتار بدم کلانی وزارت به مه تعليم دادن که وختی که ته ره پیش او بردم بکو که از قوم تاتار استم، لو نلامه ره به سفارت شوروی بوده و به سفیر معرفی گذن مه بدم ای گب زدن قتن سفیر تاتار شدم. مه چند دفعه، دیگر پیش او رفتم. او آخر به یک شعبه سفارت امر گد که ای دستگاه ره به مه بتن. مه قتن کسی که مه ره به سفارت می بزد و می آورد به یک شعبه، وزار رفته و ریس او شعبه یک نفر مسلکی ره به مه تسلیم گده گرفت که ای رفیق حق نداره که ای فاصله، پنجاه متر دور تر ای سر مخابره بروه. اطاق اوره ده یک گوشه جوکن. مه چند روز ای طرف او نا تربیه شدم. روز ای آخری مه ره باز پیش سفیر بودن. ای اوروز تا چند ماه پیشتر قتن سفارت رابط داشتم. روساکه به برامدن شروع کدند نفر مسلکی مخابره کابل رفت. آلی رابطه مه قطبی سفارت قطع شیدس. آلی ریس صاحب دانستین که مه چه رقم تاتار شدم؟

من باشندن حرفهای او حیرت زده شده و چیزی هم برای گفتن نداشت که تحويلش می دادم. جز اینکه بر کار آیی جناح کارمل در اینگونه زمینه ها مهر



تائید نکنارم. به هر صورت، طی مدتی که مهمان تائار بودم، از جانب او محترم و احترام شده و هیچگونه کوتاهی ای در این زمینه از طرف وی صورت نه پذیرفت.

ظهور ملا پیرمقنل در هزار سموج و سقوط سازا در بلاغی حصار

ملا پیرمقنل فرزند آدینه قتل باشدن، قریه، هزار سموج ولسوالی رستاق بوده و به بخش جنگه تنقیب قوم اوزبیک تعلق دارد. او را رسیدن به سن ۱۶ سالگی به صف مجاهدین پیوسته و در گروپ مسلحی تنظیم شد که آنرا قوماندان غفار هزار سموچی رهبری می کرد. مجاهد مذکور در ماه عقرب سال ۱۳۶۳ استنادی را مبنی بر ارایه داشتن قوماندان غفار با ارگان استخباراتی دولت در ولسوالی رستاق تهیه دیده و برای ملانادر قوماندان عمومی جبهه حزب اسلامی در ساحرات وسیعی از ولسوالی رستاق فرستاد. ملانادر موصوف به اساس اطلاعیه واسله از جانب این مجاهد خویش، قوماندان غفار را احضار کرده زندانی ساخت. به تعقب آن پس از فراخواندن ملا پیرمقنل و مولوی حلیم به قریه ایل کوشان، وظیفه، قوماندان غفار را برای ملا پیرمقنل تحصیل داد. ملانادر ضمن توظیف کردن وی به این مرتبه، نظامی، تاکید به عمل آورد که او بخاطر عدم برخورداری از سن و سال مساعد و تحریره کافی در پیشبرد امور، مدتی را تحت راهنمایی مولوی حلیم به عمل بگذرد. ملا پیر مقنل در حالی که بر طبق دستور فرمانده عمومی خویش مصروف جنگ و جهاد بود، در اوایل بهار سال ۱۳۶۴ با حمله، غافلگیرانه قوماندان جلال گرگانی یکی از سرگروبهای میزرا عبدالرحیم در قریه، گرگان مواجه شد در گیری شدیدی که در قریه، مذکور میان وی و قوماندان جلال صورت پذیرفت. مولوی حلیم با اکثریت کامل افراد مسلح

مریوط به گروپ او کشته شده و از این معركه تنها ملا پیرمقل با چندتن دیگر جان به سلامت برداشتند. از آن به بعد، وی مدتی مصروف تدارک قوت تازه دم و مداوای رخم خفیفی که برداشته بود، گردید. او پس از سازماندهی گروپ جدید و التیام یافتن جراحتش در ماه سرطان سال ۱۳۶۴ بر قریبیه گرگان متعرض گردیده و بعد از اشغال قریبیه، مذکور از گروپ قوماندان جلال، به تعداد ۷۰ نفر از جمع لئالی گرگان را که در میان ایشان چند زن و طفل نیز شامل بود، قتل عالم کرد. تا توائسته باشد که از اینظریق انتقام خون مولوی حليم و همسر امان دیگر خود را بکیرد. این عمل ماجرا خوبیانه، وی مورد ولچیسی ملاتادر قرار گرفته و راه تشویق و تقویتش از جانب او را هموار ساخت. حسن نظر ملا نادر نسبت به او موجب رشد و قدرتمند گردیدن آن شده و طی مدت نه چندان درازی به یک قوت قابل حساب تبدیل شد. این پیشروی سریع او که با اشتهرار روز افزون وی همراه بود، مایه تشویش ملاتادر گردیده و حرکات غیر عادی از جانب آن در برابر ملا پیرمقل متبارز شد که احتمال به قتل رسیدنش را گواهی می داد. ملا پیرمقل که بلدبیت کامل با شیوه عمل قوماندان عمومی خود در قسمت ترور سرگروپهای دارای طرفیت رشد و کسب شهرت داشت، به مرور زمان از وی فاصله گرفته و در ماه ثور سال ۱۳۶۵ روابط خود با جبهه، حزب اسلامی مامور حسن را که بر اکثر قریبیه جات قرقش نشین و لسوالی رستاق مسلط بود، محکم ساخت. این درز میان وی و ملاتادر تمامه میزان سال ۱۳۶۶ به ملاحظه می رسید. در اوایل ماه میزا سال مذکور، پیرمقل موصوف ناینده ای را نزد ملا نادر فرستاده و اظهار داشت که دویاره به جبهه، وی بروخواهد گشت. ملا نادر موضوع پذیرش آنرا در صورت ترور مامور حسن توسط وی مشروط ساخت. آنگاه ملا پیر مقنل از مامور حسن تقاضا به عمل آورد تا با چند گروپ مسلح خود وارد هزار سمح شده و کاروانی را که او به اساس دستور خودش آماده حرکت به جانب

پاکستان کرده بود، الى گذشتن از مناطق ملاتادر و آمر صمد بلوقه کند.
 مامور حسن بی آنکه خود به هزار سموچ برود. در حدود ۹۰ نفر مجاهد خویش را به قریه مذکور فرستاد. پیرمقل آنها را به دسته های مختلف تقسیم کرده و در چند مهمانخانه جایجا ساخت. ساعتی بعد همه را در هنگام صرف غذای شب به اثر پرتاپ بم دستی و آتش راکت R-P-G در میان اطاق شان از بین بردا. این عمل وی موجب بجا آمدن اعیتبار او و دستی رفتنه او و دوزند ملاتادر گردید. طوری که بعداً دیده شد، تعهد دویاره او با ملاتادر تیز کم دوام بود. چون، آنگاهی که ملاتادر موصوف در ماه عقرب سال ۱۳۶۶ باشورای نظار قطع رابطه کرده و به تعداد ۶ تن از روشنفکران مربوط به آنها به قتل رسانید. ملا پیرمقل به دفاع از ۶ نفر دیگر ایشان به ریاست آقای سروش پرداخته و برای بار دوم از ملاتادر منفصل گشت. در همین جریان بود که قوماندان حفیظ باگی حصاری که از اثر فشار سازایی ها ترک باگی حصار گفته و ابتدا به شهر نورستان و از آنجا به قرار گاه میرزا عبدالرحیم در قریه بیشکنندینه برد. با دو گروپ ده نفری مسلح از جانب میرزا عبدالرحیم به ملا پیرمقل پیوست. مدتی نگذشت که جزو تام شوروی مستقر در قریه باگی حصار موقعیت قرار گاهی خود را ترک گفته وارد وضع الجیش قطعه شوروی استقرار یافته در شهر کهنه، رستاق شد.

چگونه گی سقوط باگی حصار

همانگونه که در بحث قبلی اشاره گردید. سازایی ها پس از فراری ساختن قوماندان حفیظ باگی حصاری از قریه مذکور، اداره کامل این ساحه را بدست گرفته و به کار ساییسی تبلیغی در آن پرداختند. این روند تا اوایل ماه عقرب سال ۱۳۶۶ ادامه یافت. از آن به بعد قوماندانی غند باگی حصار در چوکات تشکیل وزارت داخله ایجاد شده و اشخاص ذیل در راه اداره آن قرار گرفتند:

صفحات شمال افغانستان ...

۶۸

- ۱ - شخصی با اسم مستعار وفا باشنده، قریه، سیلان ولسوالی خواهان ولایت بدخشان و روشنفکر فعال در تشکیل سازا به صفت قوماندان غند
- ۲ - روشنفکر سازایی با اسم مستعار عبدالله به صفت رییس ارکان غند
- ۳ - شیرعلی باشنده، قریه کنر ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندک اول غند

- ۴ - عبدالستار باشنده، قریه، باغی حصار ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندک دوم غند

- ۵ - بای محمد باشنده، شهرکنه ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندک سوم غند

قرار گاه آین قطعه که در قریه، سیاب ولسوالی رستاق ایجاد شده و در تحت نظر مستقم آمر صمد عمل می کرد، کندک های سه گانه، آن در ساحات ذیل مرکزیت داشته و به کار سیاسی تبلیغی به نفع سازا می پرداختند:

- ۱ - قوماندانی کندک اول این غند که در قریه، باغی حصار قرار گاه داشت. بر قریه جاتی چون کنر، چغیان، شرغیان و خاقنا مسلط بود.

- ۲ - قوماندانی کندک دوم این غند نیز در قریه، باغی حصار مرکزیت داشته و ساحه، فعالیت آنرا قریه های ذیل تشکیل می داد:

- ۱ - دشتک ۲ - ذهان بالا ۳ - ذهان پایان ۴ - بینخا ۵ - سری غار
- ۳ - قوماندانی کندک سوم آن در قریه، سیاب مرکزی بوده و بر شهر کنه، رستاق حاکمیت می کرد.

علاوه بر آن در قریه، باغی حصار یک عده از روشنفکران سازایی با نامهای مستعار استاد عین الدین، استاد جمعه، شغنی، استاد تیمور درایمی، استاد زین الدین مزاری و چندین تن دیگر نیز مصروف کار سیاسی تبلیغی بوده و اکثر آن در پوسته های تدافعی قریه، باغی حصار استقرار داشتند. این ها در روز های اول استیلای خود بر باغی حصار، قوماندان تاج محمد باغی

حضاری را که دارای سابقه، جمعیتی بوده و در میان مردم جای خوبی داشت، با بی‌رحمانه ترین صورت شکنجه کرده و در جریان لت و کوب زندگی اش را از وی گرفتند. از جمیع روشنفکران یاد شده که استاد جمیعه، شفنه ریکارد عجیبی را در بکار برد ظلم و استبداد بر مردم قایم کرده بود. قوماندانهای قومی غندباغی حصار و افراد مسلح ایشان نیز در این مسابقه شتارت قابل توجهی از خود نشان می‌دادند. الى استاد زین الدین مزاری و استاد تیمور (عبدالقدوس) درایمی که با رعایت انسانی ترین اخلاق در برابر اهالی تحت اداره، خویش امتیازی در آن بدست نیاوردن. تداوم اینگونه ظلم و تعدی عده ای از روشنفکران سازایی بمردم که پیوسته بدان شعار اعاده، حقوق اقوام غیر پشتون را سر من دادند، موجب آن شد تا اعتبار ایشان در میان جامیعه، کوچکی که در آن فعال بودند کاملاً زایل گردیده و یک نوع روحیه نفرت در برابر آنها بوجود آید. بناءً همینکه جزو تام شوروی به صفت نیروی حامی این گروه ناسیونالیست و احساساتی از باغی حصار خارج شد، روشنفکران خیلی ها از خود راضی مذکور نیز مانند برادرهای پرجمی شان روحیه، مقاومت خود را از دست داده و در اثر وارد آمدن فشار نه چندان سنیگنی از معركه بدور رفتند. به گونه ایکه، در قدم اول افرادی چون قاسم، جوزه و گل محمد پوسته جرک ایشان واقع در قسمت شمال غربی باغی حصار را برای حفیظ باغی حصاری که در حص ملا پیر مقل قرار داشت تسلیم دادند. آنگاه قوماندان حفیظ دست و پای سازایی های مدافعت این پوسته را محکم بسته و از ارتفاعی که در آن موضع داشتند به زیر پرتتاب کرد. به تعقب آن، پوسته دیگر سازایی ها که در قریه دشتک ایجاد شده بود، توسط افراد عادی ای بنام های خالق و حمید الله برای ملا پیر مقل تسلیم داده شده و در آن نیز جهت کشtar سازایی ها عمل بالمثل صورت گرفت. یعنی اینکه

رقبای ایشان در این زمینه مصرف مرمن را حرام دانستند. مدتی بعد، جبهه حزب اسلامی ملا نادر بریکی از پوسته های مستحکم سازایی ها که در ارتفاع مولان واقع بوده و در فاصله بین قریه جات گُدُر و سرستاق موقعیت داشت. دست یافت. این شکست های پیهم سازایی ها سبب آن شد تا خط اتصالی قطعات سازمان مذکور که از قریه سیاب ولسوالی رستاق تا ساحه شیخان ولسوالی شهر بزرگ ادامه داشت، در اختیار جبهات ملأپرمقل و ملاتادر قرار گرفته و خاکمیت سازایی ها در محدوده تپه، بینی بلخ، ساحه خانقا، شهر کهنه رستاق و دشت آبی خلاصه گردد.

پس از رانده شدن سازایی ها از باغی حصار بر خورد شدیدی میان جبهات ملأپرمقل و ملاتادر بخاطر مسلط گردیدن بر قریه مذکور بوقوع پیوست. که بالا اثر، تنها شاروال عطا از میان افراد مسلح ملاتادر از آن جان به سلامت برده و به این ترتیب باغی حصار به تصرف ملأپرمقل در آمد. پیرمقل موصوف بعد از دستیابی بر این ساحه، پیشروی خویش به جانب قریه سر رستاق را که تا آن زمان در تحت اداره ملاتادر بود، ادامه داده و آنرا نیز از گروپهای مسلح وی تخلیه کرد. به این ترتیب قوماندان مذکور حاکم مطلق بر قریه جات ذیل گردید:

هزار سموچ، توت، زهان بلا، زهان پایان، دشتک، بیخا،
باغی حصار، سری غار، ثمرغیان، چفیان، سرستاق گرگان، لنگر،
لنگر ایشانها، سید آباد، کمانگر، کیشان دهی پست و قلوق.

ورود داکتر احمد مشاهد به ولسوالی رستاق و از همپاشی اتحاد غند ۵۱۸ با جبهه قاری محمد امیر

پس از بوقوع پیوستن حوادث فوق، جبهه، تازه نیرومند شده و متعهد به شورای نظار ملا پیر مقل به کبمود پول، مهمات و مدارک لازمی دیگر مواجه گردید. این جبهه که در محاصره قطعی قوت‌های حزب اسلامی مامور حسن، ملا تادر، قطعات سازا و قوماندانی غند مربوط به میرزا عبدالرحیم قرار داشت، راههای ارتباط آن با مرکز اکمالاتی شورای نظار مسدود بود.

یگانه، مجرایی که ملا پیر مقل جهت رفع مشکل تدارکاتی خود می‌توانست از آن استفاده برد، عبارت از خطی بود که بر آن قوماندانی غند ۵۱۸ غلام سخی صدیقی و قطعه مربوط به میرزا عبدالرحیم تسلط داشت. یعنی خطی که از قرارگاه سید صادق خان واقع در قریه، جلیم‌خور ولسوالی خواجہ غار آغاز گردیده و با عبور از دریای کوکچه ساحه، دشت قلعه و ارتفاع اوزون کوتل تاقریه، قزل قلعه و بیشکند ولسوالی رستاق ادامه داشت. بناءً مراجع مسول شورای نظار و ملا پیر مقل مجبور بودند تا از طریق آماده سازی قوماندانی غند ۵۱۸ و قطعه، میرزا عبدالرحیم مشکل خود از این ناحیه را رفع سازند. از همین بود که سید صادق خان این قوماندان تازه پیوسته به شورای نظار توسط بی سیم رابطه گرفته و تقاضا کرد تا بخاطر ملاقات او به قریه، جلیم‌خور بروم. من در حالی که عزت الله بلوج را با خود داشتم، حوالی بعد از ظهر یکی از روزهای اوایل عقرب سال ۱۳۶۷ با استفاده از دو راس اسپ دریای کوکچه را عبور کرده و وارد قریه، جلیم‌خور شدم. در قریه، مذکور سید صادق خان استقبالم کرده و به مهمانخانه خود که در آن داکتر احمد مشاهد، یک تن مولوی و دو نفر روشنفکر شورای نظاری

دیگر حضور داشتند رهنمایی کرد. پس از اینکه سید صادق خان تشریفات تعارفی میان من و مهمانان خود را انجام داد. گفت: «آمر صاحب برای داکتر صاحب مشاهد وظیفه داده اند تا به رستاق تشریف ببرده و ملابرمقل را لاز نزدیک ملاقات کنند. اگر در قسمت وساندن شان به رستاق همکاری کنید خوب می شود.» من در جواب وی گفتم که هیچ ضرورتی به یاد آوری نام آمر صاحب نبود، چون ما با فامیل داکتر صاحب آشنایی کامل داشته و برای قبله گاه ایشان وکیل صاحب محمد ایوب خان و برادر شان وکیل صاحب طوره احترام قابل هستیم. من با وکیل صاحب طوره در زمانی که به حفت ناینده مردم فرخار در دوره های ۱۲ و ۱۳ عضویت پارلمان را داشتند بارها از نزدیک دیده و در تابستان سال ۱۳۴۸ در خانه وکیل صاحب چیچکه مدت زیادی یکجا زندگی کرده ام. اینک داکتر صاحب مشاهد به حفت برادر آنها حق زیادی بالای ما دارند. اشا الله هر خدمتی که از دست مان ساخته باشد درین خواهیم کرد. و این چیزی را که شما گفتید اجرای آن در حد وظیفه، اخلاقی ما خلاصه می گردد.

فردای آن شب یکجا با مهمانهای خود وارد نوآباد شدم. غلام سخن صدیقی به استقبال ایشان شسته و مراتب حرمت بجا آورد. داکتر مشاهد مدت سه روز با ما بود. او در حوالی عصر روز سوم اقامتش در قرارگاه مان، نامه ای را که بد خط آقای مسعود رقم یافته و در آن از وعده همکاری محمد حکیم صدیقی به آمریت شورای نظار ذکر گردیده بود، به غلام سخن صدیقی تحویل داد. متعاقباً سخن چندی را در مورد حساسیت وضع و احتمال سقوط دولت دکتور غیب الله پس از خروج قوای شوروی از افغانستان توسط مجاهدین لطف کرد. او در پایان حرفهای خود اظهار داشت، که ما باید سر از همین لحظه موضع خوشیش در برابر شورای نظار را اعلان داریم. در غیر اینصورت، مراجعته، ما پس از زایل گردیدن حاکمیت دولتی سودی

نخواهد داشت. البته به این اساس که امر صاحب در آن هنگام نسبت نداشت دست آویز به دفاع از ما پرداخته نتوانسته و کمکی را که باید انجام دهد اجرا کرده نمی تواند. من پس از لیخند معنی هاری گفتم، داکتر صاحب! شما مهمان شخصی ما هستید، من قبلاً هم گفته بودم که مسئله احترام به روابط خانواده گی ایکه میان ما و شما وجود دارد در نزدما مقدمتر از اینکونه توقعات سیاسی تان است. شاید ضروری نباشد که بارسیت بخشیدن به این ارزش اخلاقی از عواطف قومی خود که باید به آن حرمت قایل باشیم، در گذرم. فرق نمی کند، ما بدون آنهم برای امر صاحب از دیدگاه اخلاقی و رعایت سنت اجتماعی مان تسلیم استیم.

داکتر صاحب مشاهد که در به کرسی نشاندن فرمايش خوش جدی به نظر می رسیدند، موضوع را پی گرفته و تقاضای خود را برای دو مرتبه دیگر تکرار کردند. بالاخره من مجبور شدم تا بگویم که داکتر صاحب! اینکه دولت داکتر نجیب سقوط می کند و یا پا بر جامی مانند تاثیر چندانی به اتخاذ موضع سیاسی ماندارد، ما به غایبیه کی از قوم خود حرف می زنیم و عمل می کنیم. اگر اینطور نباشد همین حالا که شما اینجا تشریف دارید این قرارگاه یک قطعه دولتی است. من سلاح دولت را در دست داریم. از آن اعشه و معاش می گیریم. گذشته از همه این کار مانرا به اساس تجاری که بر ایمان دست داده است، آگاهانه انجام داده ایم. مامیدانیم که پس از تشریف بردن شما جانب دولت اعتماد خود را از ما گرفته و شاید هم با منقطع ساختن معاش، اعشه و اکمالات نظامی، بر ما فشار جدی وارد کند. و یا شاید هم این روز نه را کاملًا به رخ ما بینند. ولی با آنهم ما این رزک را پذیرفته فقط و فقط با پابندی به اخلاقیات خانوادگی خوش به یک انتهار سیاسی تن داده ایم. ما از این می ترسیم که فردا نگویند که مادر حالی که توانایی انجام چنین خدمتی را به یک خانزاده، مردم خود داشتیم آنرا انجام ندادیم. بناءً شما

من توانید برای آمر صاحب بگوئید که تا آن لحظه ایکه یک بیرق دولت در یکی از گوشه های افغانستان بلند یاشد مادولتی خواهیم بود. ایشان در صورت رسیدن به قدرت هر فیصله ایرا که لازم می دانند در برابر ما بکنند. داکتر صاحب مشاهد، بی آنکه حرف دیگری را زمزمه کند گفت:

در اینصورت، چه می شود که خلص این گفته های خود را در پشت نامه عنوانی آمر صاحب بنویسید. چون آمر صاحب در هنگام بازگشت ما، در این زمینه از من سند خواهند خواست. آنگاه، من در پایان نامه، آقای مسعود نوشتیم:

جناب آمر صاحب:

ماتا بلند بودن آخرین بیرق دولت در افغانستان دولتی باقی خواهیم ماند.

با احترام

اسد الله ریس ارکان غند ٥١٨

غلام سخی صدیقی قوماندان غند ٥١٨

فردای آنروز داکتر صاحب مشاهد را در حالی که پول زیادی را با خود حمل می کردند، از طریق راه اوزن کوتل بجانب قریه، بیشکند که در ان قرارگاه میرزا عبدالرحیم جایجا بود، رهنمایی کردیم. چند روز بعد داکتر صاحب مشاهد و هیات همراه ایشان با یکصد و بیست نفر مجاهد جبهه، شورای نظاری ملایپرمقلم که در رأس شان مولوی صمد استاد پیرمقلم و قوماندان حفیظ پاغی حصاری قرار داشت به قرارگاه ما تشریف آوردند. قرار بود که داکتر صاحب افراد مذکور را جهت فراگیری آموزش نظامی به فرخار انتقال دهند. ایشان یک شب را با ما سپری کرده و صبح آن غلام سخی صدیقی بخاطر انجام خدمت به مهمانان خود، آنها را تا عبور شان از دیوار کوکچه استقبال کرد. مدتی نه گذشت که قاری محمد امیر تقاضا به عمل آورد تا نشستی را در شهر دشت قلعه سازمان داده و در آن با ناینده، وی به

گفتگو پیردازیم. ما موضوع را به اطلاع قوماندان جلیل و رشید احمد تاتار رسانیدیم. باورود اشیان به قرارگاه خویش از آماده بودن خود بخاطر استقبال از غایبند، قاری محمد امیر برای او اطمینان دادیم. فردای آرزوی پس از ورود معاون عبدالرحمن و هیات همراهش به شهر دشت قلعه جلسه پیشنهادی قاری امیر را دایر کردیم. در جلسه، مذکور اشخاص ذیل حضور داشتند:

- ۱ - معاون عبدالرحمن معاون قاری محمد امیر
- ۲ - قوماندان جلیل
- ۳ - رشید احمد تاتار
- ۴ - معلم محمد عمر دوست شخصی و عنصر ارتباطی قاری امیر با قوماندانی غند ۵۱۸
- ۵ - قاری عبدالله یکی از دستیارهای قاری محمد امیر
- ۶ - من (نگارنده)
- ۷ - جلیل خان معاون غند ۵۱۸
- ۸ - ملاکل نظر آمر کشف غند ۵۱۸
- ۹ - آنور اکه قوماندان کندک خارندوی
- ۱۰ - معلم عبدالروف مشاور سیاسی انور اکه و چندتن دیگر.

در این نشست معاون عبدالرحمن اظهار داشت:

«به اساس فشار هایی که از جانب احمد شاه مسعود بر قاری صاحب وارد آمده است. ما غنی توانیم که بعد ازین به همکاری خود با شما ادامه بدھیم. این را خودتان خواهید دانست که در آینده چه موضعی را در برابر مجاهدین می گیرید. آنچه که تا حال از دست ما ساخته بود به صفت یک برادر و قوم شما آنرا انجام دادیم. خذا کند که از ما آزرده نباشد. ما هم مجبور هستیم. ما چاره نداریم. چون آمر صاحب مسعود و جهادی های دیگر تبلیغ می کنند

که در این شرایط حساس بجای اینکه دولتی ها به مجاہدین تسلیم شوند، قاری صاحب امیر به صفت یک مجاہد با ایمان و سابقه دار برای دولتی ها تسلیم گردیده و کمونیست شده است.»

به این ترتیب اتحادیه اینکه از آن نتایج نیکی بدست آمده و زمینه خوبی را بخاطر ایجاد تفاهم میان نیروهای درگیر در منطقه مساعد ساخته بود بنابر ادعای قاری محمد امیر در اثر فشار آقای مسعود از همپاشید.

به اسارت رفتن غلام سخن صدیقی و منزوی گردیدن^۱ غند ۵۱۸

در حالی که تلاش‌های مادر جهاتی که بر شمرده شد. سیرمی کرد. در این جریان آمر صمد با پادر میانی نعمت الله برادرزاده، مامور حسن که با سازایی ها پیوسته بود و مدیر محمد امان دشتی. رله تفاهم با قوماندان مذکور را باز کرده و در توافق با انور اکه برادر احمد اکه گفتگوهایی را باوی انجام داده بود. به همین اساس انور اکه بنابر استشارة، آمر صمد از جانان الدین یکی از گردانندگان جبهه، مامور حسن دعوت به عمل آورد تا به بهانه، اینکه از فامیل خود دیدار می کند، ولاره دشت قلعه گردیده و راه و رود خوش به آن را هموار سازد. بناءً جانان الدین در اثر همکاری آمر صمد به تاریخ ۱۶ عقرب سال ۱۳۶۷ با چند گروپ خوش راه قرارگاهه، انور اکه را در پیش گرفته و در آن جابجا شد. دیدار غلام سخن صدیقی با این مهمان نا خوانده هنگامی صورت پذیرفت که تورن جعیل قوماندان یکی از تولی های غند ۵۱۸ در شهر دشت قلعه، ضیافتی را به خاطر بجا آوردن احترام به جانان الدین در منزل خود ترتیب داده و از قوماندان خود نیز دعوت به عمل آورده بود تا در آن شرکت کند.

جانان الدین فرزند حاجی فخر الدین یکی از اراده‌مندان خانواده غلام سخن

صدیقی بود، که زندگی خوبی در شهر دشت قلعه داشت. بنابر آن قوماندان سخنی با در تظر داشت این مساله دعوت تورن جمیل را پذیرفته و بالوسیله دیدار اولی خود با جانان الدین را در مهمانخانه، وی اخجام داد. این در حالی بود، که آمر عباس تصور می کرد که جانان الدین را قوماندانی غند ۵۱۸ بخارط تصفیه، ساحه دشت قلعه از وجود جبهه، او دعوت کرده و اینک از آن استقبال به عمل می آورد. بنابر آن، وی احضارات تدافعی مفعکمی را در حدود تحت اداره، خود مزععی داشته بود. فردای آنروز، غلام سخنی صدیقی از جانان الدین خواهش کرد تا برای چند روز مهمان او باشد. جانان الدین به این در خواست وی پاسخ مثبت داد. ما به تاریخ ۱۸ عقرب سال ۱۳۶۷ میزان این مهمان جهادی خود بوده و پس ازینکه سفره، طعام حاضر شده برای این مهمان برچیده شد. صحبت ماروی چگونه جابجا گردیدن آن قسمت از گروبهای مسلح جبهه، مامور حسن در ساحه تحت تسلط آمر عباس تمرکز یافت که مجاهدین گرد آمده در آن همه از باشندگان دشت قلعه بودند. ماروی این موضوع به توافق رسیده و بعداً وعده سپردیم که بخارط دست یافتن گروبهای مذکور بر ساحه، مشخصی که بتواند فعالیت آزاد آنها را ضمانت کند، تشریک مساعی نمایم. همچنان، در آخر این نشست بنابر تقاضای جانان الدین فیصله بر این شد، تا فردای آنروز من یکجا با ناینده، وی وارد قریه، سنگ علی ولسوالی رستاق شده و با مامور حسن پیرامون طرز تحقق این برنامه صحبت کنم. بنابر آن من با مدیر محمد امان دشتی که خود را متعهد به جریان شعله جاوید دانسته و برداشت رابطه، سیاسی از طریق مذکور با مامور حسن مبارات می کرد. به صفت ناینده، جانان الدین و مدیر غاز فرزند حاجی کوچربای راه شهر نورستان را در پیش گرفتم. در آنجا اریاب محمد خلیل قوماندان کندک دیسات و کاکای من با ما ضمیمه شد. ما حوالی قبل از ظهر همان روز به قریه، سنگ علی رسیده و پس از صرف طعام ظهر، با مامور

حسن به مشوره نشستیم. در این نشست که مولوی عبدالوهاب مشهور به مولوی کوسه، قوماندان محمد عبدالله فرمانده عمومی مامور حسن با چند تن علمای دینی و موی سفیدان قریه نیز شرکت داشتند، من خرفهایی را پیرامون ایجاد وضع جهت نزدیک شدن جوانب درگیر در منطقه طرح کرده و با آوردن مثال از نتایج نیک اتحاد مان با قاری محمد امیر در این زمینه، مامور حسن را قناعت دادم تا جبهه، جدیدی را به همکار ما باز کند. آنگاه، او بخاطر عملی گردیدن این پروسه به تعداد یکصد نفر از مجاهدین مسلح خوش را که در رأس آن قوماندان محمد فرزند بیگی پهلوان قرار داشت جهت اجرای عملیات مشترک بر جبهه، حزب اسلامی آمر عباس در اختیارم گذاشت. من پس از بدست آوردن این تشیجه، قریه سنگ علی را به قصد نو ایاد ترک گفتم. با فرارسی به مرکز قرار گاهی خوش در نو آیاد، غلام سخی صدیقی و جانان الدین را در جریان صحبتی‌ای که میان من و مامور حسن رفته بود، قرار داده و از فیصله ایکه گرده بودیم آگاهی بخشیدم. فردای آنروز مامور حسن به اساس تعهدی که سپرده بود گروپ یکصد نفری خود را به دشت قلعه اعزام داشت. ما گروپ مذکور را به دسته‌های ده نفری تقسیم نموده در پوسته های امنیتی خوش جابجا کردیم. در این جریان آمر عباس احضارات تدافعی خود را بیشتر از پیش تقویت بخشیده و آمادگی خوبی بخاطر دفاع از ساحه ایکه بر آن مسلط بود، گرفت. همچنان آمر صمد که زمینه ساز پشت پرده، این برنامه بود. در نتیجه آمادگی باما قرار داشت. بنابر آن، قبل از آغاز عملیات بر جبهه، آمر عباس از وی دعوت کردیم تا مشوره پیرامون تحقق این نقشه حاضر به مذاکره گردد. آمر صمد در حوالی ساعتی بعد از ظهر یکجا با مشاورین سازایی خوش چون خواجه الف مشهور به استاد حکیم و فیاض مشهور به استاد ربانی چاه آبی و نعمت الله برادرزاده، مامور حسن وارد تعمیر کوچکی شد که در قسمت جنوب شرقی ساحه،

زراعتی پروژه، کوکجه قرار داشته و در آن پوسته های امنیتی غند آبیاری جابجا بود. آنگاه من جانان الدین و مدیر امان دشتی نیز وارد محل مذکور شده و در مورد سازماندهی عمل مشترک قوتهاي مامور حسن، غند ۱۸ و کندك انور اكه بر مواضع تدافعی Amer عباس به مشوره نشستيم. در اين جريان من پيشنهاد كردم که اگر در ختم جلسه وارد قرار گاه انور اكه شده و پس از جمع آوري گروبهای مامور صاحب جريان برگشت آنها را به ساحه تحت عمل شان تعييل کنيم، خوب خواهد شد. چون، در اينصورت Amer عباس از موضوع آگاهي يافته و معتقد مي گردد که ما بر سر مساله عمليات مشترك خوش بر ساحات تحت اداره، وي به موافقه نه رسيده ايم. آنگاه، او شايده به آن عده از گروپهای مسلح خود که از مدتی به اين طرف در حال احضارات جنگی قرار داشته و خيلي ها جسته شده اند، أمر استراحت داده و همه را پراكنده سازد. پس باید گروبهای مامور صاحب تا قسمت نان و اي قشلاق به عقب رفته و تا حصه اي از شب در آنجا منتظر بانند. بعد از آن دوباره به پوسته غند ما واقع در قريه حاجي نور خان برگردند. در آن وقت ما مي توانيم که اين گروپ صد نفری را از همین نقطه که احتصال آغاز پيشروي ما از آن در باور Amer عباس نمي گنجد به تعرض بگذرانيم. در اينصورت من يقين دارم که ما بدون مواجه شدن به تلفات به هدف خواهيم رسيد. اين طرح من مورد پذيرish Amer صمد و جانان الدین قرار گرفته و طبق آن به عمل گذاشتيم. عمليات طرح شده که ساعتی قبل از غاز صبح روز ۲۴ عقرب سال ۱۳۶۷ آغاز یافت، گروپ صد نفری مامور حسن تا حوالی ساعت ۱۱ بجهه، قبل از ظهر، قسمت وسیعی از منطقه تحت اداره، Amer عباس را به تصرف در آورده و سلاح زیادي را از گروبهای غافلگير شده، آن به غنيمت گرفت. چون به اساس پيشبني آما Amer عباس با بدست آوردن اطلاع از باز گشت گروبهای مامور حسن به جبهه خوش استراحت داده و افراد مدافع خط تدافعی خود را پراکند.

ساخته بود. این پیروزی مامور حسن بر آمر عباس در حالی به شکست انجامید که غلام سخن صدیقی در این جریان خلاف تعهد خود عمل کرده و قدمی هم جهت همکاری با گروپ مامور حسن برنداشت. به گونه ایکه، من بعد از آغاز پیشوای گروپ یکصد نفری مامور حسن در نظر داشتم تا برای قوماندانی تولی هایی که در تالقانی قشلاق تاجک قشلاق، باغ بایان، بای دونگک عزب کاکل، قربه، آی خانم و شهر دشت قلعه به حال احضارات در آورده شده بودند. دستور تعرض را بر قربه، غازتبه، ماساوه قشلاق، سکزکول، خمنان و دونگ قشلاق صادر کنم. غلام سخن صدیقی در برابر این نقشه قرار گرفته و اجازه آن را نداد. او استدلال می کرد که این حرکت مامور حسن بخطای بدام انداختن ما و تصرف شهر دشت قلعه توسط طرب اسلامی طرح ریزی گردیده و جزیک دسیسه نظامی کار دیگری فی باشد. اینها می خواهند که در پیوند با همکاری آمر صمد شهر دشت قلعه را متصرف شده و از طریق آن بر گنبدگاه کوکجه دست یابند. تا توanstه باشند که خط ارتباطی خود را با خواجه غار، دشت ارقی و لعام صاحب کامل‌آمی خطر سازند. پس بکذار که بعد از برخورد گروپهای آمر عباس در برابر نیروی مامور حسن اصل قضیه روشن شود. آمر عباس تا ساعت ۱۲ بجهه ظهر گروپای پراگنده، خود را در قربه، سکز کول نظم بخشیده و بعداً به تعرض متقابل علیه افراد مامور حسن گذشت. قوت یکصد نفری مامور حسن که بر حمایت غند ۵۱۸ و کندک انور اکه محاسبه می کرد. با داشتن چنین اطمینانی در ساحه، خیلی ها وسیع منتشر گردیده و به حال دسته های کوچک و اکثری از ارتباط مصروف تلاشی خانه ها بودند. بنابر آن، هنگامی که آمر عباس تعرض متقابل خویش را سازمان داد. بی آنکه به مقاومت جدی مواجه گردد تا ساعت ۲ بجهه بعد از ظهر تمام نقاط از دست رفته، خود را دو باره اعاده کرد. گروپهای متفرق و شکست خورده، مامور حسن به شکل پراگنده و

بی نظم خود را به پوسته حاجی نور خان رسائیده و در انتظار این بودند که قوت‌های غند ۵۱۸ و کنک انور اکه به دادشان خواهند رسید. ولی غلام سخنی صدیقی نه خود دست به عمل زد و نه هم برای انور اکه اجازه داد. تا در جهت تلافی شدن شکست مامور حسن حداقل گام غایشی بردارد. قوماندان محمد این فرمانده جوان مامور حسن که وضع بندی داشت پیوسته به آدرس غلام سخنی صدیقی فحش می گفت. در این جریان مامور حسن نیز از طریق مخابره با وی روابطه گرفته و از بدنه‌ی ایکه کرده بود به یاه ملامتش بست. در پایان رخدادی که شرح آن وقت، مجاهدین متاثر و برآشته مامور حسن راه منطقه مورد عمل جبهه، خود را در پیش گرفته و به این ترتیب آنرا عباس توفیق یافت تا با بدست آوردن پیروزی ایکه انتظار آنرا نداشت نفس راحت کشیده و جهت تحکیم مواضع جدید خود به عمل بکندرد.

همچنان شام همان روز غلام سخنی صدیقی در صدد شد. تا جهت جبران اشتباہی که کرده بود کاری را از پیش برد و به هر ترتیبی که شود پاسخ این پند آشت مامور حسن را که در برابر خیانت صورت گرفته است، بدهد. روی این ملحوظ از من تقاضا کرد که دوباره به سنگ علی رفته و با ارانه دلایل قانع کننده توافق او را در خصوص بازگردانیدن قوت‌هایش جهت اشغال منطقه، مورد عمل آمر عباس به همکاری غند ۵۱۸ بدست آورم. من در حالی که به این ساده آنديشی وی مانند هر بار دیگر می خندیدم، گفتم:

قوماندان بس است. ما تاکی بار بی عقلی های تو را بکشیم. همین بی آبروگی برای هفت پشت مان کفايت می کند. ما کاری که کردیم. ضرر آن متوجه خودمان است. یعنی اینکه ما برای قوم بیچاره، خود ثابت ساختیم که با خون فرزندان شان معامله سیاسی می کنیم. وقتی که من از سنگ علی بر می گشم مامور حسن در حضور داشت موى سفیدان قوم گفت:

«رئيس صاحب! من يقصد نفری را که در محکم فرمان شما داده ام، فرزند

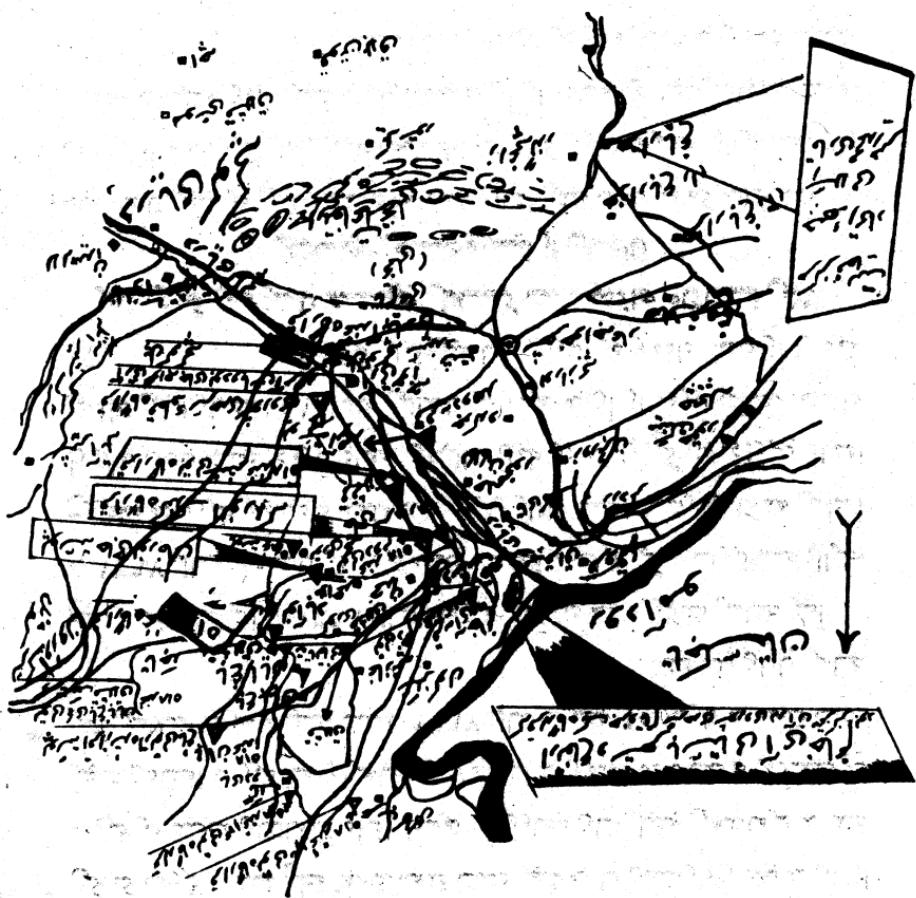
های آنها بی استند که بزرگان فامیل شما ایشانرا مانند اولاد های خود دانسته و به آنها خدمت کرده اند. نه شود که شما هم مثل ملاپرمقل مرا غافل ساخته و همه را به کشت بدهید؟»

پس من به کدام آبرو دو باره به قرار گاه مامور حسن رفته و بگویم که از خبایت ما نسبت به قوم مان در گذر، تو خودت میدانی، هرچه که می کنی بکن.

آنگاه، او تصمیم گرفت تا به بیشکنند نزد قوماندان جلیل رفته و این سیوه تفاهم را از طریق وی و موئی سفیدان قوم حل کند. فردای آنروز در حالی که برادر من سیف الله و ملاکل نظر آمر کشف غند در رکابش بودند، راه بیشکنند را در پیش گرفت. حین حرکتش از نوآباد، گفت، نه شود که یکه راست و یا به اثر مشوره قوماندان جلیل پیش مامور حسن رفته و بگویی که «گوشت قرضت را بگیر»^(۱) طوریکه دیده شد. او با سر تنبه گی و خصوصیت گپ ناشنوی ایکه داشت خلاف تأکید قوماندان جلیل عمل کرده و در حالی که ارباب خلیل را نیز با خود ضمیمه ساخته بود، وارد قریه، سنگ علمی شد. مامور حسن با حسن آداب دستهایش را بست و تحت نظارت ش قرار داد. آنگاه برای آمر عباس از طریق بن سیم اطلاع داده گفت: «کسی که ما و شما را جنگانده بود همین حالا دست بسته در نزد ما قرار دارد. شما کار غندش را یکطرفه کنید.»

این خبر را قوماندانهای تولی مربوط به غند ۵۱۸ شنیده و از جمله تورن جمیل قوماندان تولی دوم که در شهر دشت قلعه قرار گاه داشت تسلیم آمر عباس گردید. پیوستن وی به آمر عباس موجب سقوط کندک انوراکه و قوماندانی تولی دیگر غند که در قریه، آی خانم مستقر بود، شد. در این

(۱) در ولسوالی رستاق ضرب المثلی وجود دارد که می گویند «خربیش گرگ رفت که گوشت قرضت را بگیر.»



جریان قرارگاه تولی ششم غند که در قریب، قم قشلاق متوجه کز بود مورد همچومن قوماندان مجید برادر آمر صمد قرار گرفته و توسط آن اشغال گردید. از آن به بعد راه رسیدن ما به شهر دشت قلعه کاملاً قطع شده و گروپ کمکی غند به فرماندهی جلیل خان معاون آن توسط افراد قوماندان مجید در قریب، قم قشلاق توقف داده شده و به این ترتیب ماجراهای مذکور با افتادن شهر دشت قلعه به تاریخ ۲۵ عقرب سال ۱۳۶۷ بدست جبهه، حزب اسلامی آمر عباس پایان پذیرفت.

آمر عباس مذکور، که در آغاز تیرماه سال ۱۳۶۶ به اثر عملیات وسیع جنرال عبدالرؤوف بیکی ترک موقعیت گفته بود، در تابستان سال ۱۳۶۷ به اساس همکاری رشید احمد تاتار وارد دشت قلعه گردیده و طوریکه مشروح افتاد پیروزی بزرگی را که در طول سالهای جهاد آرزوی دست یافتن بدان را داشت. بدست آورد. از آن به بعد، قوماندانی غند ۵۱۸ انتشار اولی نظامی خود را از دست داده و در آنروای سیاسی قرار گرفته.

تلاش ناکام حاکمیت کابل جهت بلزیس گیری شهر

تالقان از نیروهای جهادی

همانگونه که در بحث قبلی اشاره شد، حاکمیت دولتی در شهر تالقان یک روز بعد تراز سقوط شهر کنفر توسط مجاهدین زاصل گردیده و اداره، آن بدست جبهات جهادی افتاد. از آن به بعد، حوزه شهر میان جبهات مذکور تقسیم شده و به شکل ذیل در آن جایجا گردیدند.

۱ - در استقامت شرقی شهر جبهات مربوط به جمعیت اسلامی و جبهه،

حرکت انقلاب اسلامی انجنیز عمر

۲ - در استقامت غربی شهر جبهات متعلق به حزب اسلامی

آفای حکمتیار، و جبهه، قوماندان باقی که با حزب اسلامی مولوی

خالص تعهد داشت

صفحات شمال افغانستان ...

۸۴

- ۳ - در دفاتری که والی ولایت، مستوفی، رئیس محکمه و قوماندان امنیه کار می کردند، فرماند هان جبه، حزب اسلامی سید جمال قرار گاه ساختند.
- ۴ - در تعمیر مربوط به کارمندان ولایت، ریاست تعلیم و تربیه و ریاست زراعت تعدادی از قوماندانهای جماعت اسلامی با گروپهای مسلح خود متمرکز گردیدند.
- ۵ - داکتر حسین که به صفت منشی شورای نظارت کار می کرد. یک در بند حوبی را در جوار مسجد امام ابوحنیفه به کرایه گرفته و به اجرای وظایف داده شده از جانب آقای مسعود می پرداخت.
- اینها پس از آنکه سیستم اداری ولایت را از بین برداشتند، تمام اساسیه دفاتر دولتی را به غنیمت گرفته و از اطاقهای کار مامورین به صفت باشگاه های افراد مسلح والاغ های خوش استفاده برداشتند. عدم موجودیت تفاهم میان ایشان موجب ریشه گیری چنان انحرشی اداری و امنیتی در شهر گردید. که نمونه، آنرا نمی توان با آوردن مثال تقلیل کرد.
- در حالی که شهر تالقان روز های بدی را تحریه می کرد، دکتور نجیب الله پس از اشغال دویاره، شهر کندز و احیای مواضع تدابعی آن توسط نیروهای دولتی محل و جزو تاماهای کمکی وارد شده به آن، تصمیم گرفت تا موضوع تصفیه، شهر تالقان از جهات جهادی رانیز با استفاده از قوای عملیاتی مستقر در شهر کندز روی دست گیرد. جزال عبدالرؤوف بیکی که در آن زمان وارد این جریان بود، طی نامه ای در پاسخ به سوال من از کشور ترکیه در مورد مذکور نوشت:
- تاریخ ۲۰ اسد سال ۱۳۶۷ ساعت ۱۶ عصر ولایت تخار هم مورد حملات شدید مجاهدین قرار گرفته والی ولایت خلیل رستاقی، منشی ولایتی دهقان و امیر محمد فراهی قوماندان خارندوی به قریه، قراق که غند سازا در

آنجا جابجا بود، پناه بردند. قوتهای امنیت با شیهدی رئیس امنیت و معاون منشی کمیته، ولایتی در باغ ذخیره که موضع احضار شده قبلى بود، به مدافعه پرداختند... بعد از تأمین امنیت قندز سر قوماندانی اعلیٰ پلان عملیات تخار را روی دست گرفت. من در آن وقت قوماندان عمومی دیسانط و معاون وزیر دفاع در امور دیسانط بودم. نسبت بلدی و داشتن روابط منطقی، دکتور نجیب الله به گلاب زوی وظیفه داده بود که من با بشیر بغلاتی وزیر عدلیه مشوره نموده نظر مان را در خصوص آزادی دویاره، تخار بکیرد. گلاب زوی مرا به وزارت داخله دعوت کرد. آن روز بشیر نمود، از من در خصوص آزادی تخار نظر خواست. من با او گفتم، اگر قوتهای دیسانط را با یک تشریک متساعی غاید، من دو کندک تقویه شده از قوتهای دیسانط را با یک تولی تانک و ماشین محاربی و یک کندک تپیچی با خود گرفته به خواجه غار رفته با قوتهای محاصره شده یکجا در اشغال دویاره، ولایت تخار عمل خواهیم کرد. او با من یکجا به سر قوماندانی اعلیٰ آمدیم. پیشنهاد من منظور شد. من تاریخ حرکت را روز یکشنبه پیشنهاد کردم. وظیفه احضارات را به قطعات دادم. روز جمعه گلاب زوی برايم تیلفون نمود که یک بار به وزارت داخله بباید. من وقتیکه نزد گلاب زوی برفتم. بشیر بغلاتی هم آنجا آمد، گلاب زوی موضوع وظیفه تخار را که از طوف رئیس جمهور داده شده بود، با قراریکه منظور گردیده بود برای وزیر عدلیه توضیحات داد. در آخر وزیر عدلیه بدون آنکه نزاکت نظامی را در نظر داشته باشد، گفت:

«سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان تحت قومانده، خان زاده هیج وقت عمل نخواهد کرد. چون بیگی صاحب از جمله، خوانین قطعن است. ما با او تشریک متساعی نمی کنیم» من از وزیر صاحب اظهار سپاس کردم، که بر من کلمه، خوبی را استعمال کرد. علاوه کردم اگر موضوع تخار وزیر صاحب را علاقمند می سازد، میتواند به استقامت علیحده بدون اینکه تحت قومانده

ما باشند به عملیات اشتراک کنند. او اظهار نمود: «عملیات مستقل مینمایم بیکی صاحب نزد» به شرطی که همین امکانات را که بیکی صاحب با خود می برد برای مداده شود. با تبادل نظر ها گلاب زوی گفت بیانید نزد ریس جمهور در جلسه سر قوماندانی اعلی می روم. من وزیر داخله و وزیر عدليه به سر قوماندانی رفتم. ریس جمهور موضوع عملیات را با پیشنهاد من دوباره تکرار کرد و بغلانی بازهم همان گفته خویش را تکرار کرد. ریس جمهور به طرف من دیده گفت: «توجه نظر داری» من گفتم من تابع امر هستم، اگر هدایت میدهید می روم و گرنه وزیر صاحب عدليه عملیات را انجام بدهد. وزیر عدليه پیشنهاد کرد که قوتهاي که با بیکی صاحب می رود برای مداده شود. من حرفی نه زدم اما ریس جمهور به او حواب داد که کنک دیسانست بخاطر امنیت بیکی صاحب می رود شما خود از امکانات خوبی بربخور دار هستید.

بشیر بغلانی پیشنهاداتی تقدیم کرد، که فوراً از طرف شهناز تنی لوی درستیز و سر مشاور قوتهاي مسلح اتحاد شوروی در افغانستان منظور شد. فوراً امر یکهزار میل کلاشنیکوف هزار صندوق مهمات کلاشنیکوف و راکت انداز، ۶ دستگاه زئیو ۲۳ و مبلغ ۴ ملیون افغانی وقت برای بشیر بغلانی منظور شد و ۶ فروند هلیکوپتر برای انتقال قوتهاي سازا از بدخshan، شهریزگ رستاق و دیگر نقاط برای شان هدایت داده شد. و ورنیکوف اطمینان داد که من شما را توسط اوره گان و توبچی حمایه می کنم. جلسه ختم گردید. من متوجه بودم که این وظیفه را بشیر بغلانی پیش برد نه می تواند. او فقط برای استفاده جویی پیشنهادات را کرد و منظور شد. وضع در داخل وطن هم با برآمدن قطعات شوروی چندان خوب نبود. زیرا کشیدن قوتها از بسیاری نقاط مملکت بخاطر بوجود آوردن یك کمر بند امنیتی در مسیر شاهراه ها و مراکز ولایات ادامه داشت. اداره نظامی

ملکت تقریباً بدست ورنیکوف بود. اجرای امریکی حتمی بود و قوت‌های شوروی در مسیر شاهراه‌ها با مجاهدین در سازش بودند... بغلانی با اکمالاتی که شده بود به خواجه غار پرواز می‌کند. با قوماندان صمد عملیات را از قزاق آغاز می‌کند. بگانه قطعه ایکه خود را به باغ سپین زر می‌رساند تولی دیسانست تحت قومانده خال محمد می‌باشد. اما عقب او را خالی می‌گذارند و مجبور می‌شود که عقب بر گرد و غند سازا هم پیش روی نکرد، زیرا صمد غنی خواست که عملیات تحت قومانده بغلانی پیروز شود بغلانی نتوانست وظیفه را انجام بدهد. مكتوب عقب مكتوب به وزارت دفاع می‌فرستد که کنک دیسان است امرو قومانده ما را قبول ندارد. در حالیکه در هر وظیفه داده شده فعالیت خوبی را انجام داده است. بالآخره توطیه صورت گرفته خال محمد قوماندان تولی دیسانست در قرار گاهش کشته می‌شود. وضع تخار خراب شده می‌رود. قوماندان کنک طی نامه‌ای برای من ثوشت:

«وزیر عدلیه امیر ترور مرا داده پیغم را سخت شکنجه کرده است. مجاهدین هم تلاش دارند که قوتهاي مدافعيه کننده را در هم بشکنند من به تنها گن غنی توائم بیش ازین مقاومت کنم. مهمات نداریم. اعاشه نداریم من تسلیم می‌شوم.»

واقعاً مایوس شدم که چرا بغلانی این احساس را ندارد که از قوتهاي موجود به نفع خود استفاده کند بشیر بغلانی با مطالعه وضعیت شفرهای متواتر بخاطر اعزام کمک به ستر درستیز می‌فرستد، اما ستر درستیز در نقاط دیگر کشور مصروفیت دارد. بشیر نه تنها نتوانست که عملیات را پیش ببرد بلکه قوتهاي سازا را با فشار مجاهدین از قزاق به طرف خواجه غار عقب می‌کشد. و با غذخیره در محاصره کلی مجاهدین قرار می‌گیرد. و او چقوق (قوماندان کنک دیسان) سلاح و وسایط را برای الله بیردی خوجین میدهد.

در اوخر عقرب سال ۱۳۶۷ بشیر بغلانی را نسبت عدم اجرا آت آن به کابل خواستند من دو باره به جلسه قرارگاه سر قوماندانی اعلیٰ احضار شدم، وقتیکه آنجا رسیدم، بشیر بغلانی کوشانی هم موجود بوند. لوی درستین آصف دلاور گذارش وضع را می دهد. بالآخر ریسک جمهور رو به من گرد که کمک کن، من اظهار داشتم که چه می توانم بکنم، قوت‌های باغ ذخیره در حدود هفتاد کیلومتر از خواجه غار دور است. قوت‌های سازا از قریه قزاق که حاکمترین اراضی بود، با پوسته های حاکم که در مسیر تالقان قرار داشت همه را رها نموده به خواجه غار آمدند. چه می توانم بکنم تنها یک پیشنهاد دارم که لوای ۳۷ با یک قطار اکمالاتی قندز برود. او اصرار کرد که با داکتر هماں روز با داکتر بها به مزار شریف و از آنجا توسط هلیکوپتر به خواجه غار پرواز نمودیم. من و داکتر بها در زمانی رسیدیم که آخرین پیام خدا حافظی رسیس امنیت شهیدی توسط دستگاه برایم رسید. و با عالم فحش و ناسزا به بشیر بغلانی آواز محاصره شده گان خفه شده رفت. در حدود سه صد نفر همه اسیر شدند. و شهیدی ذرفخار اعدام شد. و تالقان مکمل بدست مجاهدین که از ولایت بلخ، فاریاب، شبزگان، سمنگان، بغلان، قندز و بدخشان در این عملیات آمده بودند تحت قومانده مسعود عمل می کردند سقوط کرد. و بشیر بغلانی آبروی سازمان مذکور را که نیروی مطمئن در تخار بود از بین برد».

این در حالی بود، که محبوب الله کوشانی رهبر سازا پس از تقرر خلیل رستاقی به صفت والی ولایت تخار در ماه سلطان سال ۱۳۶۷ با دکتور نجیب الله به مشوره نشسته و بعد از دریافت موافقه، وی در مورد ملاقات خود با احمد شاه مسعود، وارد شهر تالقان گردید. محبوب الله کوشانی علاوه بر

چندتن از اعضای رهبری سازا، خلیل رستاقی و آمر صمد را که هردو عضو دفتر سیاسی سازمانش بودند، نیز ضمیمه هیئت معیتی خوش ساخته و به دیدار آقای مسعود به شهر فرخار شتافت. صحبت ایشان در این دور مذاکرات روی اتحاد سازا و شورای نظار بخاطر اعاده، حقوق اقوام غیر پشتون در افغانستان متصرکز گردیده و بعد از جزویت زیاد احمد شاه مسعود طرح کرد که رهبری سازا بخاطر به اثبات رسانیدن آنچه که جهت تأمین اتحاد میان سازا و شورای نظار می گوید، باید تشکیل قطعات نظامی خود را جهت پیشبرد عملیات علیه قولای دولت و نیروهای مخالف دیگر در تحت قومانده وی قرار دهد. به همین ترتیب، سازمان خود را به مرور زمان منحل ساخته و اعضای آن در اطاعت از رهبری شورای نظار عمل کنند.

محبوب الله کوشانی با این پیشنهاد های آقای مسعود توافق نشان نداده و از فرخار دست خالی برگشت. مدتی نه گذشت که شهر تالقان بدست مجاهدین افتاده و ولايت ساز از طریق خلیل رستاق در آن ساقط شد. بعدها طوریکه جنral عبدالروف بیکی روایت کرده است. بشیر بغلاتی به صفت شخص مسئول و اداره کننده قوتهای سازا و دولت جهت باز پس گیری تالقان تعین گردید. به تعقب آن دکتور نجیب الله فرمان تقرر آدینه سنگین عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شاروال پیشین کابل را به صفت قیم ولايت تخار و شیهدی را به صفت ریس امنیت دولتی آن صادر کرده و هر دو را به قریه، قراق فرستاد. این بخاطری بود، که تحرک قوتهای دولتی جهت تصفیه شهر تالقان تسریع گردیده و به نتیجه برسد. ولی طوری که دیده شد، تلاش‌های دکتور نجیب الله در این زمینه بی شمر ماند، چون سازایی ها که در این بازی دست بالاتر نسبت به دولت داشتند، هر آنچه را که خود فیصله می کردند همانرا بر دولتی ها تحمیل کرده و با پیش جنک ساختن و تخلیه عقب آن ها پس از آغاز درگیری، در دو و یا سه تعرضی که

بر مجاهدین انحصاری دادند، همه را از خود ناراضی ساخته، روحیه، جنگی و حسن اعتماد ایشانرا نسبت به صداقت خود زایل کردند. از همین بود، که نیروهای گرد آمده در مراکز قزاق و باغ ذخیره به حالت کفایعی دو آمده، از آن به بعد نوبت احمد شاه مسعود بود که با داشتن ابتكار در اجرای مانور بخارط اشغال نقاط باقی مانده، دولتی در شهر تالقان تصمیم بگیرد. بنابر آن، اولین تعرضی را که آقای مسعود بر قریه، قزاق و نیروهای حزب اسلامی به قوماندانی سید جمال بر باغ ذخیره انحصاری دادند با تلفات سنگین مواجه گردیده و بدون کدام دست آورده به عقب برگشتند. مدتی بعد رهبری سازا برای بار دوم راه مذاکره با احمد شاه مسعود را در پیش گرفته و هیات انتخاب شده از جانب آن وارد فرخار گردید. این دور مذاکره سازایی‌ها با احمد شاه مسعود نیز ثمری از خود بجا نه گذاشت، که آقای کوشانی را خوشنود سازد.

در همین جریان انجینیر بشیر چاه آبی مسئول قسمت شمال‌شرق افغانستان حزب اسلامی از پاکستان وارد شهر تالقان شد. او پس از مطالعه وضع، قوت زیادی را از جبهات حزب اسلامی قوماندان بشیر چاه آبی، مامور حسن، قاضی کبیر و آمر عباس در تالقان تجمع داده و بخارط انحصاری تعرض یکجانبه بر باغ ذخیره آمده گردید. آقای مسعود که تا آن زمان در برابر در خواست های سید جمال جهت اجرای عملیات مشترک بر موضع سازایی‌ها و قوای دولتی متتمرکز شده در قریه، قزاق و باغ ذخیره بهانه سازی کرده و تعلل به خرج می‌داد، باملاحظه احضارات انجینیر بشیر دست به کار شده و با استفاده از هر آنچه که در توان داشت جهت تصرف قریه، قزاق از سازایی‌ها عمل کرد: در جنگی که میان طرفین در آخر روز های ماه قوس سال ۱۳۶۷ آغاز گردیده و مدت سه روز ادامه یافت. احمد شاه مسعود پس از بجا گذاشتن در حلواد یکصد و هشتاد کشته قریه، قزاق را از مدافعین سازایی آن در حالی

متصرف شد که پس از عقب نشینی ایشان بجانب پل کوکچه حتی یک میل سلاح از محل مقاومت مذکور بدست نیاورد.

قوتهای شکست خورده، سازایی به فرماندهی قوماندان شاه محمود، آدینه سنگین و یکعدده از دولتی های دیگر با استفاده از خط اتصالی سازا که از قریه قزاق تا قریه، قلعه مامه بی واقع در جوار دریای کوکچه ادامه داشته و از کوهستانی ترین ساحه عبور می کرد. با جمع بزرگی از خانواده های آواره وارد ساحت تحت آداره، آمر صد گردیدند. در این جریان موضوع جالب توجه این بود، که در چنین حالتی که چندین طفل متعلق به بنی جا شده گان قزاق در اثر برودت هوا جان داده بودند. آمر صمد و برادر اوی قوماندان مجید مصروف بزکشی در جوار ساحه، زراعتی پروژه، کوکچه بوده و چنان بی تفاوت و شادمان به نظر می رسیدند، که با مسلحه از این سرگرمی و خوشنودی ایشان هیچ کس را باور بر آن نمی رفت که همچو مصیبته برو دوستان همسنگرا ایشان وارد آمده باشد.

یک یا دو روز بعد تراز وقوع این حادثه جنرال عبدالروف بیگی و داکتر عبدالکریم بها وارد مرکز قرار گاهی غند ۵۱۸ شده و در صدد برآمدن تا کاری را جهت نجات در محاصره مانده گان باع ذخیره انجام دهن. ولی، دیگر دیر شده بود که ایشان را مجال اجرای این مهم دست دهد. چون فرداي آنروز که مصادف به ۲ جدي سال ۱۳۶۷ بود. باع ذخیره در اثر توطئه ایکه از داخل صورت گرفته و منجر به قتل نعیم تلاش قوماندان غند اوپرزا تیفی و چند افسر دیگر گردید. به تصرف جبهات جهادی حزب اسلامی در تحت فرماندهی اخیزیر بشیر چاه آبی در آمد.

در معامله سقوط این دو مرکز مقاومت سازایی ها و قوتهای دولتی، تمام اسلحه، ثقلیه و تختیک مغاربوی از قبیل سه چین تانک، دو چین ماشین مغاربوی و دو ضرب توب مربوط به کندک دیسانت هجومی؛ دو میل هاوان

غزنوی، ۴ میل توب ۷۶ صحراء، ۴ دستگاه زنیو ۲۳، در حدود پنج میل هاوان ۸۲mm، ۴ میل دهشیکم و دو عرده زرهپوش متعلق به قوماندانی غند او پراتیفی بسط الخنیز بشیر لفتاده آقای مسعود بال به اسارت بردن ۲۲ نفسی سریاز و افسر دولتی و به قتل رسانیدن عده زیادی آنها به شمول شهیدی خود را قانع ساخته بود.

قصمه بیم دکتر و انجیب الله مبنی بر ایجاد فرقه ۵۲ در شهر کندز

با سقوط باغ ذخیره وظیفه عبدالرؤوف بیکی و داکتر بها بدون نتیجه به پایان رسیده و هر دو بخطاطر ارائه گذارش به دکتور نجیب الله راه کابل را در پیش گرفتهند. مدتی نه گذشت، که دکتور کریم بها یا مشاور شوروی معاونیت وزیر دفاع در امور قوتهاي منطقوی، دکتروال عتبی الله کشمی و جگرن شبیر احمد با استفاده از دویال هلیکوپتر وارد قرارگاه غند ۵۱۸ شدند. مشاور روسی پس از چند دیداری که در مدت اقامت دوروزه اش درنو آباد یافرمانده قطعه، شوروی مستقر در سریل دریای کوکجه انجام داد، به کابل برگشت. در حدود یک هفته بعد تراز آن جنral عبدالرؤوف بیکی یکجا با دستیار خود جگورن نور محمد کوهنورد برای یاردم وارد نو آباد شد. وی در این سفر خود طرح ایجاد فرقه ۵۴ تخار به اساس تشکیل غند ۵۱۸ در قریه، بای دونگک دشت قلعه را با خود داشت. به همین ترتیب، او بعد از مشوره با دکتور بها، پیشنهاد تقرر الیاس سیفی به صفت رئیس امنیت دولتی ولایت تخار را که به اتهام غفلت در دفاع از شهر کندز در زندان پلچرخی زندانی بود، عنوانی سرقوماندانی اعلی شفر کرد. دکتور نجیب الله بی آنکه در زمینه اجرای این پیشنهاد وی تعلل به خرج دهد، الیاس سیفی را با

فرمان مقرری اش به وظیفه مذکور راهی نو اباد ساخت. الیاس سیفی بعد از فرود آمدن در نواباد و مشوره یا عبدالروف بیگی و دکتور بها، یکجا بادگرمن معروف فرخاری که او را به صفت معاون خود برگزیده بود، واود اقامتگاه کارمدان آزاد شده، دولتی واقع در سرپل کوکچه گردید. وی در اندک زمانی موفق شد تا آنده از سربازان، افسران و ماموروں دولت را که قبلاً در ادارات ملکی و تشکیل نظامی ولایت تخار در شهر تالقان مصروفیت داشته و از حادثات باغ ذخیره و قراقچان به سلاحت برده بودند، تحت نظم آورده و کار شانرا سر برآه سازه سدر حالی که کاوالو با گرمی خاصی پیش رفته و جنرال عبدالروف بیگی در مشوره با دکتور بها گامهای مقدماتی ایجاد فرقه ۵۴ در قریه، بای دونگلک را بر من داشتند، شفیره ای مینی بر تاسیس این فرقه در شهر کندز عنوانی ایشان مواصلت کرد. در شفر مذکور برای عبدالروف بیگی نیز دستور داده شده بود که به کابل برگردد. آنگاه، عوالي نیمه شب همانروز جنرال بیگی مرا به اطاق خاصی که خود و دکتور بها در آن استقامت داشتند، احضار کرده و پس از ختم صحبتش با داکتر بها گفت:

«اسد جان! من و داکتر صاحب بها بخاطر حفظ قوتهاشی شما و بقای حاکمیت دولت در ماوراء کوکچه کوشش کردیم که تشکیل غند تانرا به فرقه بالا برده و از مجموع قطعات شما، رشید تاتار، میرزا عبدالرحیم و کندک های ارباب صاحب خلیل و شریف کاه فروش فرقه ۵۴ را در بای دونگلک به پا ایستاد کنیم. اگر این کار را نمی کردیم سلاح و تختیک محاربوی و مهمات کافی به شما داده نمی شد. تا از طریق آن توان دفاع از خود را در برابر جبهات قوی حزب اسلامی و احمد شاه مسعود پیدا کنید. تنی (شهناوار تنی وزیر دفاع) با استفاده از غیابت من و داکتر صاحب بها و به اساس پیشنهاد عبدالله فقیر زاده داکتر صاحب خبیب را فریب داده و منظوری ایجاد فرقه را در کندز گرفته است. چیزی که از دست ما بخاطر کمک به شما می آمد همین

بود که نشد. حالی دیگر فکر غمی کنم که با این وضعی که بعد از اسیر شدن سخن دارید به مقاومت خود در مقابل ملا ابرگش (آمر عباس) و یا احمد شاه مسعود ادامه داده بتوانید. چون پس از سقوط باع ذخیره جبهه حزب اسلامی - الخجیر بشیر صاحب تانک، ماشین محاربی، زرهپوش و سلاح نقلیه کافی شده و با داشتن خط عبوری آزاد از دریای کوکچد حتماً برای ابرگش کمک می کند تا غند شما را سقوط بدهد. اگر او این کار را نکند احمد شاه مسعود بعد از ختم کار صمد به چنین اقدامی دست خواهد زد، این همه در بدی شما از دست بشیر بغلانی کشیف است. اگر او مداخله غنی کرد. امروز تالقان آزاد می بود و شما هم به این سر نوشت مواجه غنی شدید. به فکر من بعد از اینکه سازابی ها قزاق را ترک گفته و با تنها گذاشتند باع ذخیره زمینه قتل رفای ما را توسط احمد شاه مسعود مساعد ساختند. داکتر صاحب بخوبی بر آنها عصیانی شده و تنی با بیلگه گرفتن این کار سازابی ها پلان ما را بخاطر ایجاد فرقه شما خنثی کرده است. حالی که گپ به اینجا رسیده است. شما آزاد هستید که بخاطر زنده ماندن تان، یا به حزب اسلامی رابطه بگیرید و یا هم با احمد شاه مسعود.»

من پس از شنیدن حرفهای جنجال بیگی که آنرا با دلسوزی خاصی بیان داشت، گفت: کاکا! آنچه را که به من گفتید برای معاون صاحب (جلیل خان معاون غند که برادر بیگی بود) نه گفته اید؟ او گفت:

«نه، من این گپ های خود را اول با داکتر صاحب در میان گذاشتتم و بعد از شنیدن نظر انها برای تو گفتم، که تو در آخر صحبت ما داخل اطاق شدی» آنگاه، من اظهار داشتم:

کاکا: ما میدانیم که شما به صفت یک بزرگ فامیل جهت حفظ آبرو و بقای ما دلسوزانه تلاش کردید. شما که آینده ما را اینطور پیش بینی می

کنید. تشریف ببزید. می‌خودمان میدانیم که چه کنیم، خوب شد که معاون صاحب در بین مان نبود. توقع من از شما این است که حرف تان را در همین حد نگاهدارید. چون افسران و سرتازان غند که منتظر اکمالات قطعه، خود ازه طرق ایجاد فرقه^۴ ۵ دربای دو نگنیک هستند، اگر این را بشنوند، من س شده و تأثیر بدی بر زوحیه آنها خواهد کرد، چه که قوماندان غند هسین حال در اسارت به سویی برذ. هر چه نیاشد قوماندان قوماندان است. ولی کاکا این حرف را به یاد داشته باشید که من آن گونه زنده ماندنی را که فردا از طریق تسلیم شدم به ملایرگش و یا احمد شاه مسعود آرزوی کنم. هرگز غنی خواهم. چون در آنصورت من مانند یک شخص اسیر وی اراده در اختیار ایشان قرار گرفته و آنها هم شاید بخطار مسخره کردنم هرا با رعایت عزت و احترام به هر جا برد ویه دیگران معرفی کنند که: این برادر سابق دولتی بود. خداوند برایش توفیق داد که با مجاهدین همکار شده و راه اسلام را در پیش گرفت. در حالی که من کافر نبوده و مسلمان هستم. شما چه فکر می کنید که این برای من مرگ تدریجی نیست؟ مرگی که باین آبروگی و بی غروری همراه است. و من اینگونه مرگ را که هر لحظه به سراغم برسد هرگز نخواسته ام و غنی خواهم. شما بروید، ما هر چه را که از جانب خداوند(ج) بر سرمان من آید قبول داریم.

این گفته های آگنده از احساسات من، هم جنرال بیگی و هم داکتر بها را متأثیر ساخت. بعداً جنرال بیگی گفت:

«خوب اسد جان، خودت می دانی، آنچه را که من گفتم از روی دلسوزی بود و از لحاظ رسمی من حق اظهار آنرا نداشت. داکتر صاحب بها هم از خود ما هستند. هیچ کار من از آنها پوشیده نیست. خوب تویرو به کار و بار خود برسی»

آنگاه، من از اطاق ایشان خارج شده و فرادی آن شب عبدالرؤوف بیگی با

استفاده از دو بال هلیکوپتری که جهت انتقال او به نوآباد پرواز کرده بود راه مزار شریف و کابل را در پیش گرفت. این در حالی بود. که تنها داکتر بها در قرار گاه ما به صفت مهمان مان باقی ماند. چون دگروال عتیق الله و جگرن شبیر محمد که او را در این سفرش همراهی می کردند مدته قبل عازم کابل شده بودند.

با فراری جنral بیگی به کابل، قوماندانی فرقه ۵۴ دز کندز ایجاد شده و دگروال امین الله کریم داماد پسر کاکایش محمد حکیم صدیقی که از لحاظ سیاسی بی سیال مسلک بود، به اساس پیشنهاد وی به صفت قوماندان فرقه، مذکور توظیف گردید. علاوه بر آن افسران دیگری که وارد دستگاه رهبری فرقه ۵۴ شدند عبارت می شدند از:

۱- دگروال آزاد خان (خلقی) به صفت معاون فرقه

۲- دگروال حبیب الله ترکمن (خلقی) به صفت رئیس ارکان فرقه

۳- دگروال عبدالله داوی (خلقی) به صفت آمر سیاسی فرقه

تعریض ناکام آمر صمد بر شهر خواجه غار

در حالی که تلاش‌های جنral بیگی و داکتر بها در استقامت ذکر شده سیر می کرد، رهبری سازا کوشش به خرج داد، تا به اساس پا در میانی مشاورین شوروی موافقه، دکتور نجیب الله را جهت ایجاد هسته، اداری و لایت تخار در شهر خواجه غار بدست بیاورد. دکتور نجیب الله این پیشنهاد سازا را نیز پذیرفت و دستور تهیه امکانات مقتضی جهت اجرای عملیات تصفیوی بر شهر خواجه غار را به مراجع مربوط صادر کرد. مدته بعد، آمر صمد و الیاس سیفی از داکتر بها دعوت به عمل آوردند تا به قرار گاه بند آبیاری که به صفت مرکز فرم مدهی قطعات نظامی سازا از آن استفاده شده و در قسمت

جنویغری پل کوکچه واقع بود، برود. صبح روز موعود داکتر بها از من تقاضا کرد تا او را در این دعوت همراهی کنم. من یک عراده زرهپوش از نوع بیردیم را جهت انتقال وی به سریل کوکچه آماده ساخته و یکجا با او وارد غند آبیاری گردیدم. در آنجا صحنه عجیبی برپا بود. آمر صمد در حالی که چپن سیز اپریشمین به تن داشت، مصروف صدور هدایت به فرماندهان خود، خلیل رستاقی، الیاس سیفی و حاجی فضل الحق قوماندان کنده کومنی تالقان که به تازگی سازایی شده بود، دیده می شد. داکتر بها و من به اطاقی رهنماهی گردیدیم، که در آن جنرال جمعه گل معاون بخش امنیت، جنرال حسن معاون بخش خارندوی آمریت اوپراتیفی زون شمال وعده زیادی از افسران و کارمندان سازایی و دولتی در آن نشستته بودند. جنرال حسن باطبع خوش و ساده گی ایکه داشت، حرفهای خنده آورش حاضرین را مصروف نگهداشت و به گرمی مجلس می افزود. داکتر بها این جنرال مودب و سود بردۀ از تربیه معیاری سیاسی و اجتماعی در افغانستان با مواجه شدن به این صحنه، دور از آداب اداری نمیدانست که چه مطلبی را از کجا آغاز کند. لحظه‌ای بعد، او اطاق را ترک گفته و آرام به استقامتی قدم برداشت که آمر صمد خلیل رستاقی، الیاس سیفی و قوماندان شاه محمود گردhem آمده و مصروف صحبت روی برنامه ایکه داشتند، بودند. داکتر بها آمر صمد را مخاطب قرار داده گفت: «آمر صاحب! آمر و خدمتی بود؟» آمر صمد اظهار داشت:

«ما تصمیم داریم که امروز شهر خواجه غار را تصفیه کنیم. بیانید به اطاق برویم در آنچا گپ بزنیم» بعداً ما یکجا با او وارد اطاق شدیم که لحظه‌ای قبل آنرا ترک گفته بودیم. با ورود آمر صمد به اطاق همه به پا خاسته و پس از ادای احترام به او باز نشستند. آنگاه، آمر موصوف از خلیل رستاقی تقاضا کرد تا در مورد برنامه ایکه دارند حرف بزنند. خلیل رستاقی در حالی

که ملبس بادریشی و نیکتایی بوده و از سرورویش عطر ملایم کولون بر می خاست. مطالبی وا که پیزامون تصفیه، شهر خواجه غاو و ایجاد هسته، اداری ولایت تخار در آن تهیه دیده بود، به مجلس عرضه کرده. به تعقیب آن، آمر صمد برای خلیل رستاقی والیاس سیفی هدایت داد تا برای سربازها و افسران قوای عملیاتی پول نان ظهر ایشان را که باید در کافه های شهر خواجه غار ضرف می کردند، توزیع کنند. همچنان از خلیل رستاقی پرسید که متن بیانیه ایراکه باید در گودهم آینی مردم خواجه غار، قرائت و روزانه تهیه دیده است، یا خیر؟ خلیل رستاقی از آنهاه بودن آن به آمر صمد اطمینان داد.

بعد آمر صمد از جابر خاست و گفت: «یا الله، بیانید بخیر برویم.» داکتر بها متوجه به نظر می رسید. و شاید هم او از رویرو شدن با این همه صحنه های مضحك و خالی از تشریفات حداقل اداری در براه افتادن چنین کار بزرگی که آنرا آمر صمد رهبری می کرده، ناخوشند بود. او بن آنکه علاقه ای به این مهم نشان دهد. از آمر صمد رخصت خواسته و راه نو آباد را در پیش گرفت. در طول راه، مرا مخاطب قوار داده گفت: «اسد جان، چه فکر می کنی، آمر صمد موفق خواهد شد؟»

من بار عایت آداب گفتم: نه داکتر صاحب، این آمر صمد آن چنان که بزرگان در مژدهش فکر می کنند، آدم عمیق نیست. او بسیار ساده اندیش است. به نظر من کار او نتیجه نمی دهد. اگر او می خواست که خواجه غار را به آسانی و بدون تلفات تصرف کند باید ما را در جریان قرار می داد. ما در بین جبهه قاری امیر نفوذ داشتیم، روابط ما با سید صادق خان دوستانه است. او به حرف ما گوش می داد. گذشته از آن ما می توانیستیم که بخاطر پیشبرد بهتر و موثر این عملیات، دو ضرب توب ۷۶، یک دستگاه زنیو ۲۳ دو عزاده زرهپوش مانرا در اختیار وی بگذاریم. تا با استفاده از آنها نقااط ناچاریت مجاهدین را بکوید. او که این کار را نکرده است، شاید که گروپهای

جهادی خواجه غار، از ستره های مطمئنی که در دست دارند سود برد و در برابر قوای آمر صمد که باید بعد از عقب گذاری دشت هموار است پسند داشت مواضع رقیب خود را اشغال کند، به خوبی بجتگند. شما بینید که آمر صمد، حتی ارتقاءات و تپه های حاکم بر شهر خواجه غار را که تصرف آنها حتمی و خیلی هم بی درد سر بود، بدست ندارد، او باید از همه اولتر این نقاط را منصرف شده و مواضع مستحکم را در آن ایجاد می کرد و بعد از آن جهت پیشروی قوتهای خود به جانب اسپند دشت آنهم از طرف دشنه قومانده می داد، در این صورت، جنگکنده های وی با داشتن نقاط عقبی مطمئن با آرامش خاطر پیش می رفتند، آمر صمد که چنین نکرده است شاید که در این بازی برنده نباشد.

داکتر بها که خیلی کم حرف می زد، دیگر چیزی نداشت و وزیر پوش حامل ما در مقابل نظام قراول غند ۵۱۸ توقف کرد، ساعتی پس از بازگشت داکتر بها به نواباد، آمر صمد فرمان تعریض قوای تحث امر خود بر شهر خواجه غار را صادر کرد، در خط اول این قوت که به تعداد ۱۶۰ نفر سرباز آزاد شده دولتی از جمع اسیران هماغ ذخیره و در حدود یکصد نفر سرباز کنک حاجی فضل الحق قوار داشت، با موافجه گردیدن به مقاومت شدید مجاهدین خواجه غاری به شکست در دنایی مواجه شد، به گونه ایکه، عده ای از سربازان آواره، تالقانی در دشت هموار استند دشت کشته شده و تعداد زیادی از ایشان به اسارت رفتند، بعد از آن تلاش های پیش آمر صمد جهت پیشروی اش به جانب شهر خواجه غار نتیجه نداده و این برنامه، سازایی ها نیز به ترتیبی که شرح آن رفت، عقیم ماند، بنابر آن، دکتور محیب اللہ در اثر پا فشاری جنال عبدالرؤوف بیکی و داکتر کرم بها راه دومی دفاع از منطقه را که در تقویه غند ۵۱۸ خلاصه می گردید، در پیش گرفت، طوریکه، داکتر بها چند روز بعد تراز شکست برنامه، آمر صمد

صفحات شمال افغانستان ...

۱۰۰

یکجا با الیاس سیفی وارد شهر مزار شریف شده و بعد از صحبت بسیمی با دکتور نجیب الله توافق وی در مورد تسلیح غند ۵۱۸ و تقرر الیاس سیفی به صفت والی و دگرمن معروف را به صفت ریس امنیت ولایت تخار بدست آورد. او در زمینه، اكمال غند ۵۱۸ از صلاحیت اداری خویش که به صفت معاون وزیر دفاع در امور قوت‌های منقوی اجرای وظیفه کرده و قطعات قومی در چوکات همین معاونیت نظم ای یافتدند، استفاده برده و امر توزیع قسمتی از اسلحه و مهماتی را که جهت اكمال فرقه، ۵۴ در حیرتان دیپوشیده بود، به قوماندانی غند مذکور صادر کرد. به تعقیب آن خود وارد نوآباد گردیده و از جریان لکمالاتی نظارت به عمل آورد که بخاطر تسلیم دهی ۱۷۳۸ میل سلاح مختلف النوع برای غند ۵۱۸ آغاز شده بود. این روند اکمالاتی که با پرواز بال هلیکوپتر همه روزه جریان داشت، طی مدت یک هفته خاتمه پذیرفت و از طریق آن اسلحه، ذیل برای قوماندانی غند ۵۱۸ تسلیم داده شد.

۱ - زئیو ۲۲ دودستگاه

۲ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویک ۱۶ میل

۳ - ماشیندار ثقيل از نوع P.K هشتاد میل

۴ - راکت انداز از نوع R.P.G.7 ۴۰ قبضه

۵ - ماشیندار خفیف از نوع کلاشنیکوف ۲۰۰ میل

۶ - ماشیندار خفیف از نوع R-D-P ۲۰۰ میل

۷ - تفنگچه، ماشیندار کلاشنیکوف ۱۲۰۰ میل

(از جمع سلاحهای مذکور به تعداد ۴ میل زیکویک و یک مقدار اسلحه خفیف را جهت تقویه موضع فاعلی کندک دیسانست هجومی و کندک قومی شریف کاه فروش در شهر نو رستاق انتقال دادیم)

قبل بر این که تشکیل غند ۵۱۸ عبارت می شد از ۱۶ تولی و دستگاه رهبری آن، این ساختار چارچوب بسیطی بود که برای فرماندهان قطعات

قومی منظور می گردید. اسلحه، مورد استفاده آنها شامل سی در هشت تفنگچه، ماشیندار کلاشینکوف و هفتاد درصد دیگر اسلحه، میکانیکی مانند کارابین و ۳۰.۳ بور می گردید. باوجود آن قوماندانی غند ۵۱۸ در اثر عملیاتهای متعددی که انجام داده بود، در جریان آن مقدار زیادی از اسلحه، خود کار را به غنیمت گرفته و سر بازان خود را با ۶۰ میل کلاشینکوف ۱۲ میل ماشیندار از نوع P-K ۸ قبضه راکت انداز R.P.G.7 و دو قبضه راکت انداز خفیف (راکت لنجر) مجهز ساخته بود. ولی، با به اسارت رفتن غلام سخی صدیقی، سقوط ۶ تولی و فرار مسلحانه سربازان این غند، به تعداد ۹۰ میل کلاشینکوف، ۴ میل راکت انداز و هشت میل ماشیندار P-k با ۱۸ ضندوق مهمات کلاشینکوف در اختیار ما قرار داشت. بناً این کمک به موقع داکتر بها که در واقعیت امریک کمک حیاتی به غند ۵۱۸ بود، در حالی صورت پذیرفت که ساختار تشکیلاتی غند مذکور از چار چوب قومی بودن خود خارج گردیده و به قطعه، منظمی تغیر شکل یافته. که در چوکات آن به عوض ۱۶ تولی، تشکیل سه-کندک پیاده گنجانیده شد. این دگرگونی تشکیلاتی از جانب دکتور بها در قطعه، نامبرد بخاطری، روی دست آمد که تنها از همین طریق میسر بود که سربازان غند ۵۱۸ با اینگونه سلاحهای مدرن مجهز گردد. و این روابید داکتر بها موجب آن شد تا غند موصوف به یک قوت قابل حساب در مأموری کوکچه مبدل شود.

دکتور بها پس از منت گذاری به رهبری این قطعه، در اواسط ماه دلو سال ۱۳۶۷، یعنی دو هفته پیشتر از خروج قطعی قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان نو آیاد را در حالی به قصد مزار شریف و کابل ترک گفت که غلام سخی صدیقی نیز در همان روز از اسارت مامور حسن رهایی یافت.

بیوستن آمر صمده میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاکلر با شورای نظار و سقوط ولسوالی رستاق از اثر آن

همانگونه که در بحث گذشته اشاره شد، آمر صمده پس از سقوط قریه، قرقاچ و بی نتیجه ماندن عملیات تصفيوی سازا بر شهر خواجه غار، اعتبار قبلی خود در نزد دکتور خجیب الله را از دست داده و بالآخر زمینه، اكمال قطعات سازایی از لحاظ مالی، لوزتیکی و تسليحاتی توسط دولت محدود گردید.

بنابر آن، مشاورین شوروی راه دیگری بخاطر بقای آمر صمده نداشتند، الى اینکه قریه جات حاجی سرادر، آی خانم و شهر دشت قلعه را از جبهه، آمر عباس توسط قوتهاي سازا متصرف شده و راه اكمالاتی اش را با فعال ساختن خط دریایی میان ارتفاع آی خانم و مرز جنوبی تاجکستان شوروی باز سازند. به همین خاطر هم بود، که توطئه سقوط پوسته های غند ۵۱۸ در این استقامت را برای آمر صمده مشوره داده و شرایط آغاز برنامه، مذکور را با به اسارت رفتن غلام سخنی صدیقی پی ریختند. چون، اینها معتقد بودند که تا آن زمانی که خط اتصالی میان قریه، قم قشلاق وار تفاف آی خانم در اختیار قوماندانی غند ۵۱۸ قرار داشته باشد. رسانیدن آمر صمده به ارتفاع مذکور دشوار بوده و عکس آن اشغال این خط از آمر عباس به سادگی اخمام خواهد پذیرفت. چه، که به اساس همین برنامه بود که قوتهاي قرقاچ به صفت یك نیروی مطمین جهت به تحقق رسیدن آن به سرپل دریای کوکجه عقب کشیده شده و به حال ریزو نگهداشته شد. مشاورین شوروی که در نهاد داشتند تا از این طریق هم به مصروفیت شاق اکمالاتی جنگنده های قرقاچ پایان بخشنند و هم ناتوانی سازایی ها در باز پس گری شهر تالقان را با بدست آوردن خط

اکمالاتی آی خانم جبیره کنند. تیرشان در این مورد به هدف نخورد. چون سازایی ها در یکی دو تعرضی که تحت پوشش آتش سلاحهای ثقلیه، جزو تام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم بخطاطر تصفیه خط یادشده از گروپهای مسلح آمر عباس انجام دادند، به نتیجه نه رسیدند. پس از آن، آمر عباس برای فرمانده جزو تام موصوف اخطار صادر کرد، که در صورت تکرار تعرض آمر صمد برساحه، تحت اداره، وی واجرای آتش بر موضع جنگنده های جبهه، او از جانب جزو تام موصوف، راه رفت و برگشت آنها در فاصله بین آی خانم و قرارگاه قطعه، شوروی مستقر در سرپل دریای کوکچه را بر رخ شان خواهد بست. بعد از آن جزو تام شوروی طبق تقاضای آمر عباس عمل کرده و با متوقف ساختن برنامه، عملیاتی سازایی ها بر جبهه، حزب اسلامی آمر عباس جهت رسیدن به هدفی که داشتند، این امیدواری را نیز از آمر صمد گرفتند. بنابر آن، آمر صمد بخطاطر برون رفت از وضع خطیری که به عقیده او با خروج قوای شوروی از افغانستان زندگی سیاسی نظامی اش را تهدید می کرد، با مشاورین شوروی به مشوره نشسته و به اساس دستور ایشان راه پیوستن به صف فرماندهان جمعیتی وابسته به شورای نظار در تالقان را پیش گرفت. به گونه ایکه، او، فرماندان جلیل برادرزاده، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار، پس از نشستهای پیهی که انجام دادند، تصمیم گرفتند تا با ارباب طوره این متحده جمعیتی سابق خود تماش حاصل کرده و از طریق آن راه مفاهمه با ملا عبدالودود، قیوم بای و ابراهیم پهلوان را باز سازند. چون آمر صمد به خوبی می دانست که این فرماندهان دارای روحیه، نظم ناپذیری و علاقمند به خود سری و خود مختاری هایی که مرز بکار برد هرگونه تحملیات ایشان بر مردم تحت نفوذ آنها را محدود نمی ساخت. در برابر مسعود طوری موضع می گرفتند که در اثر آن وی مجبور می شد تا بخطاطر استفاده از نیروی نظامی شان در برابر رقبای سیاسی خویش در منطقه و یا حداقل جهت

جلوگیری از پیوستن ایشان به صفحه دشمنان خوش، آنها را با خود داشته باشد. اینها که با پیش کشیدن شعار همبسته‌گی قومی در بین قوماندان‌های محل، حرفاً تحریک آمیزی را در برابر احمد شاه مسعود که گویا از ساحه پنجشیر به وطن شان نازل گردیده بود، زمزمه می‌کردند. این نه به آن خاطر بود که آقایان موصوف واقعاً به دفاع از حق قوم و مردم خود علیه حاکمیت گروه کوچک پنجشیری‌های شورای نظاری می‌ایستادند. بلکه، میخواستند که با استفاده از اینگونه شعار فربنده مردم خود را اغوا کرده و از طرق تحریک و بسیج ایشان علیه احمد شاه مسعود که به حاکمیت ظلمانه، خود بالای آنها ادامه دهند. گفتش از آن، فرماندهان مذکور که اکثراً محروم از سواد حداقل و سابقه نبیک در بین مردم بودند، از وارد آمدن نظم و اداره انسانی در محل شان وحشت داشتند. البته به این دلیل که ایشان خود از کم ظرفی و ناتوانی خوش جهت چرکات گردیدن در چارچوب مقرراتی که آنها را از انجام اعمال ناشیانه و خود سری‌های بی‌حدود رزشان منع داشته و یا امکانات دستیابی به موقف دخواه آنها را محدود می‌ساخت، آگاه بودند. بنابر آن این سه جنگ سالارهم کیش و هم باور آنها یعنی آمر صمد، میرزا عبدالرحیم ورشید احمد تاتار بادرک دقیق این مطلب، با دوستان مردم ستیز چهادی خوش وارد معامله گردیده و به تفاهم رسیدند، تاتوانسته باشند که به زعم خود جبهه مقاومت قومی علیه سلطه جویی احمد شاه مسعود در منطقه خود را تقویت کنند. از همین بود، که قوماندانان یاد شده اولاً دیدار هایی را با دوستان جمعیتی خود انجام داده و بعداً از طرق وساطت ملا عبدالدود و قیوم بای راه مذاکره با احمد شاه مسعود را باز کردند. با آماده گردیدن مسعود به ملاقات ایشان، اشخاص ذیل جهت انجام مذاکره با او وارد فرخار گردیدند:

- ۱ - قوماندان جلیل به غایبنده گی از میرزا عبدالرحیم.
 - ۲ - عاشور علی مشهور به چنگیز معاون رشید احمد تاتار به غایبنده گی از او.
 - ۳ - عبدالعزیز فرزند حاجی بابا بای سرغنی که پیوند پسر مامایی با آمر صمد داشت به غایبنده گی از آمر صمد.
- (اگر به اشتباه نه رفتہ باشم در جمع این هیات قوماندان مجید برادر آمر صمد نیز به صفت غایبنده وی حضور داشت)

ترکیب مذکور به تاریخ ۲۰ دلو سال ۱۳۶۷ پس از ملاقات با احمد شاه مسعود در ولسوالی فرخار فیصله به عمل آوردند که قبل از خروج قوای شوروی از ولسوالی رستاق فرماندهان جمعیتی تالقان یکجا با چهارصد نفر مسلح وارد ولسوالی مذکور گردیده و از طریق متعدد ساختن آمر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار با ملا پیرمقل اتحادیه ای را جهت مقابله علیه جبهات نیرومند حزب اسلامی ملانادر و مامور حسن در رستاق، قوماندان بشیر مشهور به بشیر وکیل عبدالله در ولسوالی چاه آب، قاضی محمد کبیر در ولسوالی ینگی قلعه و آمر عباس در ساحه دشت قلعه که به آمریت اخنجر بشیر چاه آبی عمل می کردند، بوجود بیاورند. اینها با بدست آوردن چنین تعهدی از احمد شاه مسعود، وارد قرارگاه سیاسی نظامی ساز در سریل دریای کوکچه شده و پس از دیدار و گفتگو با آمر صمد به قرارگاه غند ۵۱۸ سر زدند. که ترکیب ایشان متشكل بود از: قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و قوماندان شاه محمود. هیات مذکور پس از تبادل نظر با غلام سخن صدیقی از وی تقاضا کردند تا اینکه من یکجا با ایشان وارد رستاق گردیده و در گفتگو هایی شرکت ورم که یک و یا دوروز بعد با فرماندهان تالقان که به رستاق می آمدند، آغاز می شد. غلام سخن صدیقی پس از مشوره با من پیشنهاد ارائه شده از جانب مهمانان خود را پذیرفته و برایم صلاحیت داد تا

۱- به نایشه‌گی از وی وارد پروسه، مذکور گرده. آنگاه، من قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و قوماندان شاه محمود وارد مرکز فرماندهی میرزا عبدالرحیم در قریه، بیشکند رستاق شدیم. قوماندان جلیل پس از ورود مان به محل مذکور، از قوماندان مجید برادر آمر صمد که در قریه، سیاست بود، نیز دعوت به عمل آورد تا به بیشکند آمده و در نشست مشاورتی معاشرکت ورزد. قوماندان مجید در آغازین لحظات شب همانروز وارد بیشکند شده و پس از صرف طعام شب ۲۲ دلو سال ۱۳۶۷ جلسه، مذکور در مهمانخانه، میرزا عبدالرحیم آغاز یافت. اشتراک کننده‌گان این نشست که عبارت می‌شدند از قوماندان مجید، رشید احمد تاتار، قوماندان جلیل، قوماندان شاه محمود و من، بحث خویش روی موضع گیری خود پیرامون اتحاد با شورای نظار و یا مستقل و متعددان مان در برابر آن و جبهات حزب اسلامی منطقه را آغاز کردیم. در جریان این جلسه دو نظر ذیل از جانب حاضرین پیش کش شد.

۱- نظر مستقل و متعدد مانند قوت‌های دولتی و سازایی با اتخاذ موضع تدافعی در برابر تعرض احتمالی جبهات متعهد به احمد شاه مسعود و اخیبر بشیر چاه آبی، که از طرف من و قوماندان شاه محمود مطرح گردید.

۲- نظر پیوستن با جبهات قومی تحت فرمان مسعود جهت جنگانیدن ایشان در برابر نیزوهای مسلح حزب اسلامی منطقه به فرماندهی اخیبر بشیر چاه آبی، که از جانب قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و خاصتاً قوماندان مجید طرح شد.

الف: - من بخاطر منطق دهی به نظر خود می‌گفتم: در ولسوالی رستاق که جبهات حزب اسلامی مامور حسن و ملانادر و جبهه، شورای نظاری ملاپیرمقل عمل می‌کنند. این سه جبهه دارای چنان پیشینه، خراب و جنجالی باهم هستند، که زندگی بدون جنگ میان شان پس از خروج قوای سوری مخاطر اشغال مناطق تحت تسلط یکدیگر کاملاً غیرممکن به نظر می‌آید. چه

رسد به اینکه دشمنان خونی مذکور دست اتحاد به هم داده و عليه ما قرار گیرند. در اینصورت، آنها هر کدام به تنهایی خود دارای ظرفیت نظامی ای نمی باشند که حتی در اشغال یک پوسته دولتی و نقطه، ای از ساحتی که در تحت کنترول امر صاحب صمد و میرزا عبدالرحیم قرار دارد، شایسته گی نشان دهنند. مدتی نخواهد گذشت که در گیری میان آنها بخاطر دفع یک دیگر شان از رستاق آغاز گردیده و طرفین مذکور هر کدام به نوبه، خود به ما مراجعه می کنند، تا به کمک ایشان بپردازیم. اگر این مطلب را در مقیاس منطقه طرح کنیم، به نظر من چنین وضعی دامنگیر احمد شاه مسعود و انجینیر بشیر چاه آبی نیز خواهد گردید. در اینصورت اگر ما متوجه باشیم و در مشوره با هم عمل کنیم، خواهیم توانست که بعد از تحکیم مواضع دفاعی خوش در رستاق و خطوط دیگری که آصیب پذیر به حساب می آید خود به تعرض بگذریم. به ترتیبی که اگر ما هر کدام مان به تعداد ۲۵۰ نفر افراد مسلح خوش را در چوکات یک قرار گاه مشترکی که باید آنرا بوجود بیاوریم، تنظیم کنیم. از جمع آن یک نیروی هزار نفری کاملاً مجهز با سلاحهای ثقیله کافی و وسایط زرهی بوجود می آید که این امکان را نه احمد شاه مسعود دارد و نه هم انجینیر بشیر چاه آبی، آنگاه ما خواهیم توانست که با استفاده از قوت مجهز مذکور هم روحیه ضعیف جنگنده های خود را بالا ببریم و هم در هر نقطه ای که مورد تعرض رقبای جهادی خوش قرار گیریم با استخدام بخشی از این قوت هزار نفری به تعرض متقابل علیه رقیب مان بگذریم. منطقی بودن این ادعای من را تحریه، اتحاد ما با قاری محمد امیر در مرحله اول خروج قوای شوروی و استاده گی مان علیه تعرض قاضی کبیر که آنرا بر مواضع رشید خان انجام داده و شکست خورد، به اثبات می رساند. اگر شما می گویید که با بر آمدن قوای شوروی از فغانستان روحیه سربازان تان پائین خواهد آمد. این نقص نیز در اثر اتحاد عمل مان و شما به ترتیبی که گفتم از بین می رود.

گذشته از آن، اگر روی کمک تسلیحاتی ایکه آمر صاحب صمد از قوای شوروی بدست اورده است محاسبه کنیم. ماهیین حالا ظرفیت تصفیه، شهر دشت قلعه را از آمر عباس نیز در یافته ایم. بناآجرای عملیات مشترک بر جیمه، آمر عباس و مسلط گردیدن بر ارتفاع آی خانم از اینظریق، راه اکمالاتی آمر صاحب صمد با شوروی های آنطرف دریا را می توانیم که باز کنیم. و این کاملاً باروچیه، شوروی ها سازگار است. چون در مو دیداری که مسولین استخباراتی قوای سربل و آی خانم در قرارگاه قطعه، سربل شوروی و نو آباد با ما داشتند، اشاراتی روی این ضرورت کردند. البته بعداً با به کاربرد ظرافتی، تاکید خوبش روی این پیشنهاد خود که ما باید پس از خروج قوای آنها راه پیوستن با احمد شاه مسعود را در پیش گیریم لحن صحبت خوبش را تغییر دادند. پس من فکر می کنم که اگر آنها مطمئن و معتقد شوند که مباباهم متعدد گردیده و به حفظ مواضع خوبش در برابر حملات احتمالی مجاهدین می پردازیم. در آن صورت، آمر صاحب، صمد را بعد از خروج خوبش از افغانستان به صفت یک مرجع قابل اعتماد از طرق خط دریایی آی خانم و تاجکستان اکمال کرده و به این ترتیب به حمایت از ما خواهند پرداخت. در اینصورت افسران و سربازان ما با اطمینان و اعتقاد بهتر نسبت به بقای حاکمیت دولتی در منطقه که به مفهوم بقای ما و شما است عمل خواهند کرد.

ب : - این استدلال و استنتاج من هیچگونه تأثیری بر قوماندان جلیل، قوماندان مجید و رشید احمد تاتار بجهانگذاشته و ایشان با همان اعتقادی که خواهند توانست در توافق با قوماندانهای قومی جمعیت اسلامی تالقان نیروی خود را از ضربه پذیری توسط احمد شاه مسعود و انجینر بشیر چاه آبی نجات داده واینده روسنتری را برای خود دست و پاکنند. راه جنگکاری بین جبههات جمعیتی با حزب اسلامی و ناظر بودن خود به این صحنه را که منطقی ترین

راه می دانستند در پیش گرفتند. بناءً، قوماندان های موصوف با وفا دار ماندن به تعهدی که با احمد شاه مسعود بسته بودند، چشم به رای حضیر یابی مهمانانی تالقان خود به قرارگاه امر صمد در قریه، سیاب باقی ماندند. ولسوالی رستاق قبل از خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ به شرح ذیل میان فرماندهان جهادی، سازایی و دولتی تقسیم شده بود.

۱ - جبهه حزب اسلامی ملاستاندر

ملاستاندر فرزند حاجی تاش بای که در قریه، شینگرآب ولسوالی رستاق تولد یافته و متعلق به قوم اوزیک بود، قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان بر قرا و قصبات ذیل در این ولسوالی حاکمیت داشت:

- ۱ - شینگرآب ۲ - آبگزان ۳ - مستی خان ۴ - غنج ۵ - ایل کیشان (ایل کوشان) ۶ - دیوری ۷ - دشت چنار ۸ - جرائیل ۹ - خواجه خیر آب ۱۰ - گنده چشمہ ۱۱ - خالدره ۱۲ - بندایل.

تعداد افراد مسلح ملاستاندر که در حدود ۳۰۰ نفر محاسبه می شد، جبهه، وی دارای دو ضرب توب بی پسلگد چینایی، ۴ میل ماسیندار دافع هوا از نوع دهشکه، سه میل هساوان چینایی بوده.

۲ - جبهه حزب اسلامی مامورحسن:

مامورحسن فرزند محمد قل میر آب باشی باشندۀ شهر دشت قلعه بوده و از لحاظ اینکی به شاخه، قرق قوم ازبیک متعلق است. وی در آستانه خروج قوای شوروی از افغانستان قریه جات آتی الذکر را به اداره می کشید:

- ۱ - درنه ۲ - گردنه ۳ - گاو ۴ - الات ۵ - غریب بجهه ۶ - دادیسی ۷ - تاوه تاشی ۸ - دشت میرزا بی ۹ - کوک تاوه ۱۰ - قلعه، گرداب ۱۱ - پس مغول ۱۲ - گله وان ۱۳ - مرغلک ۱۴ - نارستان ۱۵ - تالک ۱۶ - حافظان ۱۷ - سنگ علی ۱۸ - سقا به ۱۹ - دشتک سفلی ۲۰ - چپ دره

۲۱- بتاش ۲۲- لنگر ۲۳- سرجوی ۲۴- چشمه کان ۲۵- قدوق ۲۶- جواز خانه ۲۷- چقور دره ۲۸- قزل قشلاق ۲۹- چقور قشلاق ۳۰- قره یاغاچ ۳۱- دره، گاوگ ۳۲- چاکر. مامور حسن باداشتن در حدود ۴۰۰ نفر مجاهد مسلح و دو ضرب توب بی پسلگد چینایی ۴ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه چینایی سه میل هاوان چینایی به فعالیت می پرداخت.

۳- جبهه حزب اسلامی قوماندان حمید الله بلوج

قوماندان حمید الله از لحاظ قومی به بلوج های دهن کیوان مناسب داشته و شوهر همشیره انجینیر بشر چاه آبی می باشد. او که بر قریه دهن کیوان، خیلان، دشت چنار، ظریف بای، نور احمد بای، جوره بای، قصبات قره دونگ و پستکه تسلط داشت، از لحاظ تسليحاتی با سلاح ثقله قابل حساب مجهر نبود.

۴- جبهه شورای نظاری شده ملایر مقل

ملایر مقل فرزند آدینه قل در قریه، هزار سموج متولد گردیده و از لحاظ انتیکی به شاخه، جنگه تغن قوم اوزبیک رابطه دارد. ملایی مذکور قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان بر قرا و قصبات ذیل در ولسوالی رستاق حکم می راند:

۱- هزار سموج ۲- توت ۳- چفیان ۴- سمرغیان ۵- سر رستاق ۶- باغی حصار ۷- سری غار ۸- بیخنا ۹- دشتک ۱۰- زهان بالا ۱۱- زهان پایان ۱۲- گرگان ۱۳- قدوق ۱۴- ده پست ۱۵- سید آباد ۱۶- لنگر ۱۷- لنگر ایشان ها ۱۸- کیشان ۱۹- کمانگر ۲۰- چکک.

تعداد مجاهدین فعال در جبهه وی بالغ بر ۴۰۰ نفر مسلح گردیده و از یک میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه به شکل ثابت استفاده می برد. او پس از قتل عام ۹ گروپ مجاهد مسلح مامور حسن به تعداد ۹ قبضه راکت انداز ۷-R.P.G و ۹ میل ماشیندار ثقيل از نوع K-P از آنها بدست آورده و به

این ترتیب صاحب در حدود ۱۵ قبضه را کت اندازو ۱۴ میل ماشیندار P-K شد.

۵ - قسطنه، قومی و جیمه، ساق حركت انقلاب اسلامی میرزا عبدالرحیم

- میرزا عبدالرحیم فرزند حکیم مینگ باشی باشندۀ قریه بیشکنده بوده و از لحاظ اتنیکی به شاخه، قرق قوم اوزبیک متعلق است. او پس از خروج شوروی از افغانستان قرا و قصبات ذیل را در تحت تسلط خود داشت:

۱ - بیشکنده ۲ - اچه قروغ ۳ - عاص و درمن ۴ - گوگری ۵ - شکری

۶ - تنک ۷ - گنده ۸ - آق جر ۹ - توله کی ۱۰ - قزل قلعه، ایشان‌ها ۱۱ - قزل قلعه، بلوچ‌ها ۱۲ - بای نظر ۱۳ - یکه توت ۱۴ - نوآباد ۱۵ - خواجه دیدوان ۱۶ - قره بلاق ۱۷ - کلتنه دره ۱۸ - قوچیه ۱۹ - غرب دره ۲۰ - پنگانی ۲۱
قدوق هزار.

تعداد افراد مسلح میرزا عبدالرحیم به اضافه تر از یکهزار نفر بالغ شده و بادو ضرب توپ بی پسلگد چینایی ۳ - میل ماشیندار دافع هوا دهشکه، سه میل هاوان و سط چینایی مجهز بود.

۶ - قطعات سازابی و قوه‌ی آمر صمد

آمر صمد در قریه، سرغ منطقه، دشت قلعه زاده شده و از لحاظ اتنیکی به شاخه، سارق قوم اوزبیک رابطه به هم می‌رسانید. او در آستانه خروج قوای شوروی بر قریه جات ذیل در ولسوالی رستاق حکم می‌راند:

۱ - سیاب ۲ - دشت آبی ۳ - خانقا ۴ - بخمل باسی ۵ - سیه گل ۶ - شخ

سلمان ۷ - قدوق رحمت ۸ - شیر آتله ۹ - پسته مزار ۱۰ - یامچی ۱۱ - غرب دره ۱۲ - قلعه مامه بی ۱۳ - بلوکه ۱۴ - سرغ مامه بی ۱۵ - گنده بای ۱۶ -
لاله میدان ۱۷ - نان وای قشلاق

آمر موصوف جهت اداره، ساحات تحت تسلط خوش در شهر کهنه و شهر نورستاق، قوماندانی غند باگی حصار را در قریه، سیاب قرار گاه داده و توسط جزو تام‌های مربوط به آن به دفاع از مواضع خودمی پرداخت.

تعداد افراد مسلح آمر صمد در حدود بالاتر از ۲۵۰۰ نفر بوده و قطعات
وی بر حسب ذیل با اسلحه و تختنیک محاربوی داده شده از جانب دولت و
قوای شوروی مجهز گردیده بود.

* - غند باغی حصار *

قوماندانی غند باغی حصار که در قریه سیاب مرکز بود، اداره آنرا
یکی از روشنفرکان سازایی با اسم مستعار وفا به عهده داشته و افراد قومی
ذیل به صفت قوماندانهای سه کندک آن اجرای وظیفه می کردند.

- ۱ - عبدالولی مشهور به ولی کبود به صفت قوماندان کندک اول که قرار
گاه کندک مذکور در قریه سیاب بود.
- ۲ - بای جان باشنده، شهر کنه رستاق به صفت قوماندان کندک دوم که
در شهر کنه رستاق مرکز بود.
- ۳ - ایوب چریک به صفت قوماندان کندک سوم که در ساحه دشت آبی
مستقر بود.

در تشکیل این غند به تعداد ۷۰۰ نفر مسلح با ۲ میل هاوان غزنی، ۱۲
میل هاوان وسط، دودستگاه پرتتاب راکت B-M-1، ۵ میل ماشیندار دافع
ها از نوع دهشکه و ۵ میل ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویک موجود بود،
فعالیت داشت.

۲ - غند کوهی

در رأس اداره غند کوهی اشخاص آتی قرار داشتند:

- ۱ - قوماندان مجيد برادر آمر صمد به صفت قوماندان غند
- ۲ - عبدالاحد باشنده قریه حاجی سردار دشت قلعه به صفت معاون غند
- ۳ - معاون جوره باشنده قریه سارغ به صفت رئیس ارکان غند

* تشکیل این غند پس از سقوط باغی حصار تغیر خورده و افسران جدید در رأس
اداره کندک های آن گماشته شد.

صفحات شمال افغانستان ...

۱۱۳

- ۴ - شاهی مشهور به چنگیز باشندۀ قریه سارغ به صفت قوماندان کندک اول
 ۵ - معاون محمد رسول باشندۀ قریه سرغ به صفت قوماندان کندک دوم
 ۶ - عزت الله به صفت قوماندان کندک سوم
 قوارگاه این غند در نقطه، زا و دره متصرف بوده و با داشتن در حدود یک هزار نفر مسلح از اسلحه و تختنیک محاربی ذیل استفاده می برد:

- ۱ - هاوان غزنی ۱ میل
- ۲ - هاوان وسط ۲ میل
- ۳ - ماشیندار A.G.S ۱۰ میل

- ۴ - ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه ۱۰ میل
 ۵ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویک ۲۰ میل

۳ - قوماندانی غند قزاق به فرهانده‌ی قوماندان شاه محمود
 این غند که در قریه، قزاق تاسیس شده بود، پس از سقوط قریه، مذکور توسط احمد شاه مسعود، به سریل دریای کوکچه عقب نشسته در قوارگاه غند آبیاری و قریه سیاب ولسوالی رستاق جایگاشد.
 غند قزاق با داشتن بالا تر از ۴ نفر با اسلحه ثقیله و تختنیک محاربی ذیل مجهر بود:

- ۱ - هاوان غزنی ۲ میل
- ۲ - هاوان وسط ۵ میل
- ۳ - توب بی پسلکد چینایی ۲ صرب
- ۴ - ماشیندار از نوع A.G.S ۵ میل
- ۵ - زرهپوش از نوع بیردیم یک عراده

۴ - غند آبیاری
 این غند که در استقامت جنوب غربی پل دریای کوکچه مستقر بود افسران ذیل در رأس اداره آن قرار داشتند:

صفحات شمال افغانستان ...

۱۱۴

- ۱ - دگروال محمد اعظمیم به صفت قوماندان غند
- ۲ - دگرمن جلال الدین مشهور به جلال پوستک به صفت معاون غند
- ۳ - جگشورن نیاز محمد دروازی ویکی از فعال ترین کادر های سازا به صفت ریس ارکان غند
- ۴ - تورن عیسی خان باشنده قریبه، سرغ به صفت قوماندان کنک اول
- ۵ - عبدالعزیز باشنده، قریبه، سرغ به صفت قوماندان کنک دوم که در قریبه شیر آتلہ قرار گاه داشت
- ۶ - شاکر به صفت قوماندان کنک سوم در تشکیل این غند به تعداد ۴۰۰ نفر سرباز موجود بوده و از اسلحه و تختنیک محاربی ذیل اسناده می برد:
 - ۱ - ماشین محاربی از نوع B.M.P شش عراده
 - ۲ - زرهپوش از نوع P.P. ۶۰ ۴ عراده
 - ۳ - زرهپوش از نوع بیردیم ۴ عراده
 - ۴ - هاوان غرنی ۲ میل
 - ۵ - هاوان وسط ۲۰ میل
 - ۶ - هاوان اتومات که توانایی فایر ۴ مانن را پیهم داشت ۲ میل
 - ۷ - توب بی پسلگد چینایی مورد استفاده و دیپو شده ۷۰ میل
 - ۸ - ماشیندار از نوع A.G.S ۱۲ میل
 - ۹ - توب دافع هوا از نوع زئیو ۲۳ یک دستگاه
 - ۱۰ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیکریک ۱۲ میل اکثر سلاحهای ثقله و تختنیک محاربی غند های فوق را قطعات شوروی مستقر و سریل کوکچه و ولسوالی رستاق پیش از خروج دیش برای امر صمد تسلم دادند که شامل توزیهای بی پسلگد، هاوان غرنی، هاوان اتومات، هاوان وسط، ماشیندار A.G.S ماشین محاربی و زرهپوش ها می گردید.

به همین ترتیب، به تاریخ ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ جزو قم روسی مستقر در آی خانم قبل ازینکه این نقطه را ترک گوید به تعداد ۷۰ نفر افسر و سرباز سازایی را در ارتفاع آی خانم توسط هلیکوپتر های ترانسپورتی دیسانست کرده و به تعداد ۶ عراده ماشین محاربی و ۶ عراده زره پوش داخل تشکیل خویش را برای آنها تسليم داد. (۱)

۵ - گندک دولتی دیسانست هجومی ارباب محمد خلیل
ارباب محمد خلیل فرزند نائب محمد نبی خان باشندۀ گنبدیالای ولسوالی رستاق بوده و از لحاظ اتنیکی به شاخه، قرق قوم او زیبک تعلق داشت. وی از لحاظ سیاسی در هوا خواهی به سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفرا) عمل می کرد.

قرار گاه گندک وی که در استقامت شرقی شهر نورستان موقعیت داشت، سه تولی مربوطه اش به قوماندانی محمد هاشم محمد زمان و هدایت الله در ارتفاع مشترف برگذر چیچکه و تپه های ذخیره، آب و حاجی تیز خان حاکم برگذر بالا متصرف بود. تعداد افراد مسلح آن به ۱۶۰ نفر می رسید.

۶ - گندک قومی شریف گاه فروشن
شریف گاه فروشن در قریه، قزل قلعه، بلوج ها زاده شده و از لحاظ قومی بلوج است. رابطه سیاسی وی قبلًا با سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان تأمین بوده و بعد ها به یک عنصر بی مسلک و معامله گر از این لحاظ مبدل شد.

(۱) چند روز قبل از خروج قطعات سوروی از سریل کوکچه ولسوالی رستاق، مسئولین بالایی آنها یک تعداد اسلحه ثقله را به قرارگاه قطعه ایکه در سریل کوکچه مستقر بود انتقال داده و برای آمر صمد تسليم کردند که در جمع آنها ۸۰ میل ماسیندار نارنجک انداز از نوع A.G.S. ۶۰ میل توب بی سلک چینایی و ۱۸ میل هاوان غزنی شامل بود.

قرارگاه کندک شریف کاه فروش در فاصله بین کافر قلعه و شهر نورستان واقع بود. تولی های داخل تشکیل آن در تپه های سوخته قلعه پوسته داشته و عمدتاً در قرارگاه کندک مستقر بودند. افراد مسلح این کندک به ۳۰۰ نفر بالغ گردیده و از یک میل هاوان وسط چهار میل ماشیندار دافع هوا از نوع زیکویک استفاده می بردنند.

۷ - دستگاه رهبری ولسوالی رستاق و واحد های نظامی آن

قبل از خروج قوای شوروی برات محمد (تاجک) باشندۀ، قریب، خانقا ولسوالی رستاق به صفت ولسوال، غلام رسول باشندۀ قریب بیشکند و اوزبیک به صفت آمر امنیت واحمد خان باشندۀ منطقه، هزار باغ ولسوالی خواجه غار که به قوم اوزبیک رابطه داشت، به صفت قوماندان خارندوی ولسوالی رستاق اجرای وظیفه می کردند. آمریت امنیت و قوماندانی خارندوی هر کدام در تشکیل خود یک تولی داشته و تعداد سربازان حاضر به وظیفه، آنها مجموعاً به ۱۸۰ نفر می رسید. این دو واحد نظامی دارای دو میل هاوان وسط، دو میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه و یک میل زیکویک بودند. وظیفه آنها در حد تامین امنیت داخل شهر خلاصه می گردید.

۸ - سقوط ولسوالی رستاق

طوری که قبل اشاره شد، نشست شب ۲۳ دلو سال ۱۳۶۷ مادر مهمانخانه، میرزا عبدالرحیم بی آنکه به نتیجه، مطلوبی منتهی گردد، به پایان رسید. مدتی نه گذشت که فرماندهان جمعیتی تالقان با یک تعداد مجاهدین مسلح خویش وارد رستاق شده و در قرارگاه آمر صمد واقع در قریب، سیاب جابجا گردیدند. در ترکیب ایشان اشخاص ذیل شامل بود:

۱ - ملا عبدالودود

۲ - قیوم بای

۳ - پهلوان ابراهیم

- ۴ - ارباب طوره
- ۵ - قوماندان پیر محمد
- ۶ - جبار سبزیکی از فرماندهان کوچک جمعیتی ولسوالی خواجه غار.
- ۷ - قوماندان شاه محمود مسئول نظامی جبهه جمعیتی مولوی جبار از ولسوالی خواجه غار و چند تن دیگر.

امر صمد در حالی که مصروف تسلیم گیری اسلحه، تخفیک مهاربوی، مهمات و مواد غر از قطعات شوروی مستقر در رستاق و سرپل دریا کوکجه بود. از مهمانان جمعیتی خوش در قریه، سیاب ولسوالی رستاق استقبال به عمل آورده و راه مفاهمه با ملا پیر مقل از طریق ایشانرا باز کرد.

در عین زمان، من گذارشی را مبنی به حضور یابی جمعیتی ها در شهر نو رستاق تهیه دیده و از طریق بی سیم قوماندانی خارنبوی ولسوالی به جنال شرف الدین بدر رئیس ارکان آمریت اوپراتیوی زون شستمال اطلاع دادم. او ساعتی بعد امریه ای را جهت اخبار مسولیت پذیری من در خصوص اداره نیروهای دولتی ولسوالی رستاق عنوانی قوماندانی غند ۱۸ شفر کرد.

یک روز بعد از آن، یعنی به تاریخ ۲۵ دلو سال ۱۳۶۷ قوماندانی قطعه شوروی مستقر در رستاق ضیافتی را بخاطر وداع با دولتی های رستاق ترتیب داده و از من دعوت به عمل آورد تا در آن شرکت ورزم. من در حالی که قوماندان شاه محمود سازابی را با خود داشتم. یکجا با برادر محمد ولسوال رستاق، احمد خان قوماندان خارنبوی، جیلاتی مسول حزبی، عبدالرسول آمر امنیت، ارباب محمد خلیل قوماندان کندک دیسانست، شریف کاه فروش قوماندان کندک قومی رستاق، نعمت الله فرهنگ معاون سیاسی کندک دیسانست و عزت الله بلوج رئیس ارکان کندک شریف کاه فروش وارد قرار گاه مینذکور شده و به اطراف میز طعامی که برای ما ترتیب گردیده بود نشستیم. این ضیافت طی تشریفات معمول خانه پذیرفت. از آن به بعد،

قوماندان قطعه در حالیکه به زیان روسی حرف میزد و گفته هایش توسط ترجمان وی به فارسی ترجمه می شد. به تبادل نظر پیرامون آینده سپر حوادث در افغانستان پس از خروج قوای شوروی ازین کشور با ما پرداخت. در این جریان حرفاًی زیادی میان من و این قوماندان روسی تبادله گردید. در ختم دیالوگ مذکور تحفه هایی را که رهبری ولسوالی رستاق برای دوستان شوروی خوش تهیه دیده بود. توسط برات محمد برای قوماندان قطعه تسلیم داده شد. بس از ختم این مراسم افسری که مسئول استخبارات قطعه بود. از من دعوت کرد تا با او گوشه گرفته و چیز های را از زیانش بشنوم. من پیشنهادش را پذیرفت و لحظه ای باوی مصروف شدم. او در حالی که به زیان فارسی تاجگی حرف میزد، پس از مقدمه خیلی ها کوتاه از باز شدن راه مقاهمه میان امر صمد و احمد شاه مسعود اظهار خوشنودی کرده و از من نیز تقاضا به عمل آورد تا غلام سخن صدیقی را نیز جهت انجام چین کاری تشویق کنم. چون او معتقد بود که این بگانه راه یقای ما پس از خروج قوای شوروی از افغانستان خواهد بود. من بی آنکه در برابر اظهارات او قرار گیرم. با ابراز تشکر از رهنمایی اش به استقامت همراهان خود که در نقطه ای گردهم آمده بودند در حرکت افتادم. آنگاه آخرین سنت تشریفات تودیعی خوش با اعضای رهبری قطعه شوروی را بجا آورده و یکجا با حضور یافته گان افغانی در این مراسم، راه شهر نورستان را در پیش گرفتم.

قطعه، شوروی صبح روز ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ رستاق را هنگامی ترک گفت که در شب قبل از روز مذکور جبهه شورای نظاری ملاپیرمقل وارد شهر کنه رستاق شده، پس از فراری ساختن گروپهای مسلح امر صمد از شهر کنه پیش روی خویش بجانب دشت آبی را دنبال کرد: حرکت تعرضی ملاپیرمقل در اثر آتش باز دارنده سر بازان کنید شریف کاه فروش از تپه های سوخته قلعه متوقف ساخته شد. این در حالی بود که ارتفاع آی خانم که پس از خروج

جزوتام شوروی از آن به نیروهای مشترک آمر صمد سید صادق خان و مولوی عبدالجبار تسلیم داده شده و قوت مشترک مذکور از ۶ چین ماشین مخاریوی و ۲۰ عزاده زرهپوش بجا مانده برای آمر صمد استفاده می‌برد. مورد تعریض جبهه حزب اسلامی آمر عباس قرار گرفت. در درگیری ایکه میان ایشان به وقوع پیوست، آمر عباس توفيق یافت تا ارتفاع ای خانم را در طول ۲ ساعت از وقبای سیای خویش بدست آورده و مدافعنیش را که توسط هلیکوپترهای روسی و با استفاده از گذرگاه رود کوکجه وارد آن گردیده بودند، بجانب قریه، جلیخور فواری سازد.

آمر صمد بارو برو گردیدن به وضع مذکور از مهیانان خود تقاضا کرد تا جلو خود سری های ملاپیرمقل را بگیرند. بنابر آن، ایشان بیکجا با آمر صمد، و شید احمد تاتار، قوماندان شاه محمود، و قوماندان جلیل به دیدار ملاپیرمقل در شهر کنه، رستاق شتافتند. در نشستی که میان طرفین صورت پذیرفت، ملاعینالله و دیگر افراد بر تاکید آقای مسعود مبنی بر ضرورت اتحاد ملاپیرمقل با آمر صمد، میرزا عبدالرحیم و شید احمد تاتار تکیه گرده و از وی آزو بسرد تا با توصل به اینکونه حرکات خود علیه تعهد احمد شاه مسعود قرار نه گرفته و این جریان آغاز شده را مختل نه سازد. ملاپیرمقل در جواب اظهارات ملاعبداللود دست گرفت:

«وجود مه قبیل نه کنه که قتنی آمر صمد جوربیایم، او اگه رستاقه به مه تسلیم نه کنه مه جنگ می گئم»^(۱) آنکه جریان مذاکره برهم خورده و ملاپیرمقل راهی را که در پیش گرفته بود، طبق آن بر فشار خود بالای آمر صمد

(۱) از آن به بعد، رشید تاتار و قوماندان جلیل بر حسب شوخی می گفتند: «وجود ملاپیرمقل (آلت آن) که با آمر صمد جور غنی آید. خود او باما جور خواهد آمد؟» در واقع ملاپیرمقل می خواست بگوید که «وجودان من قبیل نه کند...» ولی او اشتباها بجای کلمه وجودان کلمه وجود را بکار برد

افزود. در عین زمان ملانادر تعرض شدیدی را بر پوسته بینی ملخ آمر صمد انجام داده و پس از مواجهه گردیدن به مقاومت پاسداران پوسته مذکور و تعرض متقابل ملا پیرمقل عليه خود به عقب نشسته و از صحنه خارج شد.

آمر صمد، در برگشت خود از این نشست از من دعوت کرد تا جهت دیدار خاص با او وارد خانه شخص اش در سیاب گردم. من یکجا با خسرو بردہ ام نعمت اللہ بہ سیاب رفته و پس از دریافت آمر صمد، توسط او به اطاق خواش رهنمایی شدیم. وضع اطاق در هم و برهم بود. همانگونه که زندگی خود آمر صمد بی سرو سامان به نظر می‌رسید. بستر آمر که روی تخت بزرگی پهنه بود، وضع خوبی نداشت. در پای تخت او یک دوشک مخلعین یک دستگاه بی سیم روسی و یک پایه تیلفون میخانکی که به سانترال ولسوالی رابطه داشت، دیده می‌شد. آمر صمد ما را به نشستن در روی دوشک مذکور دعوت کرده و خود در مقابل مان زانو زد. او وحشت زده و سراسیمه تشریف داشت. من با درک روحیه، دگرگون شده آمر صمد حرفهایم را به گونه‌ای نظم بخشنیدم که تا بتوانم از این طریق مجال بخود آمدن وی را آرام آرام برایش تهییه دارم. ولی این تدبیر من بیچانه افتاده و او با آشفته حالی ایکه داشت، ملا پیرمقل را ناسرا گفت و ادامه سازش باوی را غیر ممکن توصیف می‌کرد. بعداً به دوام حرفهای خود گفت: «خوب بیس صاحب! چه کنیم؟ چاره چیست. از پوسته های بینی ملخ و خانقا دفاع کرده نمی‌توانم من می‌ترسم که در ضورت تخلیه، آنها افراد پوسته همه کشته و یا اسیر می‌شوند».

آنکاه، من او را به آرامش دعوت کرده اظهار داشتم که از طریق بی سیم با قوماندان پوسته، بینی ملخ رابطه گرفته و برای او دستور دهد تا خود را جهت عقب کشیدن به دشت آبی آماده سازد و من برای برادرانم محمد زمان و هدایت اللہ که تا هنوز موقعیت خود در تپه های ذخیره، آب و حاجی نیز خان

را تخلیه نکرده اند، وظیفه من دهم که تا رسیدن افراد پوسته بینی ملغ و گروپهای مسلح خانقا به موقعیت شان، از مواضع خود خارج نه شوند.

امر صمد با دست و پاچه کی عجیبی به هوض اینکه گوشی بی سیم را که در حال اخذ بود، بردارد، گوشی تیلفون را پدست گرفت و به تکرار اسم کود بی سیم بینی ملغ پرداخت. من او را متوجه ساخته گفتیم: امر صاحب: تا خشید، شما گوشی تیلفون را بر داشته اید. او گوشی دست داشته، خود را با عجله روی دستگاه تیلفون گذاشت و پس از مراجعته به بی سیم حرفهای تاکیدی خود برای استاد جمیع شغتی را که به صفت قوماندان پوسته بینی ملغ رفع مسولیت می کرد، بیان داشت. پس از مجرما گردیدن این امر، من امر صمد را مخاطب قرار داده اضافه کردم:

امر صاحب! قراری که من می بینم وضع خوب نیست. شما با جابجا کردن افراد مسلح مهمانهای خود در قرار گاه تان، با خطر بزرگی مواجه هستید. شافکرنی کنید که همین حالا در اسارت جمیعیتی ها قرار دارید؛ اگر آنها بخواهند که علیه شما عمل کنند. آیا توان دفاع از خود را دارید؟ من غمیدانم که چه چاقبتی به استقبال تان خواهد آمد. به نظر من اگر سر از همین لحظه تصمیم گرفته خود و سلاحهای تقلیه خویش را به شیر آتله و سرپل یکشید خوب خواهد شد. اگر به فکر باقی ماندن در وستاق باشید. وقت آن گنسته است.

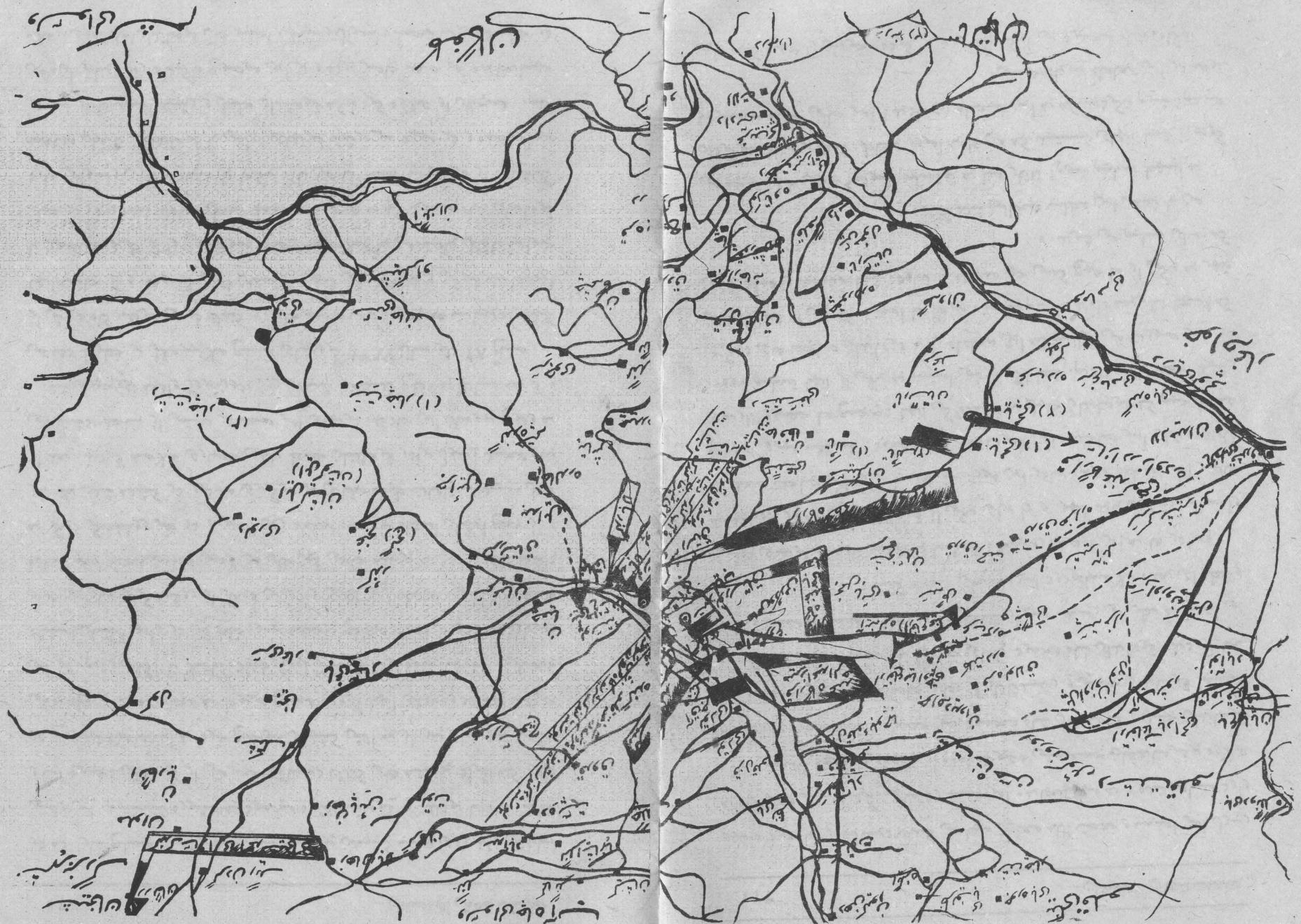
امر صمد پس از تائید حرفهای من اظهار داشت:

«رئیس صاحب! بلاده پس سلاح ثقلیله، اول خودم به سرپل می روم و همای قوماندان سخن مشوره می کنم. از سرپل به امر مالی می گویم که سلاحهای ثقلیله را به شیر آتله بیارد. بای الله بخیزیں که شرایط خراب شده می رود.»

ما بعد از رسیدن به فیصله، مذکور اطاق خواب آمر صمد را ترک گفته و

ساعتی بعد روی عقب کشیدن پوسته، بیش ملیع و افراد مسلح سازا که در خانقا جایجا بودند. یا قوماندان شاه محمود به مشوره نشستیم. این وقتی بود. که افراد پوسته های کندک دیسانست هجرمی از تپه های ذخیره آب و حاجی نعیز خان پس از به آتش کشیدن مواضع خود به استقامت شهر نو در حرکت افتاده و بجای آنها گروپ مسلح می روزد به معاون محمد علم باغی حصاری جذبه اشده بود. و معاون رخداد کاملاً نا اگاه بودم. در این جریان عده ای از افراد مسلح پوسته بیش ملیع که در رأس ایشان استاد جمعه، شفعتی، استاد زین الدین و دو تن دیگر از روش فکران سازابی قرار داشت، با رسیدن به پوسته حاجی نعیز خان در کمین مغلوب محمد علم افتاده و از جمع ایشان استاد جمعه، استاد زین الدین و دو نفر روش فکر دیگر به قتل رسیدند. تلفات طرف مقابل در درگیری مذکور در کشته شدن یک نفر بنام محمد رسول برادر قوماندان حفیظ باغی حصاری خلاصه گردید. بعد از به وقوع پیوست این حادثه، قوهای آمر صد در بخشی از ساحه دشت آبی و قریه، سیاب به دفاع گشته و شب ان روز بدون بروز واقعه ای سپری شد.

صبح ۲۸ دلو سال ۱۳۶۷ گروپهای مسلح ملابیر مقل بر خطوط دفاعی کندک دیسانست هجرمی از ایاب محمد خلیل و کندک قومی شریف کاه فروش از استقامت شرقی و شمالی شمیر بورستان آتش گشوده، و از جانب آنها جواب بالشکل یافت من های سلاحده، و صبح موضع را از طریق تلفون با قوماندان شاه محمود که به عومن آمر صد کتمان معاوله شده بود، در میان گذاشتیم او در جواب گفت، که من باید بکمال ایستاده اداری ولسوالی وارد سیاب شده و در مورد سر نوشت قوهای دولتی یا فرمانتهان نالقان مفاهمه کنم. همچنان او علاوه کرد، که قوماندان جلیل و روشنید احمد تاثار نیز در تمہانخانه، آمر صد حاضر بوده و بر این موضوع تأکید دارند، بنابر آن، من در حالیکه برات محمد ولسوال رستاق، احمد خان قوماندان خارنلوی، غلام



رسول آمر امنیت و نعمت الله معاون سیاسی کنک دیسانست را با خود داشتم وارد سیاب شده و به مهمانخانه، آمر صمد رهنمایی گردیدم. در مهمانخانه علاوه بر فرماندهان جمعیتی دعوت شده از تالقان، رشید احمد تاتار، قوماندان جلیل و قوماندان شاه محمود نیز حضور داشتند. باورود ما تنها قوماندان جلیل و رشید تاتار از جایز خاسته و تشریفات معمول را بجا آوردند. قوماندان شاه محمود پاهای خود را تا وسط اطاق رها گرده و بی اعتنا به نظر می رسید. پس از تداخل ما به اطاق، همه خاموش شده و لحظه ای بعد، ملا عبدالودود لب به سخن گشاده گفت:

«برادرها به این فیصله رسیدند، که شما به صفت غایبنده، قوتهاي دولتی ولسوالی رستاق باید شهر نورا را برای یکی از قوماندانهایی که در این جلسه حاضر اند، تسلیم کنید. مادر این مورد حق اول را برای آمر صاحب صمد که غایبنده، شان آمر صاحب مالی (قوماندان شاه محمود) هستند، میرزا صاحب عبدالرحیم که قوماندان جلیل به غایبنده گی انها در جمع ما حضور دارند و رشید احمد تاتار دادیم. شما اگر راضی استید به یکی از آنها تسلیم شوید. در غیر صورت می توانید که این معامله را با قوماندان صاحب های دیگری که اینجا تشریف دارند. انجام بدھید. شرط ما اینست که پس از تسلیم شدن شهر به یکی از ما هیچ کسی حق مداخله را ندارد. شما میدانید و همان کسی که به آن تسلیم می شوید.»

من با شیدن این مطلب هیجانی شده گفتم:

به اینها تسلیم شوم؟ تاتار ما به تو تسلیم شویم؟ جلیل خان توجه می گویی؟ شما آنها نیستید که من تا به امروز بخاطر کمک برایتان سرگردان هستم؟ شرم نکردید که به این فیصله تن دادید؟ آمر مالی (شاه محمود) توهمند در این معامله شریک هستی؟ آنگاه، شاه محمود بی آنکه پاهای دراز گرده، خویش را جمع کند، بایی نراکتی خاصی گفت.

«رئیس صاحب! چه اعصاب خرابی می کنی، تا کی بچه های مردم را می کشی، ملا صاحب راست می گویند اضافه ازین گپ چه بکار است.»
به ادامه، حرفهای شاه محمود، قیوم پهلوان به غرش در آمده و حرف های پست و بلند زیادی را از خود بیرون داد. در این لحظه نعمت الله که در جوار درورودی مهمانخانه نشسته و به تعداد ده نفر افرا مسلح وی در خارج از اطاق بودند، سلاح دست داشته، خود را به حال فایر درآورده فریاد کشید: «ما پیش از اینکه تسليم شویم، یکی از شما بی ناموس ها را زنده نمی مانیم. رئیس صاحب از اطاق برای من با اینها تصمیم می کنم.»

این حرکت احساساتی نعمت الله فضای صحبت ما را برهمند و در اثر آن همه مات و میهوش شدند. من بی آنکه وقت را تلف کنم، به او ناسزا گفته و دستور دادم تا اطاق را ترک گوید. بعد از آن در حالی که خیلی ها ترسیده بودم، اظهار داشتم که من حاضرم تا شهر نو رستاق را برای رشید خان تسليم کنم. رشید تاتار گفت:

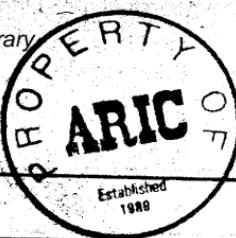
«مه هیچ کس و هیچ جاره تسليم گرفته نمی تانم. مه بخارط تسليم گیری رستاق نیامدم.»

بعد از آن، به قوماندان جلیل اشاره کرده گفتم: توهم تسليم نمی گیری؟ او در حالی که شرمنده و خجیل بود، گفت:

«مه به شرطی شهر رستاقه تسليم می گیرم که هیچ کسی از موضع خود خارج نشود.»

همینکه این جمله، مبارک؟ از زیان او بیرون رفت. من با عجله از جابر خاسته گفتم:

صحیح است. يا الله يا اکھبرویم. در عین حال برای قوماندان جلیل با اشاره، چشم فهمانده گذشت تعلل بهترج نداد. چون میدانستم که در اسارت قطعی تالقانی ^{با این اتفاق} ~~کنند~~ باشد، اگر کاری را هم انجام دهم خود کشی خواهد بود.



در حالی که قوماندان جلیل به حساسیت موضوع پی برد بود، زود از جابر خاسته و بی آنکه از ملاعبداللودود اجازه بگیرد. یکجا با من اطاق با ترک گفته و بجانب شهر نورستاق در حرکت شد. همینکه از قرارگاه آمر صمد یک کمی فاصله گرفتیم. نفس راحت کشیده و به قوماندان جلیل گفتیم، جلیل خان! تو شاید توقع داشته باشی که من به اساس فیصله، مهمانهایت همه چیز را برای تو تسليم داده و خود در تحت فرمان تو در رستاق باقی می مانم. این اشتباہ است. از همین لحظه موترت را در اختیار من قرار یده تا من و فامیل نعمت الله را به بیشکند برساند، من تا رسیدن قام افسران و سربازان ارباب خلیل و شریف در مهمانخانه، میرزا صاحب منتظر می مانم، حال تو میدانی و اداره شهر نورستاق.

او با حرمت و احترامی که نسبت به من داشت جیپ شخصی اش را در اختیارم قرار داده گفت: «شماکلان ما هستید مه نامرد نیستم، شما بگوید یانه گویید مه مجبور هستم تا به میل شما رفتار کنم. به خاطری که شماره مه خودم به رستاق آورده و سر گردان کدم.»

پس از آن برای نعمت الله و شریف کاه فروش دستور دادم تا افراد مسلح خود را آماده حرکت ساخته و به استقامت قرارگاه میرزا عبدالرحیم سوق دهند. آن شب به تعداد ۳۶۰ نفر سرباز و افسر هر دو کندک در قرارگاه میرزا عبدالرحیم تجمع کرده و بنابر دستور من به استقامت قزل قلعه، بلوچ ها در حرکت افتادند. صحیح آن شب، من نیز به قزل قلعه رفته و در مهمانخانه مرحوم ارباب موسی خان مرکز گرفتم. در یکی دو روز توقف خود در قزل قلعه کار انتقال افسران و سرباز های مرسوط به کندک دیسانت و کندک شریف کاه فروش به نو آباد را سازمان داده و ~~پهلو~~^{پهلو} فرار ساخت. نعمت الله از شهر نو رستاق راه نو آباد را دز پیش گرفتم.



4. 3841

WAL

9711



آثار جای پژوهی مولف:

- ۱- قطاع الطريقان- ادم ربیان و نقلی ها . (رساله)
- ۲- از اطیحضرت محمدظاهرشاه تا آقای برهان الدین ربیانی (رساله)
- ۳- وریرمحمدکل خان مهمند... (رساله)
- ۴- ترك صفتی یاترک قربیی (رساله)
- ۵- زورنالیزم میراً از توهین، تحیر و عقده کشایی (رساله)
- ۶- انگلیس مابی-روسی بودن یا امریکایی شدن؟ (کتاب)
- ۷- مهرومصحف (مجموعه شعر)
- ۸- فانوسی بردرگاه شب (مجموعه شعری به زبانهای دری و ترکی)
- ۹- نام باستانی سرزمین، ما توران است (کتاب)
- ۱۰- روسها از چه مجرای تاریخی وارد افغانستان شدند؟ (کتاب)
- ۱۱- مروری پرمشخصات اجتماعی جامعه افغانی (کتاب)
- ۱۲- درصفحات شمال افغانستان چه می گذشت (کتاب در دو جلد)
- ۱۳- آغاز و تداوم اختلافات میان جنرال دوستم و آقای مسعود درصفحات شمال افغانستان
- ۱۴- آیاقوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد؟ (کتاب)

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library